

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلسین و هیئت‌المرام ۱۳۱۱ - مجلسین می‌وچون ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگ ، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید .

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس : بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح ، جوارش امروز چهارم و پنجم
مورد عهده تا نوزدهم فروردین است که در این زمان مسیح و کست
پوشته امر و غیره را در عهده مسیح و کست مسیح و کست مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان ، اقسام کتاب و کتابچه ، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده ، قلم بنفش ، ریزگر ، خود
مقدت تاخ را به قیمت های مناسب در ضایعت
بخش عرضه می دارد .
برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس : منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش کهنه تعمیر و رنگ
تعمیر کفش و کفش کهنه
موتور و پورت مسیح و کست مسیح
کفش مسیح و کفش مسیح

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کفش مسیح و کست مسیح
برق و کفش مسیح و کست مسیح
کفش مسیح و کفش مسیح
آدرس : چوک بریس میدان اوچوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل لمت

انواع تایر و پرزوات هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار می دهد .
آدرس : چوک شاهر جلال آباد

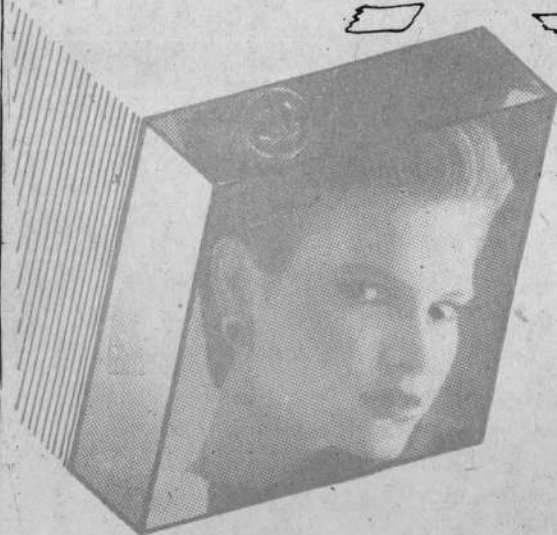
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لفظ مود صورت خانواده با
لین و لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لفظ و وسایل کلاسیک از مشهورترین
کمپنی ابرجاست تازه لفظ نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده ها
از لظیف و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری و تیار و لفظ و فنون کلاسیک و سنتی
شماره اول در تمبر آرمونی طبعه کلاسیک و لفظ و جاز به هر نوبه شما که میخواهید
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بیدار در بیدار



صفحه (۲۱)



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

۱۸ مخ

عرفان و تصوف

صفحه ۱۲

بنا پیری لند داستان

۲۴ مخ



بچا ویدالشی و نیره رلشی



صلیب احمر

صفحه (۸)



آر لولر

صفحه (۳۴)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

مدیرمسئول: د وکتور ظاهر ظهیر
 تېلېفون: ۶۱۲۰۱
 معیارون: آصف سمور
 تېلېفون: ۶۶۷۰۲
 سوچونک: ۶۱۸۷۸
 ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمی ناعمی
 ارت و گرافیک: حمید حلیبی و حمید سمور
 تالیپ: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
 مستخدم: محمد گل

ادرس: مکروریون سم بلاک (۱۱۰۶)
 مقابل تعمیر مطبعه دولتسمی
 حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
 د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
 یارن تفعیلی
 محمود جمیلی
 عبدالله نسادان
 رهنورد رریاب

اداره مجله در ترحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین واره در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •
من پرسم اگر استیوردن من شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل و کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟

یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده و دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد .

اداره مجله سپا وون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشترن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را در بین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم . سوالهای زیادی هم در مطبوعات و هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟

میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد .

با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گو یا در کابل ملکه زیبایی

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تأیید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشتند . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش را در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل خویش را در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است و چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کت گسوری دختران وجود دارد و همبسان .

با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیارهای جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

درکابل

پهلو

پهلو



(پراپلوس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گشته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانید

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گشته گرفته است.
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 ۳ نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 ۳ شعبه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوپدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تدوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسعاً برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانیم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحات عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پدی و ملاقات با مجروحین جنگ
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگ
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قربا -
 نیان تمام جا نبین مناظره بدون التفات

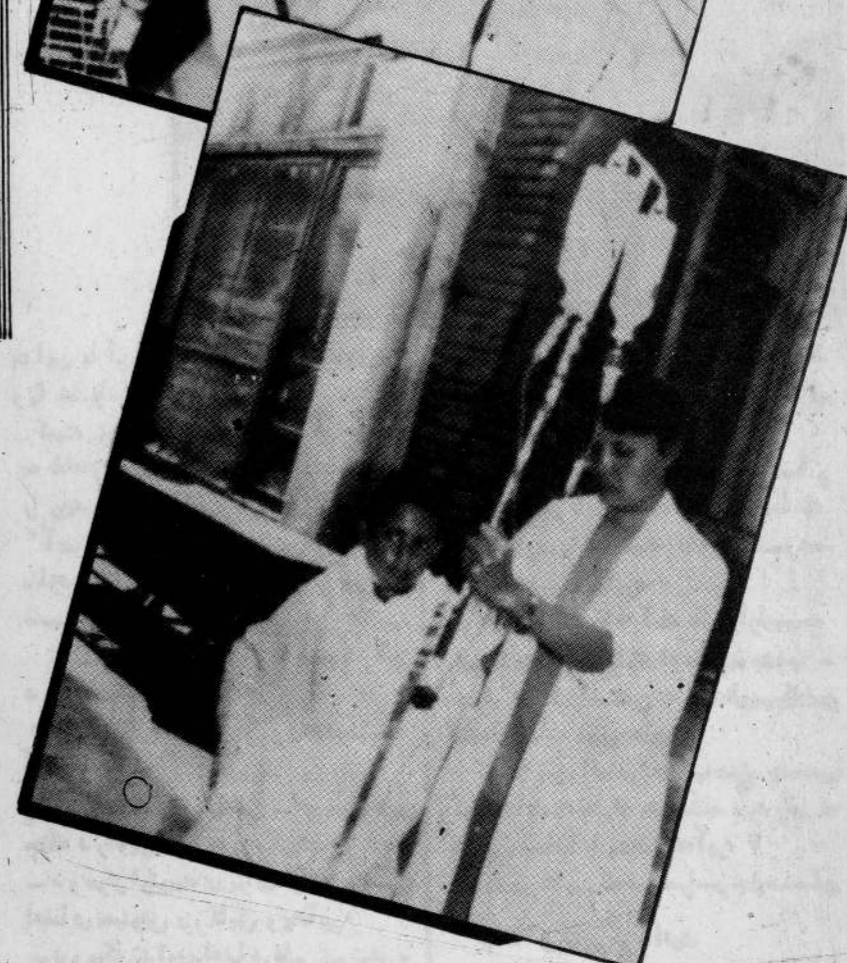


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها محقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکجه رفتار غیر انسانی و اعدام



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.
 نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقتند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 مبروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:
 "امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگه گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزاد زاده است
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میپرسیم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشیسم مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."
 نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگه در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی مسن
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 می رسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا میلی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار می
 میگردد.
 آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید:
 کار با جنگه زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نهری میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگه نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگه
 روح انسان را خسته میسازد.
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."
 به همه اتاق ها سر می زنم. از میان
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشک را
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تتبع ونگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
 ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
 نهست . راهی که شناخت هستی را از
 شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
 آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
 یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
 انسان در هر دو حالتش چه جوینده
 (اگر یابنده بوده یانه) و چی بی تکاپو
 (اگر بازنده بوده یانه) همواره خواسته
 و نخواست ه اگر از سوی شاهراه سرگ
 را پیسوده ه از سوی دیگر روح مضطرب
 و ملتهب او همواره ژرفنای آتشفشان قسوغ
 پر شش های را در نور دیده اسف کد :
 از ابتدایی باور های بشری (به هر -
 نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
 معتقدات ه هرچه رابه نیایش نشسته -
 تکانه نهر و مند و ضرر ریش ه نماز خود -
 جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
 بزرگ بوده است :
 " من " در هر دو سویم . آنسو تر
 از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
 " غیب " . برای دست یافتن به پاسخی

فراران . . . و مگر نه همینگونه بود ه
 است که گرسنه گان مایه مایو پیوند دهند ه
 معاهد گراهی رفته اند و تهنکان آب بقا
 و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
 خواهند گان ساقه ها ه طریقی گرفته
 اند و جوینده گان رهش ه طریقی
 دیگر . . . ؟
 . . . و اما ان سفر پر بار ه با لند ه
 و حجبی . . .
 سفر ما و رای حدود اربعه اقالیم
 جغرافیایی و فضا مند تر از سمرانی ابعاد
 متعار فی زمینی . سخن از سفر عمودی
 و معراجست ه همانی که پیشوای مسلمان -
 نان قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد -
 ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
 خواب " نردبان آسمان " رادیده بود
 ؛ ابوالمجد مجدود حکم سنایی غزنه می
 " بحد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
 دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
 و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
 بوده است که ه پس از نخستین درنگ
 در سپیده دم زنده گی خیزش علاست
 راهداری باورش رابه دست راست
 یا چپ (علم کرده و پس رخ خوی راهی
 نموده که باید پیسوده شود . از همنجا -
 ست که سفر های دشوار گذار آدمیها
 نقطه بی " و پر از مقاطعه هاست ه یا
 " خطی " و باریک و یاهم " حجبی " و پر بار .
 بدین شبهه هیچیک از این مسر ها ،
 خط مستقیم " این کو تا هترین واصل
 فاصله ها بین دو نقطه " نهست ه چی
 گونه میتوان خوبشاندی و همپیوستدی
 آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
 های شکن در شکن رهگذارها را بامتا به
 بی آمد های الزامی (و یا خیر الزامی)
 راه ها به انکار نشست ه مگر نه ایس
 است که شاهراه یکست و بیراهه ه -

درون سینه من دنگا حکما سیت * تو چو توبه معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت نه انقی . به مزج بمرج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانسته که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از او خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به خاستگاه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آفریننده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " بهرمانی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم میزنیم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصوال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایسی آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، "نهل به مقامات و کرامات" ، "تسخیر شمس" ، "طی الاضی" ، "طالع و اقبال" ، "بجعا نخواهد بود" ،

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دروم "خیال ماورایی" یا "انسانی" که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده بهرامین سه مقولسه

موهبت خاص" را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم پادشاهد و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند و یا مولوی جاودان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندنگان خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التضمین) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهیست :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشمند - همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانست به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گردد ه طبیعت و حیات را که دنیا میبیند ه قداست عظیم است و ما خصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند را مسا میافزاید : هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیکشد . بهضربان هائسه مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطالع ثواب استکو سر کشی گناه . از عالم دوزخ تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در بهر تو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته صبح رهش



(نمبراول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند، هدایت میدهد که خاموش بماند... مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبراول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهارصندوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است... بیرون کشیده، با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند... سیراز داخل یک بکس دیگر پنجمه هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده، معادل پنجمه هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند. مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمه هزار افغانی ریسته، طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تعدید و ریسته مینمایند، بدون سروصدا، با بای پیاده، آن جا را ترک گفته، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است... میگردند... .

بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند، در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود مییندند... ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند... هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه، دهلز میروند با یکی درنگ، از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند... ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه، دهلز دست به کار میشود... عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است... نباید زیاد تر به مصرف برسد... ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبراول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند... نمبر اول ترجیح میدهد جنگل کلکین را - بشکند... در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود... مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست، میگوید... بلند چیخ میزند... (نمبراول) مطمئن است که او یک زن چالباز است... هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند... نه دیوار کمی، فقط کمی از سایه ها بلند تراست... پارس سگها در منطقه پنجمه فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند... حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای بیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند... هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند... از اردو پولیس و از استخبارات... این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند... مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند... کمک دوهندستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است... با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند... لحظه کوتا ه

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرفی میکند ۱۰ از واقع سرت چار ملیون و پنجمه هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش واقع در پنجمه فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد... .

بعون میشود اشاره شفري افسر خارند وي به همکارانش که در موتور آن سو تر منتظر استند ، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند .

موتورکاران هامپاست . و کارمند جنایی گل محمد را به موتور دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتور به حرکت درمی آید . سازه ها خورد ترااصل هستند و آنتناب میورد که آرام آرام عمودی تا بیدن گیرد هنوز جاست نشده است

خانم محتاب در مورد هیچ يك از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول وجواهر در منزلش آگاه بود ند معرزی میدارد .

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وي میباید او از آن زمان که خط حرکت موتور تغییر خورده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وي وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وي به آن جا میورد . تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وي حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار نهند ، کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رخاد نه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد . هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی وجواهرات یک خانه ، تا این حد آگاه باشد ، پسر مرد (نمبر اول) کیست ؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب ، دستگاه خارند وي پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد . (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد . اما او را چنی طور باید به بازرسی گرفت ؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند .

کارمند خارند وي مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکس از همسایه های محتاب معرفی نموده جرمیان سرت منزل محتاب را برایش میگرداند خارند وي باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود . گل محمد با افسر خارند وي در حالیکه از این خبر سخنه ناراحت معلوم میشود ، از ساحه وظیفه

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و هبجان آنگنده بود . امر جنایی خارند وي خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکتر گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد . گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت ، اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد ؛

- پول های خوشبخت کجا بردی ؟
- کدام پول و
- دگه همراهی کی ها بودند ؟
گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحه میگوید .
(. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که می چی طور از خو - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار و اسرار



کتابخانه

تعبه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)
 ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاپیش) گردیدم . از
 بیرون درب کتابخانه کانون اندکترین
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپا و نوا را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متأسفانه بایست از ایجاد کار بگیزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مباحثات در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گورد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بداهتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صد شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقش ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروه حیت یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروه حیت تسمیه فرزند این خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به حیت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدیمی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیت عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش و نشراتی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جوایز مالیانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلوم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما را میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه باز است. به منظور فضا بندی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داور در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

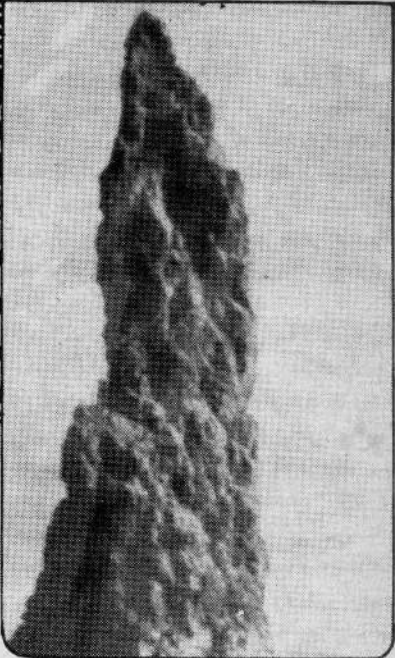
۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و محراب مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در روه کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دوس به پایه اكمال رسیده است.

۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهذاب گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های شغنان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دروه کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)



د سمنډرونو غرونه

تېلورونوم

تېلورونوم ه غوکه یی د پرتګال د اروسر د بیکوکه نامه جزیره ده چی د سمنډرله سطحی څخه ۲۱۰۰ متره لوړ والی لري . لدی څوکي نه وروسته د افریقا او برازیل ترمنځ واټن کی د سنت بل په نامه ستړی پ بري دي چی سترګوته رسیږي . اوهدا رنگه د هاوایی په جزیروکی د ((ماواناکه)) په نامه لوي او زوړوڅوکي غرونه دي چی د سمنډرله سطحی څخه یی لوړ والسی ۴۲۰۰ متروته رسیږي .

د اهغه غرونه دي چی زیاته برخه یی د سمنډرونو په تل کی واقع ده او همدغو څایونو کی یی څوکي د سمنډر د اوبو سطحی ته رسیږي ارګله کله له سمنډرونوڅخه پیر لوړ واقع شوي دي خواصلی لری پسی د اوبو لاندی غزیدلی ده .

- د سمنډرونو په تل کی نه یوازي ډول -
- ډول بحري حیوانات ژوند کوي بلکـــه
- رنگارنگ نباتات لوي ځنګلونه ډول ډول -
- بوټی او گلونه هم وجود لري او هندا راز
- د تعجب وړ خبره نه ده چی ووايو په
- سمنډرونوکی غرونه هم شته او د یی غرونوکی
- له مسو او سپنی څخه نیولی ترسوزیږو او-
- نورو قیمتی پ برو او فلزاتو پوري طبیعی
- تړوتونه هم څښتی دي .
- د سمنډر لاندی غرونو تړولو اوز ده او
- پراخه سلسله د منځنی اطلس د غرونو
- سلسله ده چی له ایسلند څخه پیل
- کیږي او د اوبو لاندی د جنوبی قطب په
- لوړ د وام موسی . دغه غرنی سلسله له یوی
- خوا د اروپا او افریقا اوله بله پلوه د شمالی
- اوختوبی امریکا په منځ کی واقع شوي ده .

تېلورونوم

ګاتا

د نور سرعت

- د نور حرکت سرعت په یوه ثانيه کی د دري سوه زره کیلومتره دي . که چیري په د دري سوه زره کیلومتره واټن کی د رڼا منبع ولیدل شی یوه ثانيه وخت لازم دي ترڅو ولیدل شی .

د فز سرعت په یوه ثانيه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیري د دري سوه زره کیلومتره واټن لیري کم فز یا صوت تولید شی یوه ثانيه وروسته په هدغه واټن کی اوږدل کیدای شی .

کهکشان د یوزیات شمیر ستورونو مجموعه ده چی لمر هم د هغو په کله کی شامل دي . په کیهان کی د پیرکهکشانونو وجود لري چی هر یوی په متوسط ډول دوه سوه ملیارد ستوري لري .

د فو ستوروله پلي څخه یوشمیر لکه لمرغوندي نور تولید وي او تودوخه څیروي یوشمیر نورله نورانی اوتود وختولیدونکو ستوروڅخه رڼا او حرارت اخلی چی همکته هم له هدغی د ویی پلي څخه شمیرل کیږي .

تراوسه پوري د پرومجهزو او مدرنسو د ورپېښونو په وسیله د نړی یوشمیر پوهان ارفضا څیړونکی بدی توانیدلی دي چی په لایتناهی فضایی له ملیارد څخه زیات کهکشانونه وپېژنی .

د دوکهکشانونو یوشمیر زمون له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه واټن لري . او د یوشمیر نورو واټن تردی هم زیات اټکل شوي دي .

برخی یعنی ((ګاتا)) اونیوو برخو ترمنځ شته دادي چی ګاتا منظم شکل لري او د اوستانوري برخی د نثریه ډول دي او -

نثري شکل لري .

د یاد ولولو ده چی اکثره کتابونه چی د آریاتیانو د ژوندانه لومړنیو تاریخو د وروته منسوبیزي د نظم او شعر په شکل دي او د وخت په تیرید وسره یی خپله شعري بڼه له لاسه ورکړي او نثرو شوي دي .

د اوستاد کتاب څلورمه برخه چی د ((پښت)) په نوم یاد کیږي اوس هم د شعري کیفیت اورو لرونکی د اوداسی بنکاري چی دغه برخه هم په لومړي سرکی په پوره ډول منظومه وه .

د ((ګاتا)) کلمه په لغوي لحاظ د سرود په معنا ده چی په اصل کی ګاتا او په پهلوي ژبه کی ګاس تلفظ کیده او بیبا وروسته په دري ژبه کی تري ((ګا)) جوړ شوي دي چی د مکان او زمان د ظرف په حیث استعمال کیږي .

((ګاتا)) له پنځو منظومو څخه جوړه شوي ده . هره منظومه له یوشمیر څېړکو څخه متشکه ده چی د ((ها)) په نامه یاد کیږي . هره ((ها)) په یوشمیر قطعو او توتو ویشل کیږي چی هره توتو د ((وچس نشتی)) او هره مصرع د ((امن)) په نوم نومول شوي دي .

په مجموعی ډول ((ګاتا)) له ۲۳۸ - توتو او ۸۱۶ مصرعو څخه جوړه شوي ده او د یوه ځانګړي لیکنی سبک لرونکی دي .

د هغو کتابونوله پلي څخه چی د پسر تاریخی قدمت لري او د پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر یوه اونومیالی شخصیت ((زراشترا)) یا ((زردشت)) له خوالیکل شوي یوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چی د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یی د دوم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

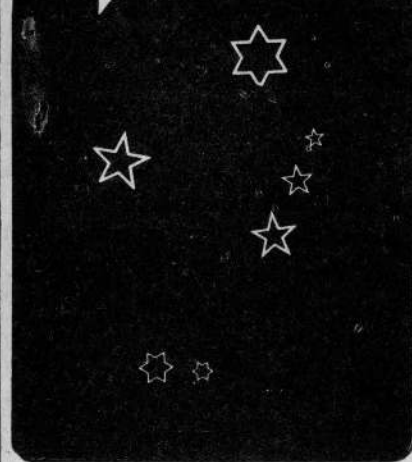
(اوستا) په پنځو برخو ویشل شوي دي چی دغه پنځه برخی په لاندی ډول دي :

- ۱- یستا
- ۲- ویسپرد
- ۳- وندیداد
- ۴- پښت
- ۵- کوچنی اوستا .

د اوستا د لومړي برخی اوه لمرڅېړکی چی له یسنا څخه عبارت دي . د ((ګاتا)) په نامه نومول کیږي . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چی دغه برخه د زردشت له خپلو څېړواویند ونوڅخه جوړه شوي ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چی اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدی سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تیرید وسره یی اکثره برخی په اوسنی یعنی منشور شکل اونیږتی دي او یعنی تغییرات پکی منع ته راغلی دي . ویل کیږي چی دغه تغییرات تغییرات عمدتاً د سانسایانوپه دوره کی په اوستاکی پیښ شوي دي . هغه ستر توپیر چی د اوستا د لومړنی

ستوری یاد آسمان مشا کونه



لري اود لمر پر شاوخوا ویا په ازاد ډول په کیهانی فضاکی حرکت کوي .

په شمسی منظومه کی د ثوابتوشمیر پیر زیات دي نو د پیژندلو او تثبیتولو په مقصد د ستورو پیژندونکو لخوا دغه ستوري پر ۲۷ ډلو ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغو ستورو په سترګونه لیدل کیږي . علت یی دادي چی له همکی څخه په لیسري واټن کی واقع شوي دي .

له همکی څخه د لمر واټن :
له همکی څخه د لمر واټن د ستورو پیژندونکو لخوا یوسلو پنځوس ملیون کیلومتره اټکل شوي دي . پدی ډول د لمر رڼا د شلو د دقیقو په واټن همکی ته رسیږي .

ستوري په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی بخلا یی همکی ته هم رارسیږي او شمیر یی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي او بسای هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی په لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واټن نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو واټن د یوزیات دي . هغه ستوري چی واټن یی له همکی څخه پیر زیات دي له همکی څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتوپه نامه یاد کیږي . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل سماي ثابت ولاړ دي . یوشمیر نور یی حرکت کیدای .

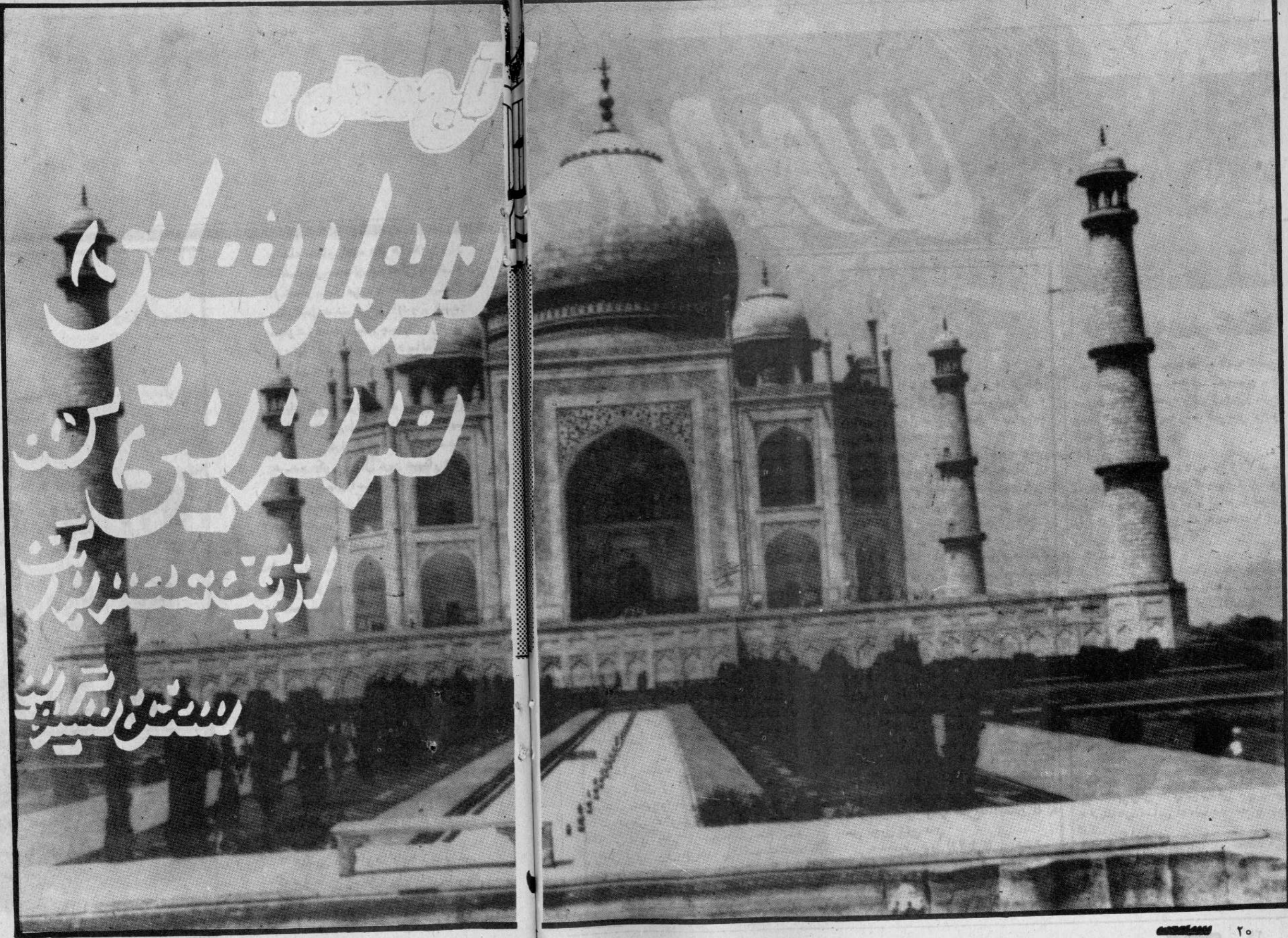
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د موعه
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 میرسانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .



تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

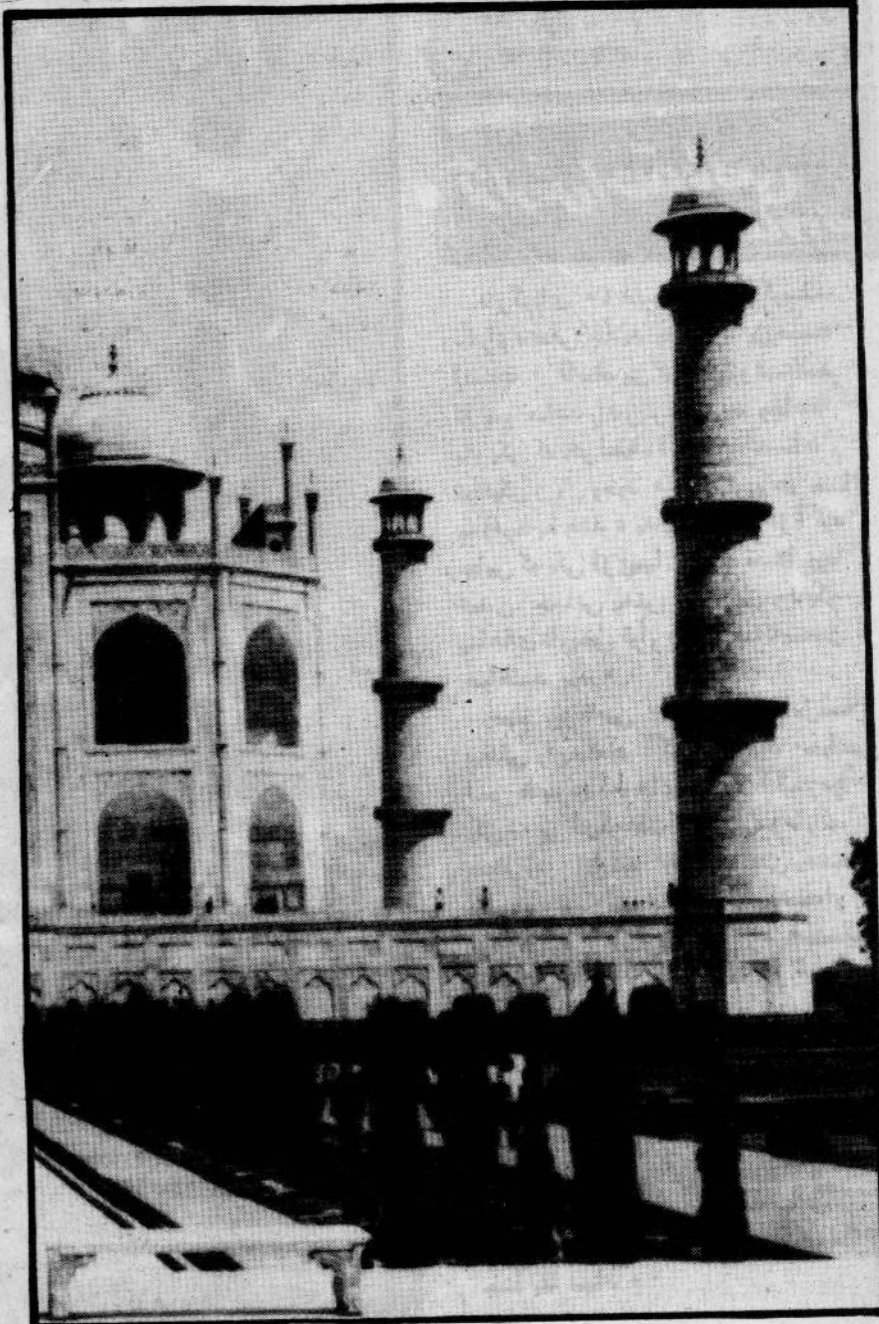
۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

دکامین کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهست و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبا ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر هندو و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهست و دو هزار کارگر ه بهست و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند ه مانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

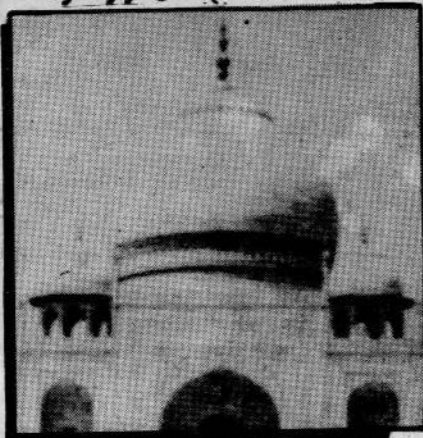


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اطراف آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد، که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قارنگی دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



به نورد یا قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغام و پارخاس و کاخ سرسیر قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نورجهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

هاتنگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراهدیها و مهارت خونین شاهان مغل و پادشاهان صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش هبایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت هبایون هشت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهبل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود درد کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجا بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش بهسوز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له بناره لري کليوالی سيمی ته مېلوي کله کړي وه هغه کوټه چسپ موز بکن او سيد و. د يوه گراج برسره به دوهم پور کي وه. په لويدي پمې او جنوبي خواوې يې د وې لویي ارس گاني وي. چې د شاوخوا پراخه او زړه وړونکی منظر ه او نفا تری د هغو له بنگلي لرليد سره د کوټی له منعه ليدل کيده. شاوخوا شنسې ورو شو گاني چسپي بکنی ' پتيان ' ويا لی او دلته هلته پویل ته نژدی د گاوندی پانسو کوټونه و. د کلی له برسره بيا ان د نژدی غره تر لمن پوري کوټی او چمنونه وچسپ دي ټولو يوه پوره به زړه پوري منظره جوړوله.

خود گاوندی يو کورنوخځه یوازي يو کور تر نوو زیات زمونږ کوټه نژدی و. د ا زومونږ لويدي پمې خواد گاوندی کور چسپ زمونږ له کوره پوځو فقه له لري به دوه پور پزه توگسه جوړ شوي واوچي زمونږ د کور له ارسو خځه به دي ورخوا وکلی ' نويه لومړي نظرد گاوندی د کور په دویم پور کي یوازي پوه د روزه تر نظره کیده چې دکوی کوټسې په ختیځ خوا د یوال کي یوي وړی بابیتسې خوا خلاصیده.

خود گاوندی د کور د ا دروزه د ورخوا وروخوا برله پسي کتلو وروسته داسی پوځه عجیبه راته ښکاره شوه. خټکه تل به تر لی وه. ان د شپي له مخي می هم نه ولیدلی چسپ د ا روزه دي چا خلاصه کړي وي. داسی ایسیده چې بنای دلته دي د گاوندی کومه اضافی کوټه وي چې دنه استفادې له امله یې د روزه تر لی ده. خو خو ورسې برسې می کتل چې نه هس هم چسپ ماگلی وه نده. بلکه د ا دروزه لږ تر لږه د ورسې بیوار د خه شپسې له باره خلاصی و. د لومړي محل له باره می یوه ورځ کله چسپ سبا ناري کاوه. په زیاتي حیوانتیا سره دي ته پام شوچې د اهرکله تر لی دروازه سره بیره شوه. د دي دروازي خلاصیدل خداسته ولی د ویره راتسه په زړه پوري ولکه چسپ ان زړه می ورسره وفور یده. د دي دروازي د اناخا پسر را خلاصیدل می ښه فال وگڼلواو داسی دا د می په زړه کي پیدا شوچسپ لوي خدای مهراندي ' خټکه چسپ د اتر لسی د روزه می پس له مود وود خلاصه ولیدله نو داسی به د ژوند د زیات شمیر کارونوا و جنجالونو د حل لاري هم زما پوځ برانستل شسې.

د دي دروازي خلاصید خځه داسی ژوند اغیزه راباند یو کړه چې نه می شو کولی له هغې خځه بلې خوا سترگې وارم خو هس چسپ سترگې می د دي خلاصی دروازي په

خوا برند ی باتی وي. یوناخا په می ولیدل چی داسی یوه حسینه پینله بکن رابنکاره شوه چی ان له زیاتي ښکلا خځه یی زما په سترگو پریښده بنگر ه راپورته. د هغسې توو ملالو فتو سترگو، جکی بزې، سپین مخ له پرمخ او اننگور امور ند وتوو و حلقه خوړ لسو زلفو سره دیوه تنکی او نوي رافور ید لسی حسن د پورنگینه پسرلی ساز کړي و. په تیره بیا د هغسې گلابی رنگه پنجابی جامواو هغه نازکه گلابی تیکرې چسپ له خپلو خوړو وښتواو صراحی فارې خځه یی راتا وکړي. هغه یی گرد سره د گلاب د گل په خپسر ښکاروله. د پینلې دي آسمانی جسن می داسی په سترگو خوازه و وپول چی اوز دي شپي می سترگی د هغسې نازنین صورت ته پاته وي. خځه شپه یس هغسې هم زړه ولیدم او غو واره نابیره راسره سترگی په سترگی

بیایمی د روازي خواته وکتلی. نووی لیده چی پینلی هم له یوي خوزي موسکا سره د روزه پسي پوري کړه. اوزه هم د خپلسی نوکري خوا روان شوم. هیڅ ونه پوهیدم چی د دي دروازي خلاصید او له هغسې خځه د یوه تنکی اورنگین حسن لید لو پرما خه وکړل. پوند اوکون یی کړم، عقل او هویس یی راخځه واخستل. خوله پسي و پیري، خیالی او هوسناکی دنیاگی سره پسي آشنا کړم. د نجلی جاد وگر حسن می په زړه کي نوي نوي اند پینسې راوینسې کړي او زه یی په راز راز خیالونواو چرتولوسو کړم. ان د ویره چی وود، ورو می له ده او هغه خځه د گاوندی د کورنې د پیژندنی په باب پوځه معلومات پیدا کړل او راته خرگنده ه شوه چی د ا دیوه سوداگر کور دي چی پخپله میاشتی میاشتی پخپلو کارونوسې ورک وي

خوکه گوڼم چی سبا بیاهم هند اسی د روزه خلاصه شوه اوسم له دي چی زه به نا ري کولو، پوخل بیاد حسن میره به دي. د روازي کي رابنکاره شوه او زما سترگی یو محل بیا د هغسې د نازنین صورت د معلنده سوز می پلوشو سره وپسرپینولی. خونن می د پینلی په کورا کوکي تر پورته زیاتسه تودوخه لیدله.

زمونږ د ا پته په پته لیدنی کتنی زیاتي شوي او دي پوه شوم چی نه د ا یوازي زه په حسینی پینلی نه م مین شوې بلکه د هغسې په زړه کي هم ضرور خه شته. په دي لړ کي د پوري ورسې وروسته کله چی می یوه ورځ بیا د پینسې افوستله او فوستل می چی نوکري ته ولاړ شم. په زیاتي جورانتیا سره می پام شوچسپ د پوري په خیر حسینه پینله راته خه اشارې شانی کوي. پوخل بیا می

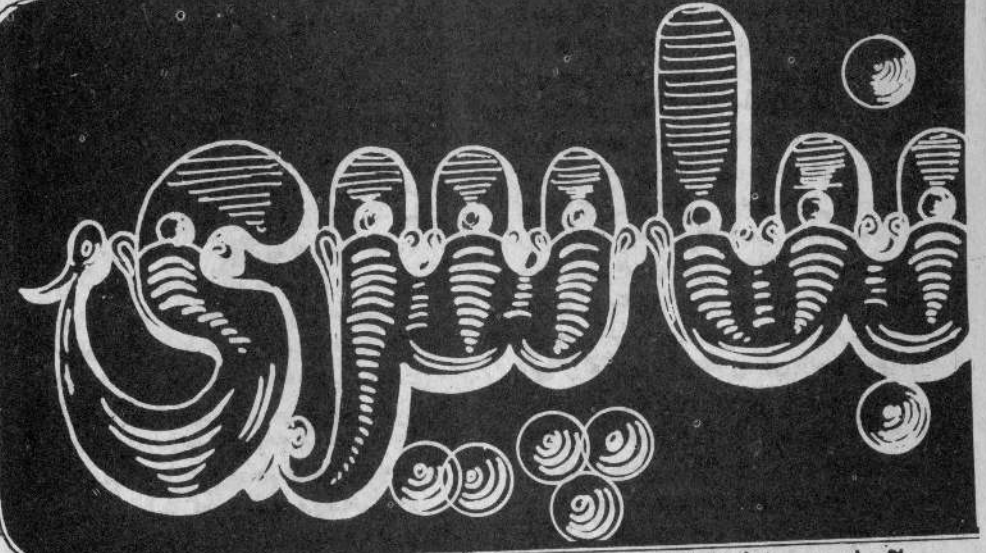
ناکړ خبروله لنډو لنډو وخت اگانو سره چی په ښکلونوکي د بیللو د چغید و په خیر راته زړه خونینوکي ښکاریده، ماته گرد سره د ا خرگنده کړه چی په رشتیا هم حسینو نجونویاري خومره خوزه او ژوند پخپلونکی وي. پدي ورځ هغسې په خپلو ټولو خبر وکي یوازي خپله مینه ټولی ټولی راته خرگنده کړه، خوزیا تیره یی له ما پوینتی وکړي. کله دي واده کړي... خو ما شو مان دیدي... خه کار کوي...

اوما د هغسې پوینتونه له خواب وپلورن پات دا د ا د هم ورکړ چی د هغسې سوزلنده معنی می د زړه په تل کي محای نیولی دي، او د هر خه باوجود یی له ما خځه پینلی پل بنیادم ساز کړي دي. خونو مود مینې خبري او انسانی داسی خوزي شوي چی ورسې لشکر ای له هغسې خځه نورخه زیات

پسو او شتومین سري و، داسی ښکاریده چی پوځه عیاشی دي هم وي. خټکه هغه مخکی تری دوه نوي پینسې هم کسري يوي او بنابیري یی د نړه بنه وه. هغه په پوخل یو دوه ورسي کوټه راقی، بهابسه ولاړ او په میاشتیو میاشتیو ورک و. خود بنابیري نه یوازي خپل مهر فنی هیڅ نه خوښیده، بلکه هغه یی د پرنسپه بد ایسیده. او د هغه په نسبت یی زیاتي کرکی تنکی زړه وړه له کړي و. ان د ویره چی کوټه یی د بنابیري له روستلو می یو محل هم د هغسې خلاصه تله و نه لیدله او ان په راز راز بهانو اولمو سره بنابیري داسی تري همان وفورلی وچی فنی ان سو پوخل هم د دي مجال نه وموندلی چسپ د هغسې د حسن اوصال له مسوویاغ خځه د مراد گلونه فنجه کړي. خود اچسپ بنابیري ولی خپل مهر د ویره بد گانه لاهم سم نه پوهیدم.

یوه ورځ چی له بنابیري سره می له فرسی وروسته بیاهم له کلی خځه د وتلو کوټند و تر خوله لید لوکتلو هغه ایښی وه. په هواکی ناخامسې ښکلی او جټک بد لون راقی. غسر و وریخو، تالندې بریننا، په هر ک پاران او هغولر وچی په شاوخوا فونو رابنکه شوي وي، خپل محای زېري لمر اوشنه پراخه آسمان ته چی ورسې وود، ووی پکی لکه واوړه په سفندرکی حل کېدی. برینسود په کوټند وکی فغواو په بولوکی وښواو گپاو چی باران یی په خند وکی د مرفلو امیلونه جهر کړي و د لمر په پلوشوکي لکه د شنسو ورسیمو په خیر محلا کوله او د پسرلنی باران خځه وروسته راولاري شوي و زمی ته په ناز او مکیز ماتیدل راماتیدل، اولایه دي نن د ا و می سترگی نه وي مري شوي چی که گوڼم - بنا بیری هم له خپلی چناري چادي سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خسو رافله.

د انوهغه ورسي وي چی نورنوما هم نشو کولی د بنابیري د دي سوزنده اوی پاکه مینې په وړاندې یی شوبیره پاته شوم. لورسې له ټولی د ناخځه یوازي د هغسې په لید لو سترگی خوز یدی اوکله به می چی هغه لیدله نوبیا به می پهن شس هم چرس نه واهه او د هغسې په خاطر به هره قرانیس راته آسانه لاهه چی ضرور پریښیده. د - بنابیري مخی ته وړم او هس چی هغسې په موسیدلی اوکله د نوي فور یدی خلاب پینې خپله چادي له مخی اړوله، سره ستر یی مه شس موکره، خومره ښکلی ورځ او خځه پختور ساعت و. پوهای بنابیري لږ خه په بولی وښویده، نژدی وه چی ولږی، خسو



لندداستان
مصطفی جهاولیکینه

خو په دي کورکي یی بو ابلار له دوچترو پینلو خویند او د سوداگر له هغسې پوي پینسې سره چی یوازي دوه دري میاشتی پخوا یی کړي وه اوسنې مادابورا خسو خوخله لیدلی وچی لکره یی په لاس او په پیر کړ او او توخید و ستمید ویره به په لاري ته.

ماته داسی ښکاره شوه چی د ا په دووواله پینلو لونیو خځه کومه یوه وي. خو ما په خپل ټول ژوند کي داسی زړه رابنکونکی، د دنیا له ټولو گلابونرنگین اوله ټولو سرلپونکی او تانده حسن هچیري هم نه ولیدلی.

د انشان د گاوندی د کور د ا پوري د روزه زما د پاره د لویو او سرکښواو په پوځه گنا وگر و هیلو، هوسونو او امید ونودرگا ه شوه. د دي دروازي خلاصیدل هسې ولکه چی زما پسر مخ دیوه بل نوي، په زړه پوري اونکلسی ژوند لاره برانستل شوي وي.

لاصی له پښورک کړل او هسې چی زړه می سختی توکی وهلی، له کوره وروم، اونسه هغه لوري روان شوم چی هغسې په اشاري راته ښودلی و. اوچی کله لږ خه وړ اندی دی پوي ژري او متروکی کلا ترخواخه شپیه ودریدم نوکه گوڼم چی پینله هم په پوي چناري رنگه چادي کي رابنکاره شوه. د - هغسې په لیدلوسې پوخل بیالکه په دام کسې لښتی مرض زړه په تریکوشو پینلی درانودی کېد ویره سم په پوري حیاناکی پین اولسه لنډې موسکا سره ستر یی مه شس راسره وکړه او وود، ووی کلی خځه برد کوټند و او وروگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشو مسوو کوټند، و په بولو ورس شو، چیرته چی کراره کراري وه او تر پید لو محایونسو هم خوکه نه ښکاریدل.

هغه ورځ ان تر نژدی فرسی پوري سره وگریدو. د گلابی پینلی پستوا ورو وپینه

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په وړو وړو په بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری بدی ورغ لانوری -
 پوز نوکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وران او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواجنسی
 خیالی زلی زوی می په جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، بته بته په دی پس گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا باملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 څه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو بدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه بنه کوي . خوله هغی سره د بنکلی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته څه نوی
 فکرونه اوتازه اند یینی ورید اکر ی . نو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپو په اخستلو یی بناپیری لاند
 په لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیکاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو بڼو ته یی
 چیرته په بنا رکی یو کوربه کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وېسته . خوفنی هغه
 نوی شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نو
 داچی بناپیری له دی ټولو بیښو څخه
 په خیرید وسره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنکلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او ښکاره معاملود اس -

بوخت کړی و چی ژوند ، کور ، تبعی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تر ی هیرولسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سره د هغی
 کړه ورته او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوربه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له باره څه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی بدی برخه کی په توره
 وده له هغی سره مرسته کوي ، اودا -
 شان زره په پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر نیایه په پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پیسو او کسو څخه په خیرید وسره
 می په زره او د همن کی مرسامونک -
 اند یینو لمانی وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغی
 هیره اولمن یی خوشی کړ و ، خو چی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما څخه یی غوښتل
 تردی حتی چی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو باره څه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم بدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تبعی او
 ماشومانو څخه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویام داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیره او لمان تر ی
 په خنګه کړم خونه زما په زړه کی د -
 هغی لیونی مینی داسی اور لګولی و چی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پرینودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري بله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته ښکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی څه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویام نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له باره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 څه فوځ کار کړم اوله دی نوی غوریدلی
 گل سره نوی اورنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . بدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیسرو
 پېچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 اوزره لږ زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی اود لوپواند پښتوبه سمند رکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افوښتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سره له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر څخه راستنېږی .
 بدی کی یوه ورغ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار وترمنځ د څه
 پتی خونۍ ، تر شونډه ولاندی خندا او او
 څه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 څه شیبه پس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوی سړه سره د ودی ایښودلو په بله
 له کوره ووته اولار به او بناپیری هم
 د روزه بسی وتر له اویانویس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 یو څه خوز واو موی سره یی راور ، نو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه پس هسی چی می خواته پیره
 بدی ناسته وه د لومړی لعل له باره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګه کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شید کی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله اوداسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره یی وار تریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو بدی
 اورته او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پر مخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی په زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می د پرخو ښیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م .
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره د پرخو
 او د مینی ډک ګو ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیرد دوه -
 پښو لرونکی لیوه خوراک شم
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خولاخه چی د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کینم ، نوډاډه اوسه چی سمدستی به یوه کبه زهروخورم اوځان به وژنم ... همداسی فیصله ده سلیمه (... نوره - خوښه ستا ... زه چی شپه مخکسې د ښاپیری د وصال په هوس کی نینې نینې - شوې م ، د ښاپیری په دې خبرو یوځل بیالزه څه به سرشم . زه رښتیا هم له ډیر لوی او بیچلی جنم کولم . مخامخ م ، د ښاپیری هرڅه دومره له منی ډک و چی مایه به هم کولم شویو هغی باندې دخپل کولت لاندو و ولگوم . آیا دکمه وده و چی داسی به ښاپیری می داسی به هغه مخیا لولم مزی سره لکه د گلو دوس به شوی و کس پرته وه .

نوما هم هسی چی د هغی په خوښو کی گوتی وهلی او د هغی په لاسه لکه نازک صورت می لاسراسته . نوی خپله وروستی فیصله ورته څرگنده کړه چی د فنی تر راتلو مخکی به هغه یوه لري کلسی ته ، چی خوږی هلته اوسنې ، دولم بیا به له هغه ځایه خپله لاره پاسو . ان هغی ته می دا ډاډ ورکړ چی د هغی په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنی او اولاد ونوته شا کرم اوسری تیرشم .

د دې خبروله اورید ورس لکه داچی ایله اوس چی زه لگیدلی وی ، لسه غنې م راباخیده او هسی چی با دا - می سترگی می به څنگه راولی ولی اولاس می زما به لاس کی ونیو ، نوی له زړه - څخه د وروستی شک د لري کولوله پاره راته وویل :

رښتیا وای سلیمه ! ... قول دې ؟؟ او ما بیا هم به موسید وسره ورته وویل : - هو ښاپیری ... زه به ستا له پاره له هرڅه تیرشم ... هرڅه به وکرم ... خو تابه پری نه زدم چی لیوان دې - وڅوړی ... خپل گرد ژوند به دې له سره څار کړم او خوچی ژوندي م لکه دلیمو به خیر به دې ساتم ... پس له دې چی له هغی سره می د تللو د وړی ، نینې اوځای به باب تیکه وعده کینوده ، نو د هغی هم پوره زړه ولگیده اوښه ډاډه شوه او هغه رخت می ایله دا راته څرگنده کړه چی ترویی د دې په غوښتنی نن شپه خپل کور هغوی ته ور پری ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده ، او اوس چی داسی ده نوزه ستا اوستا به واک کی م ، اوله دې خبری سره سم می نری اوله بشتر وپکی لیچی او مړوند ونه راڅخه راتا وکړل او داسی

می به غنېه کی تیڼگ کړم او په خوله یی خوله را ولگوله چی ما ویل له ډیره خونده کباب اولوبه شوم .

هغه شپه می تر ښاپیری داسی ځان د ښاپیری د وصال په سمدرکی غوږه کس چی هلو ونوړی هیڅ شانی ارمان هم په زړه کی باته نشو او د جنت مزی می د دنیا پر سرولیدي . خوله دې سره دا هم راته به ډاگه شوه چی هغی به (ننیا) هم له میره سره د هڅوایی پر رخت لکه څنگه چی لانه وه ، ځان د - هغه غوښتو او لاس ته نه وسپارلی بلکه ښاپیری تر هغی شپې هم لا بکسره له ښاپیری سره می نری وروسته دریمه وری وکولم ، بدې وری ښاپیری پورته لولم چا د وگړه نکلا موندلی وه . بار خوله چی د ترویی په نسبت زیات اوسین اوسنی و .

هر څه سره می اوس می او ترویی پخوانی نوم ځان ته د لوبه داسی راته ښکاره شو چی وڅه ډول اوس وای چلیدی د هغی سره می نری وری وری وری نیس سید هغه به لوړ شوی لکه وگړی چی له هغی سره د تللو لاره لری د وروستی خبرو او نورو کسو وروسته هغه رخت کی او خپله هم د خپل دې غوښتنی وکړه ، با ډاډه ځان - چمتو کولو به څانگه کونه ولاړی وولسم خپلی میرمنی څخه می غوښتل چی اوس د پاره سفر ته د تللو له پاره ځای او نورو شیان به یوه بکس کی راته چمتو کړی . هغی ته می داسی بهانه کړی وه چی موز د خپلی موسی له خوا کوم بل ولایت ته د څه مودی له پاره شو .

شپه به ډیره ناراسی راباندې تیرسره شوه ، پکی خوب هم رانغی ، ترسبیا پوری له یوې خوا د ښاپیری د سوزنده منی اند پښو اوله بل بلوه له کور ، میرمنی او اولاد ونوڅخه د تل له پاره د جلاکید و فغونو پراساختی م ، خوهر څه چی و ، شپه تیره شوه .

سبا زړه راپورته شوم او د ناری له کولو پس د دریشی باغوستو لگیا شوم . خود وری سترگی می د گاونډی د کور د روزی ته باته وری چی کله به خلاصیږی او ښاپیری به تری له کوره څخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوی . موز همداسی سره ویلی و . خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه . میرمن می پوڅه شکته شوه اوس چی هرڅه تیار دي اوسا رخته کینې م ، نوزه ولی نه شم ؟؟ به پای کی هم له یوه اوز ده انتظاره

وروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپیری پکی به ډیری ترهید لی ښی رانیکاره شوه . خو سم له دې چی فوښتل می ماته په اشاری څه روایی چی کتل می د یوې فتنی ، څو ترویی څیری لرونکی سړی می خواته راغی ، ماشا ورواړه له خود سترگوله اړ څه می به کتلوسره ولیدل چی سړی ښاپیری له نروا ورو نیوله او په داسی زورسره می د کوتی پریخی وڅوړه لوله چی ان د غوږه و آواز می زما ترخو زه شو ، اوله دې سره می د روزه هم په ډیر شدت سره ووهله او پوری می کسره . په زړه می سختی غوسی منگول ښځه کړه او بدې کی می واوړیدل چی سړی ښاپیری وهی . داسی چی د چیخو ناروا او اوزی اواز می ښه اوریده ، اوس نو یوه شوم چی داسی می ضرور سړی هغی دې ، چی ښای نن شپه ناڅاپی رافلی وی .

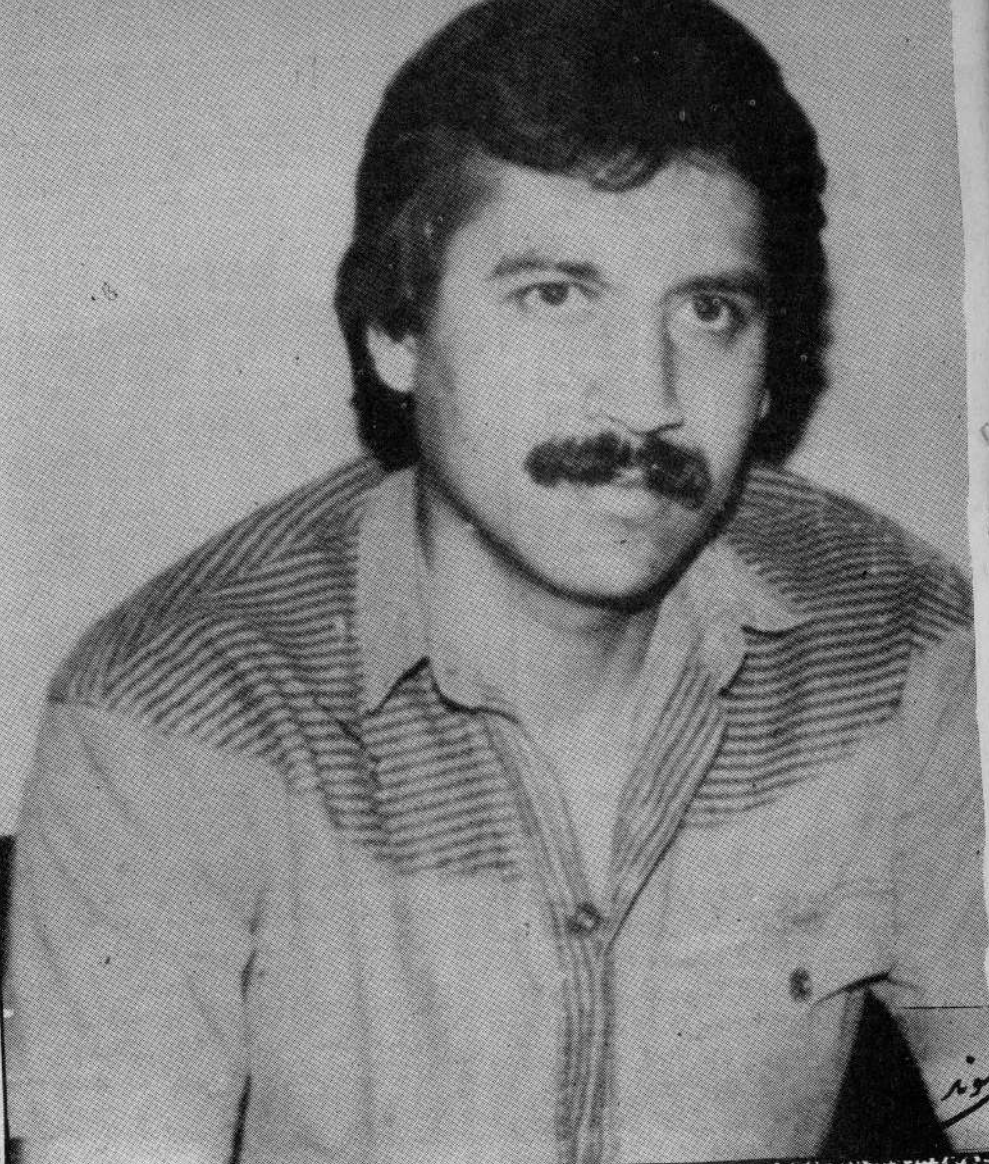
خولکه داچی د سړی زړه د دې د روزه په تر لونه وی ډاډه شوې . نوشیبه کړی می چی ختک ، میخونه او د لری کسو لری را وری او د روزه می داسی کلکه ډیر وکړه چی هلو و بیا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړی ، د دې ترخو چی د یوې لید لوسره داسی شوم لکه چا چی د یوې دنیافغونه او کړ اوښه زما پری کړی کی را اچولی وی . نوی د خپلی میرمنی اوز او د اشتباه د لری کیدوله پاره ځان به څاروش ووايه او داسی می خپل تکلیف هغوی ته زیات ونیوه چی هلو هغوی د اراسره ومنله چی سفر ته نسم تللی . خو په زړه می یوځای خبری هغه وری می تر بیگ پوری هرڅه چی وکړل هیڅ داسی چاره می ونه موندله چی زه دې باید څه وکړم او په څه توگه دې ښاپیری وژوم . پخپلی دې نا توانی سخت غوسه رافله . خو آیا ماڅه کولی شو ؟ آیا ځان او خپله مینه می رسوا کړی وای ؟ بله می هیڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده .

په سبا می نوکړی ته ولاړم ، خوله فرسی سره سم بیرته کور ته رافلم . که کور چی یوه لاری ولاړه ده او دوه تنه سړی او څوما شومان تری د گاونډی کور ته گالی چلوی . لکه چی د ښاپیری د وری کورته نوي کومه کبه رافلی وه او چی کله می له هغوی څخه د دې کور د پخوانیواسید - ونکو پوښتنه وکړه . نو داسی راته وویل چی هغوی نن لاس چی له دې محایه کده وکړه او د اکوښی موز ته به غوراکر . خو دا هغوی ته نه وه معلومه چی د کور پاتی په (۹۱) مخ کی

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب راد یوتلوویزون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبارا زیاتر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیشبرد اخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل باواژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم باهمه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما دانستن ریاضت
 واقعا هنر است ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن
 پذیرا و پیکران را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضو نیست که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در راد یوتلوویزون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در راد یو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم با هم در راد یوتلوویزون

خاوند راهی و از غرا و خوبیراه یو-
 تلویزیون نخستین کارها پشرا ضر-
 ((پاراه)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای
 همه می باشد. به آن روزگاری
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر پاراه کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخرین
 کد ام! چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما و نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری پاراه در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه در این است
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گویندگی یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه در آن به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اند و ختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صحنه پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت و عمل انسان را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صرا (پاراه) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدت
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من با جاوید نیره، تو با ننگی کریم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپت - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مدون
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، و بالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

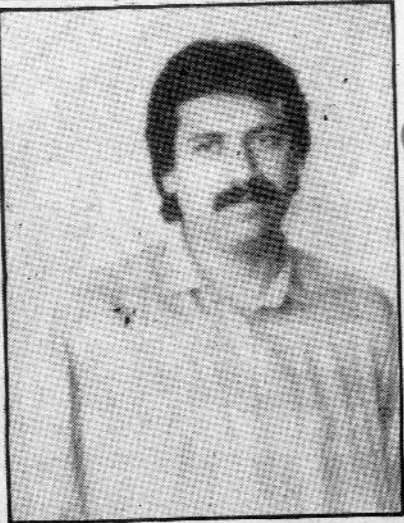
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوندان که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگویند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و کیفیت بیافزا)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و یا آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعری با جدیت خبرچورد نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بد اند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

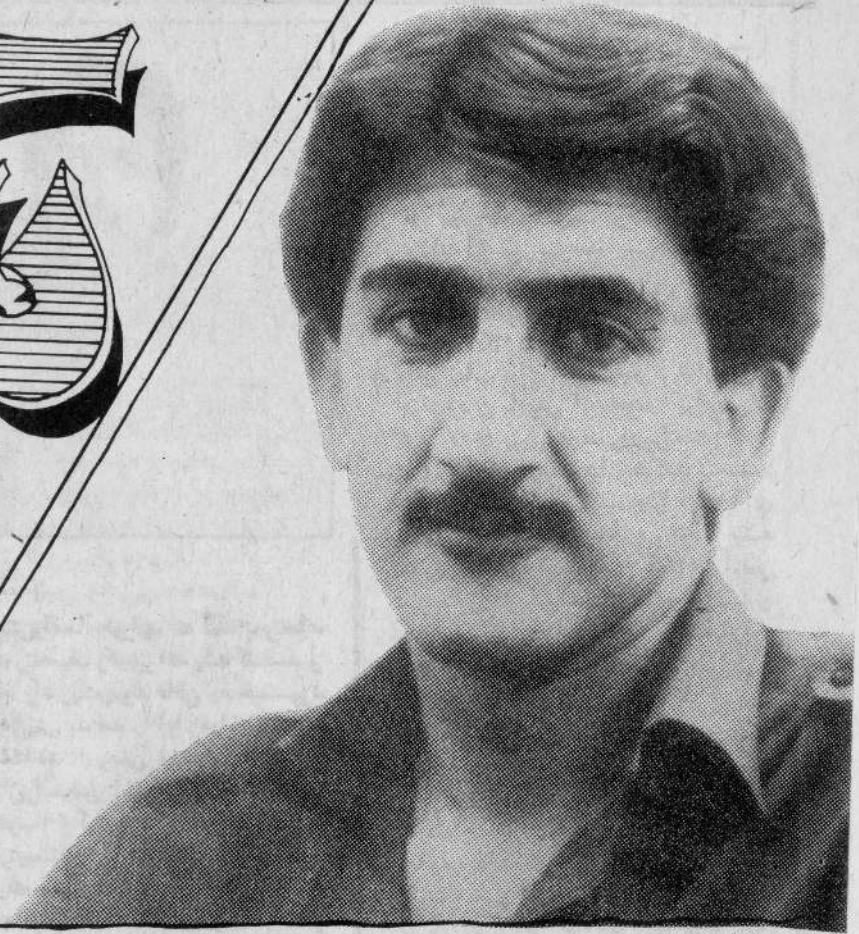


با احساس و اقامت جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ ثقلت
 های ایجاد می کند ، که طبیعت بشر
 روان کلی آهنگ تا نهر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آری شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان ، خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱)
نیوه راهی -
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوساود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوزلیک
 (Photogenic) بود ، نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا اندازه بی
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا است ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد ، همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبرخوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جدیت
 خبرچورد رنی آید .
 * پگان گوینده راد یو تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کتد
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد ،
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نا بجا است .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



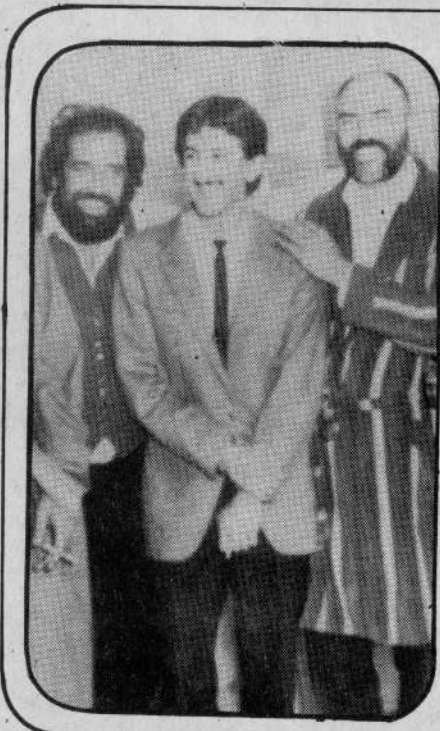
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابخانه‌های راجعاً می‌کردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک‌بار بعد همکاران ما زندانی شدند و یک‌بار بعد دیگر فرار کردند بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل رها، پیو تلویزیون بود توانستیم نمایش‌های خویش را عرضه کنیم در سال ۵۹ که برای بار اول در پارتنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه‌های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در آماتورگی و سینما-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته‌ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش بازی را بسیار نخست آموختم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار می‌کردم سپس پروتوکول‌ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیس‌های خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹، (۷) پیس کلان را که همه از ساخته‌های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده‌گی اوجد انیست برای اوتیاتر نه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (سدوزی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی در میانی که هنر او بازنده‌گی او حرکت او و صحبت او عین گردیده است. اما مهم (سدوزی) کجا بود! از کجا آمدی چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسیدی با انبوهی از پرسش‌هایی پیش کردم اما باد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتخت در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته‌های او یاد داشت بر می‌داشتم.



تئاتر و فرهنگ

بیشترفته بی با فرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را در خود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بمانم . . .

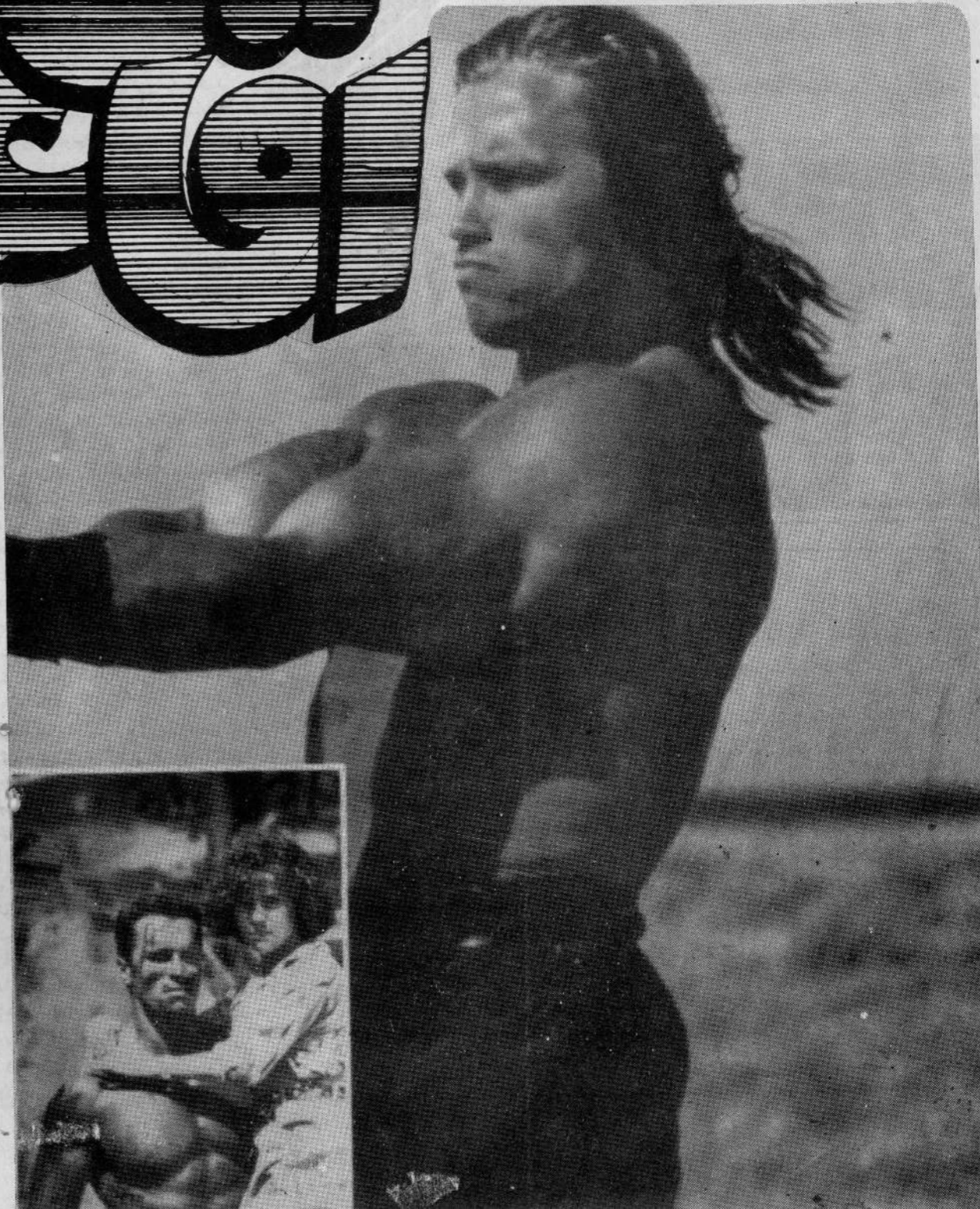
همینکه برگشتم ، سریاز شدم و در چوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . در سال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکی سمینارهای تئاتری
را در بین جوانان برگزار کنم . . . ما
موفق شدیم برای بار اول کار تئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بمانیم . سمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکوری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکی سمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیکی طور مثال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دور گونه گون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار نظامی شکیستاندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیحاتی ملی بیشترفته و تا تهران
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شمداریکی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی ، آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهد
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکوری را به وجود می آورد تا جوانان

ارژوند

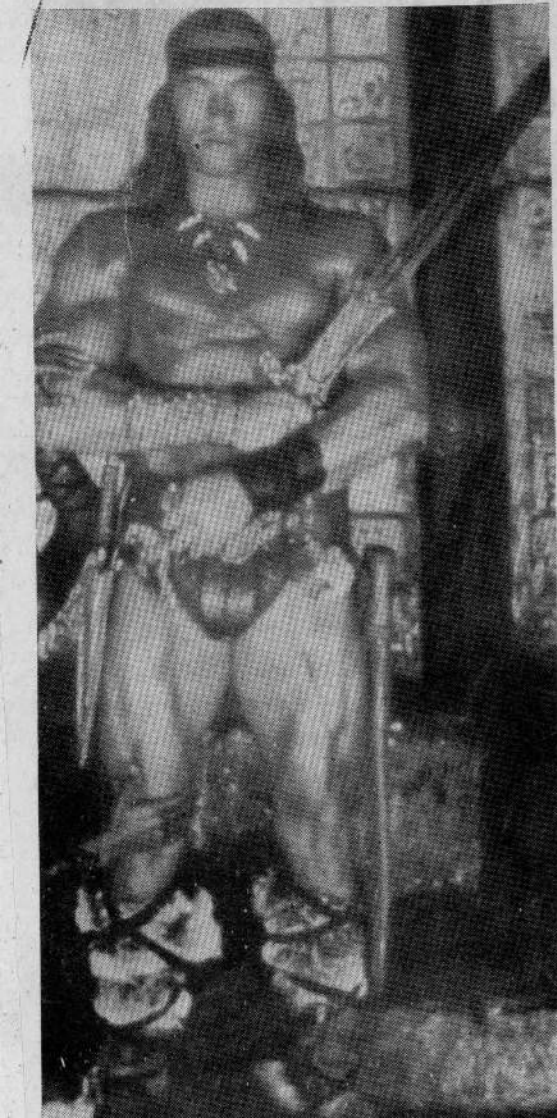
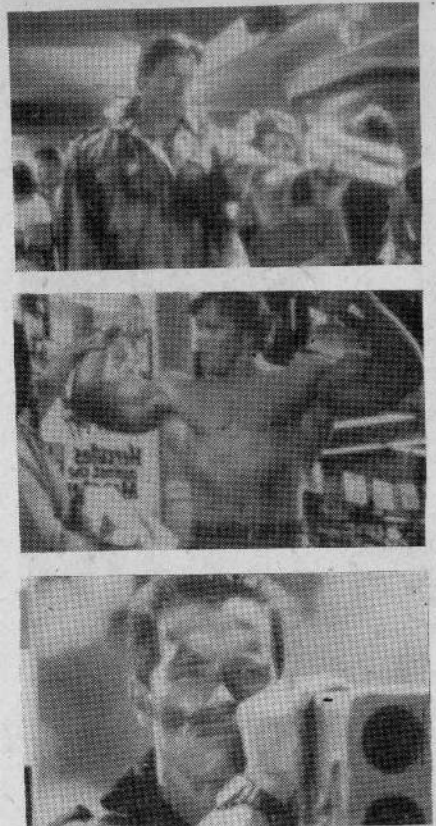
جنگ با کجاست

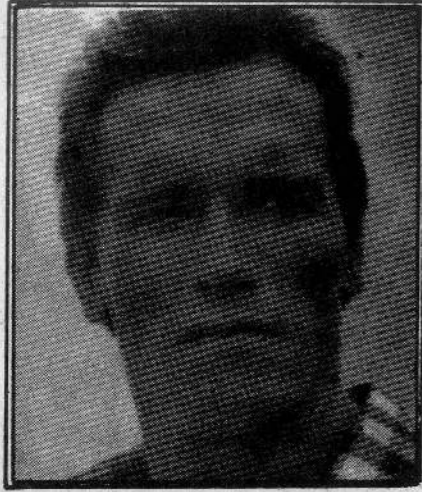


جنگ با کجاست

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سالگی
 پس از "سولو ستار" ستاره "فوت-
 اتی" در یک دهکده کوچک کنتار
 دانا که قرار داشت زاده شده
 است و پدرش افسر پولیس بوده و او
 مانند ستاره طفولیت پر از پرینتم
 را گذراند است شهرت و شهرت
 قیمت او در جهان سینما به قدری
 هیو ویلیامز "ملاقات" برادرش
 اندام "بادی بیلدینگ" کسی
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسرار یکی از موفقیترین
 و گرانترین هنر پیشه گان سینما را
 نمود است. "فوت بیلدینگ" از هر نظری
 مبلغ سه میلیون دالر دریافت می‌دارد
 که طبعاً فاصله زیادی با سولو ستار
 ستاره که صرف از فیلم "بازوهای -
 آهنی" ۱۲ میلیون دلار در دست
 نموده است دارد اما با سایر هنر-
 مندان معروف چون "وینوود" -
 "استرود" و "کینگ" در دسترس

هانس "در سطح گرانترین اکتور راه
 است از تولد بدون شک همگی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران
 و جهان را دارد چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps پس پس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستاره و ۱۹۸ سانتی
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 ۱۰۰ کیلو گرام ستاره است اما
 در زنده گی تفاوت عمده ای است و
 قبل سینمای ها نبود در این است
 که ارژوند به کت اندام زیبا و عضلا -
 تمیزی سینما راه یافته است اما ستاره
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است و هرگز بدون شک نتوانست
 هنر پیشه در چه یک جهان است
 که از دنیای صورت به سینما را آورده
 است با وجودیکه تمیزی و موفقیترین
 کچر "لیندا لوتنر" بود که
 ستاره فراده و کاراته باز معروف
 جنگ تونس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و به ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها کردم.

کونی : تولد يك اسطوره .

کونی در حقیقت يك قهرمان افسانه ای روحیه است که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونی در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونی وحشی و دومی "کونی هرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان قسم تهیه فیلم کونی را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم .

هر روزی فیلم اول کونی ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونی" قهرمان افسانه ای که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید است قهرمانی که در مقابل مارمظیم ۲ متری و فسیح عظیم

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریانه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراک نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با پرورش مورد علاقه اش هرگز وداع نگفت و در راه سالو نهایی تمرین را بر خود نهست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چوچ : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای سردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و . . . دست یازیده است که از پرورش تری کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

تونی و "هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم "شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتاً آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آمربنی در فلمی از ساخته های (بوب دلسون) کارگردان جوان سینما بود که از جریانه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تهیه میشد و در این فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد زیرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور پای جهان پرورش اندام" را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی "نام دارد" ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

نقش آمربنی در فلم ها برای هم دیگر کوش بزرگی را همراه داشت زیرا در جریانه مسابقات "پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و تسلیم خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را برانگیخت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا تسلیم و اندام همه چیز نیست .

کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و سرگرمی های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است .

"وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسله می بود برای دست یازیدن به آرزو های چوچ :

سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارتاهو مجللو . . . زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان آرزو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند، اما وقتی دانستند که من عنوان "آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم .

بعد از آن برای ارتولد حرف مقام "آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون "پرورش اندام" محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز محسر بود : "هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار "آقای جهان" می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

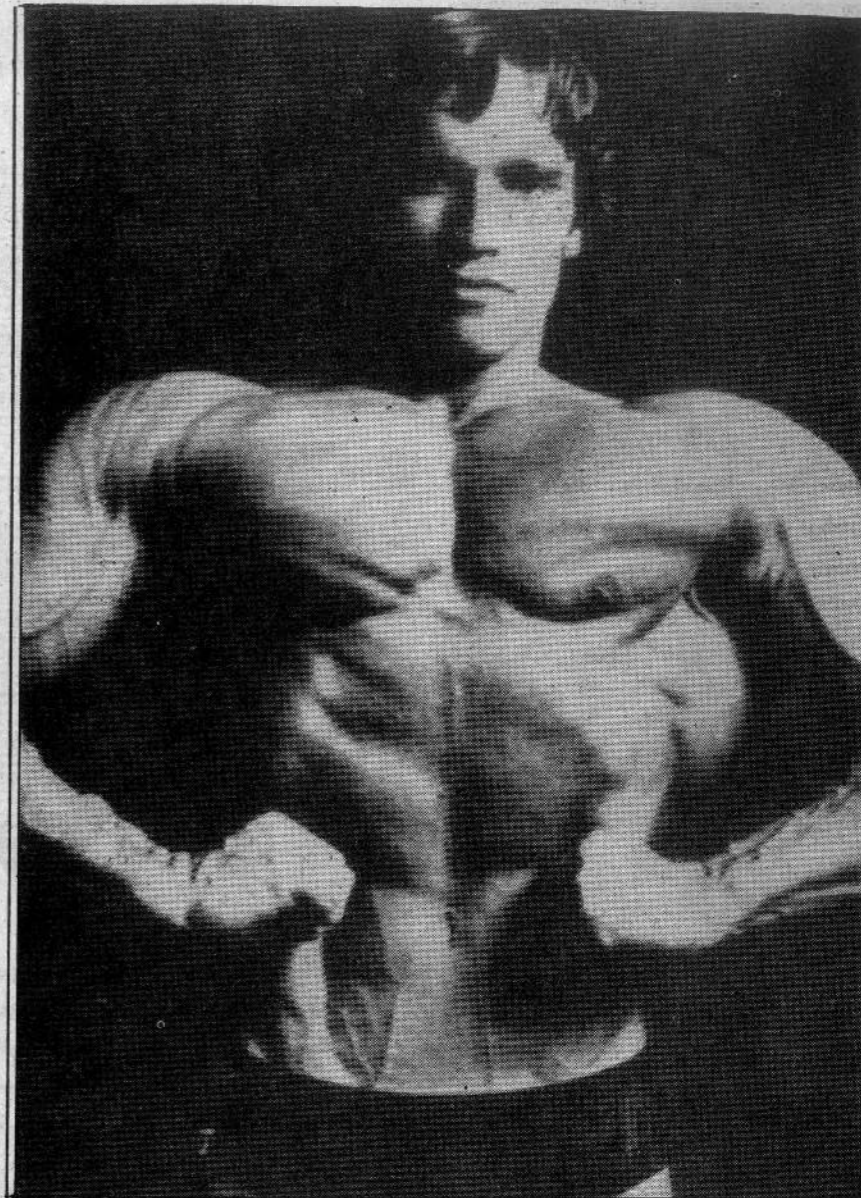
در آغاز در فلم "ارتولد -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراک نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود .

"من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید ."

در آغاز در فلم "ارتولد -





ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشت و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورد که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تغییر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوژی یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا)

عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است؛ مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

نوع غذاهاي مصرفي : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخته و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان
موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته‌مانند

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست. اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست. کاریس یا (کرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود. اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراک شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله:

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پانیاواساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاد جراح حسی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آ رام شده مرکز مخفی زمین برای منته شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسید های حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سینه، پاک مخلق کیمایی چند پیته دارای قوه بلند تخریب را تشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تپلور نسسی میثا را تخریب و منحل نموده و بویختگی مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوجگر به غلظت نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاط مدی بررسی کردن نباید گذشت از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دایمی سبزیها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیرادرسه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتراز سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس د و امدارشان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه میگذاید. این مرحله د نشان‌ه مشخص ووضی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسید می‌کوب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خیم ((پولپیت حاد)) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا‌های گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشان‌دهنده پیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دود را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرز در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری

تحریک میشود (حتی تماس زبان درد - ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند . به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نامی ظریفش شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باشد که پس از تشاغی این فیلم گره دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیت هده اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار در مدل سال ۱۹۴۸ خود را می راند تریوگر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما همسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایکرهد که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلما ساز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایکرهد " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۲ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند ی اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هوست طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معترضی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کاره زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

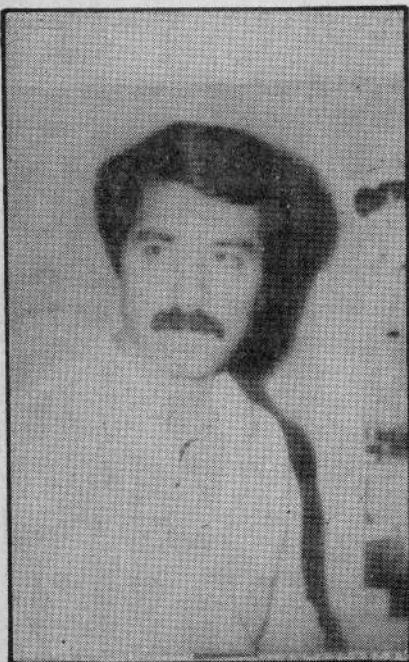
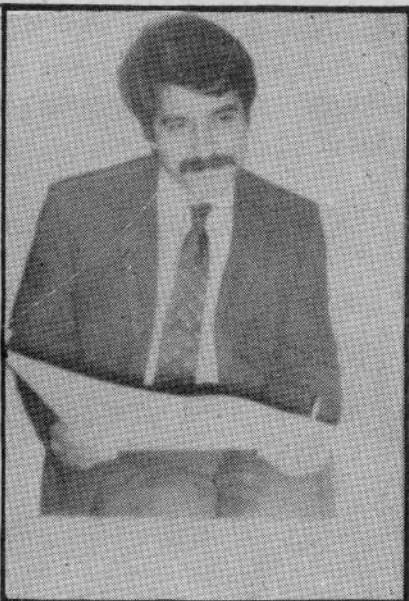
خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلما ساز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلما سازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

صفحه ۱۹۲

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلما نامه ی اوپوزیسیال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلما نامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگایی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

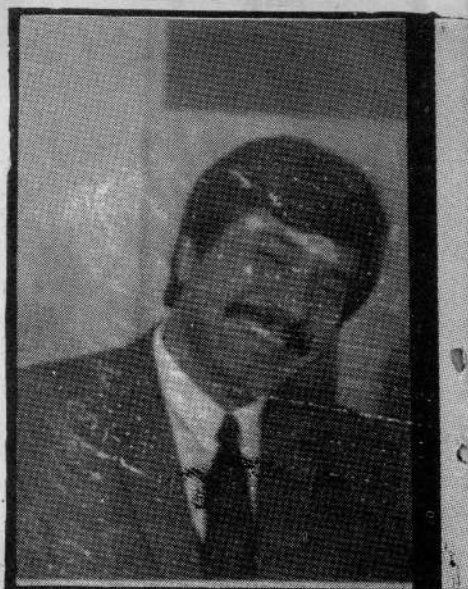
دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گری برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که از ل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت : " هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نبیند . از شادی در پوست خود نمی گنجم " رقیبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار مهفود" نقش
 داشتیم .
 - برای يك سينما گره هنگام فلمبرداری
 چي خاطراتي ميتواند اتفاق بيفتد ؟
 - زنده گي يك سينماگر ه همه اش خا-
 طره است . براي تان قصه كتم كه يك رختي
 به تا سگند دعوت بوديم . اصلا "مسر
 نگر يحي بود و ولي من در آن جا تقاضا
 كردم تا كمري بي در اختيارم بگذارند كه
 از زندگي اطفال افغانی كه در آن جا -
 درس ميخوانند - فلمبر داري كتم . كمري
 رايه اختيارم گذاشتند در آن جا فلمبر -
 داري كردم . سپس به دو هفته آمديم در
 آن جا نيز فلمبر داري كردم و در ضمن
 يك فلمبر دار مسجرب نيز در آن جا

با من توظيف شد او هم خواست كه
 فلمبر داري كند . او با مرفوقس ميگردد
 و تصوير ميگرفت و ما تعجب ميكرديم سر
 انجام موسي را دشمن و حبيب طلوع
 از ميخ خواهش كردند كه من خودم
 فلمبر داري كتم زيرا با مرفوقس زياد -
 وقت ما ضايع شده بود . من كمري را گرفتم
 فلمبر داري كردم . فلمبر داري تمام شده
 و فلم به لاهور تيار رفت . فرداي آن روز با
 رفيس سينما تو گرافي و دوستان خودم يك
 جا به تالار سينما رفتم و فلم را تماشا كردم
 ديم متاسفانه يك ساعت هم از آن فلمبر دار
 مسجرب درست و ليكته نيامده بود
 رختي تالار روشن شد همه با تعجب به
 سوي من نگرستند و از من ميپر سيدند
 كه در كجا تحصيل كرده ام . هر چنينه
 ميگفتم درين رشته تحصيل ندادم . باور
 نميكنند . ميگفتند بايد در ماسكو تحصيل
 كرده باشم و دوستانم "موسي را دشمن
 و حبيب طلوع" با خوشي بهم را ميپرسيدند .

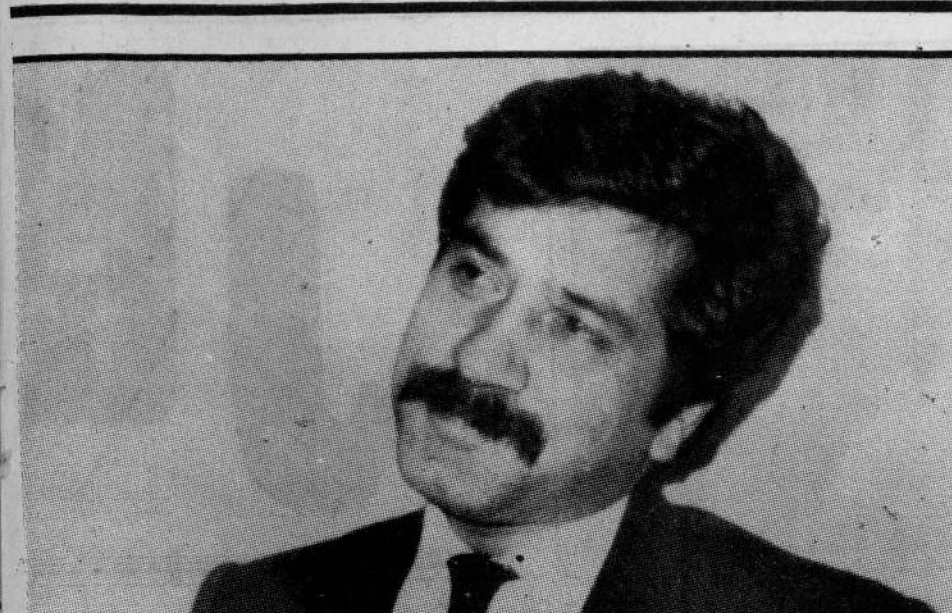
چي كار تازه بي رويدست دارند ؟
 - فلم تازه بي به نام "مكوت" را تيار كار
 داريم .
 - اگر بر سخي آخرينم را كنجكاري و -
 كستلخي تلقی نميكنيد ه اندكي در مسووف
 زنده گي شخصي تان نيز صحبت كنيد ؟
 - از دواج كرده ام ه سه بچه ه قسه اول
 داريم كه هر سه تن شان در برخي از فلم
 ها نقشهايي را بازی كرده اند .



كه چي يكي دو فلم داستاني و سينمايسي
 ويكي دو فلم تلويزيوني ه ديگر هيچ فلم
 ما دور نماند اعتمه است به اين معني كه
 فلم مطابق او ضاع و احوال كشور و مطابق
 به پاليسي روز ساخته شده كه اينكاش فلمي
 هاي خوب فلكتوريك و محلي وطن خوبا
 ما ساخته ميهد و نشر ميهد تا چاي فلم
 هاي ميقتل تجارتي . خارجي را ميگردد
 ما تازه تصميم گرفته ايم تا فلم هاي انتها -

هنرمند بايد هدفتان باشد

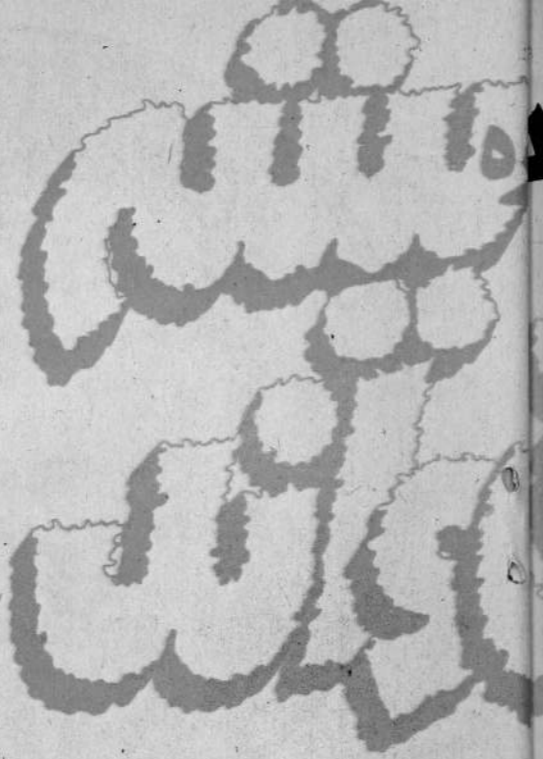
هي - محيطي كه براي پهننده ما پذيرنده
 باغسد بسازيم
 - فلم هاي ما چرا نقش سوند "صدا"
 دارند ؟
 - فلم هاي تلويزيوني ظالها طور است
 كه ماه خاطر سهولت كار ه روي سست
 آواز را بگوييم ه لذا از آن جايي كه ما يك
 ها زياد دقيق نيست و از جاني هم
 مشكل ليستگ وجود دارد ه لذا آواز
 مفرغوش ميباشد .
 - آيا گاهي خودتان نيز در فلم نقش
 ميگيريد ؟



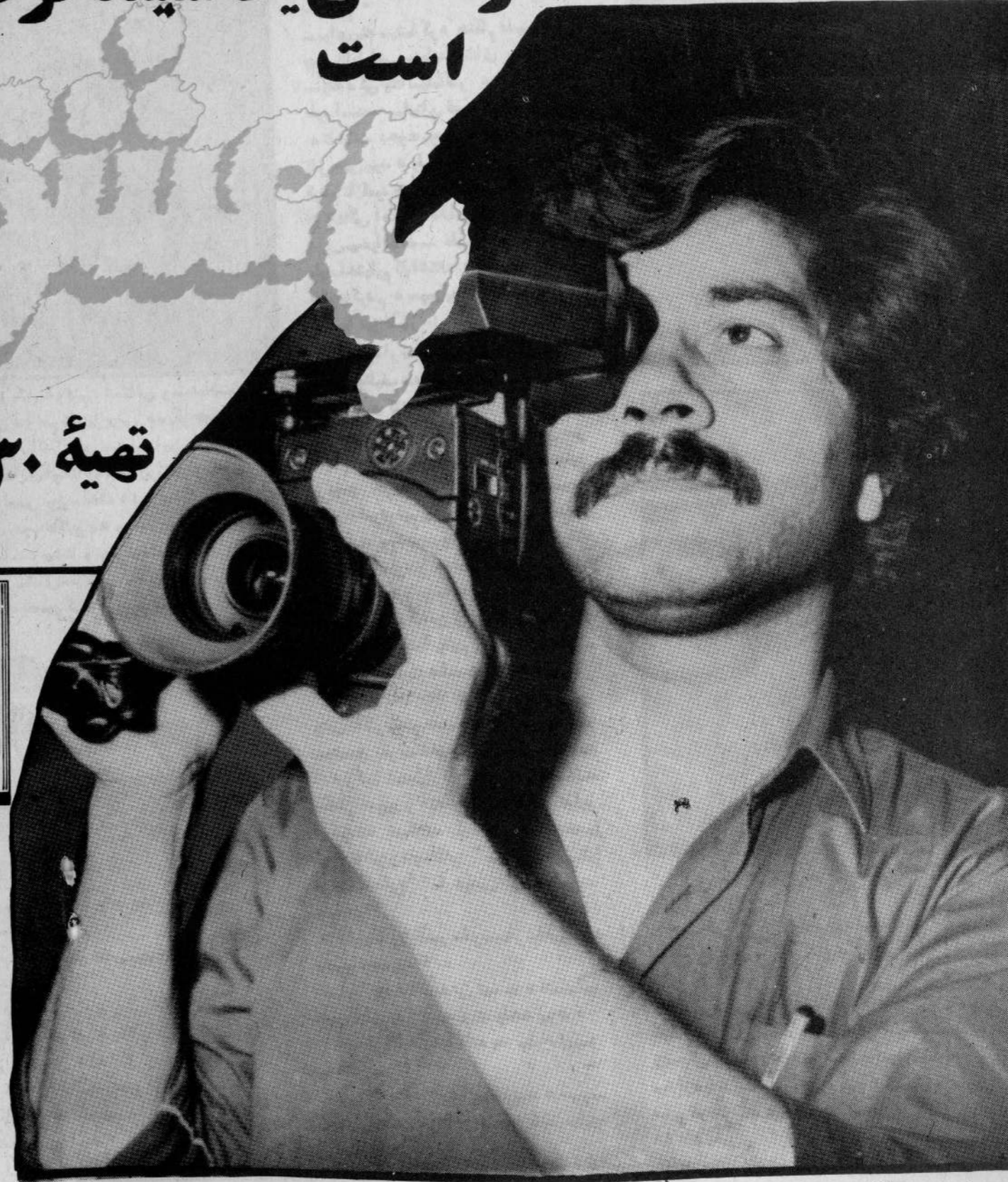
سينما روي آورده اند ه چهره هاي تازه
 و با استعداد ديگري را نيز جذب كند
 تا سينما انحصاري نباشد . و ما خود -
 ميدانيد اگر در يك هفته سه فلم نشر شود
 و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آيا
 براي تماشاگر ه دليلگر نخواهد بود .
 خوب اگر افزو نتر از اين بگوييم ه فكميكنم
 درست نخواهد بود . ولي يك چيزي
 را بايد ياد آور شوم كه بياير با فلننامه در
 صق و پهن چي نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ اين پرسش بهتر پيشه
 مسوولين افغان فلم تعلق ميگردد
 ولي منحيك يك سينما گر ه ميتوانم بگويم
 كه محصولات اين مدت زمان واقعا
 خوب بوده و براي آينده نيز اميد بهش
 ميباشد .
 - به مثابه يك سينما گر ه سينما آن چه
 را كه است بايد تصوير بدهد و يا آن

« هراس از چي و از چي كسي ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آيا گاهي فلم هاي شما نقد شده اند ؟
 - براي نخستين مرتبه فلم هنري " به -
 سوي لانه " كه پس از اعلان مفسر حاله
 ملي تهيه كرده بودم از طرف برخي از -
 سينما گران و منتقدين مانقد شد ه هر
 چند كه كسي ها واكستي هاي آن را
 به رخم ميگفديدند ه من نهايت خوشي
 و راضي بودم ه زيرا به نظر من نقد در
 سينما و ديگر كارهاي هنري ه يگانه راه
 بهر رين رفت از واكستي ها و كسي هاست .
 - عبادر آغاز صحبت خوش گفتميد
 كه با داشتن علاقه و اندیشه بي ه به
 سينما آيد يد و ميگوشيد كارهاي شريفش
 رايه انجام برسائيد در حاليكه گروهسي
 ميگوييد در سينماي ما اصلا حقيقتي
 وجود ندارد يعني كه كار مشر به منظور
 بهبود فلمسازي صورت نميگردد ؟
 - اندیشه ه خودشان ايجاد كراست
 من با اطمينان گفته ميتوانم كساني كه
 در سينماي ما وجود دارند با درك رضا -
 لت خوشي در قبال سينماي ما مينانديند ه
 اين سينما گران ما بار سالندين كه دارم
 ند ه با آرزو مندي تلاش مينانيد تا يك
 سينماي بهالمتيك و واقعي را در كشور
 ميان آورده و آن را هويت ببخشند .
 - آيا واقعت دارد كه در سينماي ما بهتر
 به واسطه وسيله اعتبار قابل ميگردد ه تا
 به استعداد ؟
 - نه ه به هيچ صورت واقعت ندارد
 شما ميدانيد رختي كه فلننامه نوشته مهفود
 تهيب و كركتر ها در آن بر جسته و نشر مي
 ميشود امكان ندارد ه آن تهيب كه در -
 فلننامه تشريح شده ه آن را تفهيم داده
 و به كسي كه عقده دارد و ميگويد :
 فلان كارگردان به من نقش ندهد
 نقش داده شود درين صورت من فكر ميكنم
 بايد از فلننامه نهيم دو باره خواسته
 شود تا تهيب ه يا كركتر را دو باره تفهيم
 بدهد .
 كارگر دانان ما چون انجنير لطيف
 سعيد اوركزي ه فقير نهيم ه جوانفيسر
 حيدري ه واحد نظري ه شيان ه عميل
 و ديگران همه شان آرزو مند اين استند كه
 در پهلوي ساير هنر پيشه هايي كه به
 كشورهاي خارجي حتى از هنر پيشه هاي
 كشور هاي جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل مي آيد ه ولي درين جا هيچ كه
 يك هنر پيشه نام كشيده ه بعد موقوف
 است كه در هر فلم براي نقش داده -
 شود و اين را ميدانند كه آياتيپ و كركترش
 مطابق به همه فلننامه ها ميباشد يانه
 رختي براي نقش داده نشود ه آن وقت
 خود تان ميدانيد . . .
 - محصولات سينماي ما از نظر فني
 چه را كه بايد باغسد ؟
 - چون سينماي ما يك سينماي چي
 و بهالمتيك است نه سينماي -
 تجارتي ه لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها تهيه مهفود .
 - ما فلم هاي بسيار خوب داريم ه ولي
 هر كدام آن ها چرا صرف يك بار نشر
 ميشود آيا نميشود كه به چاي فلم هاي
 خارجي ساخته هاي كشور خود را بهنيم ؟
 - به پاسخ اين پرسش تان بايد بگويم

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشیل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تشویق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به ریاست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمیداد برفت.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره من تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هراضی - متعدد من و آنان را و داشت تاهیتی تمین کرد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستقیم و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادریم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تهنلیسی و راپورتاژها را فلمبرداری میکردیم.

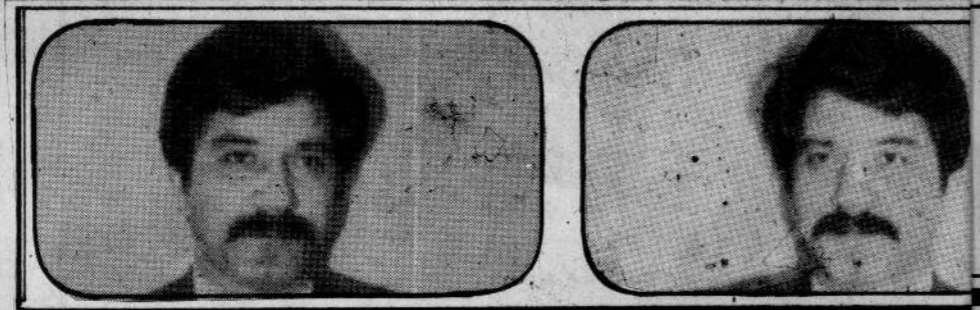
اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری "کفر" را در ولایت بلخ فلمبرداری کردیم فلما ی دیگری چون "شکوه پیریزی، احساس راستین و تنگی هشی و سر بند و صبح سپید و آب، با هم برای آینده، نوای - فسلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم هایی را که خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) و به سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.

در حدود "۳۰" فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم هایی تهیه و به دست نشر سپرده ام.

چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پشته اول زنده گی قرار ندارم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

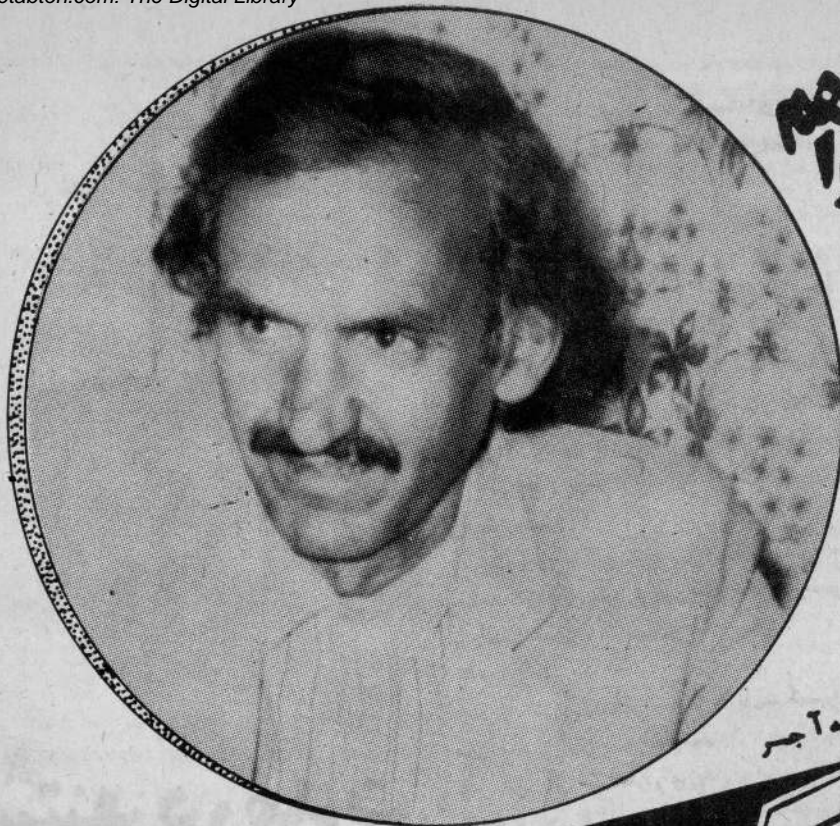
و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف محسوس داشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبرداری باشد و کوره من باشد و پیا فلما به نوبت باشد، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف تمین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید



و فردای همان روز به کار آغاز کردم. قدر آن زمان یک پایه کوره دید خوبی شما وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های روشن تلویزیون هم نهاد بود و ولسی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پیا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند "حیات، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و دیگران" با تلاش کارهایم را پیش میبردیم. در طول روز و برنامه های کوتا گونی ثبت میکردم که دوست

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود را من بود و علاقه به هنر سینما را در خود احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او را قه مند این هنرند.
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و ولسی او را سخت مصروف میباشم. بار اول معتقد به این میباشم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انصاف نهایی مصروفی استند.
عید اورکزی و تجربه هایش را در زمینه



مجید سیند : میخوام هم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوه آجر

سیند از «کوه آجر»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۱ و ۳۲ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در سندهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد. شامل آن کورس ششم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آنزوم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوزدم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستگیری و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استاد بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.

چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.

چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟

- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده

بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمند ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي

مرکه کورنۍ د لمر



حاجي چمن د پيروي هنري کورنۍ چمن

کله یې چې گوتې طبلې ته ورژدې شي یوه دنیا خوښی او افسون فضا پکې کړي . د لاسونو د گوتو سحر او جادوی د انسان روح آرامې بڼونکی افیزي لاندې راوړی په رښتیا دده لاسونه خوږمه دا احساساتو پارونکی با ارزښته او با قدرته دي .

د حاجي چمن سره - چې همیشرد پسرلی د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کېږي . د موسیقي په ریاست کې مخامخ کېږم . د لنډ روښنه وروسته د مرکې بلنه ورکوم چې په ډیر صمیمیت سره حاضرېږي . داسې په خبرو پیل کوو : - کله چې تاسې د تلویزیون په پرده وینو همیش خوږ او خندان یاست . آیا د هنر د ساحې څخه ... دداسې حال کې چې موسکای به شونډو بریښی زما خبره پرې کوي او ای :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمند ته د هرڅه دمخه لارڼه دي چې د هنر ضروري او پوره اخلاق ولري . نوځکه همیش چې زما پښه محفل اولاسمی طبلې ته ور ژدې شي هرڅومره غم چې مې په زړه کې وي غټه گټه پرې کېږم او په خندا او څښ-

بڼې خلکو ته خپل هنر وړاندې کوم . - تاسې څه وخت د موسیقي نړۍ ته گام کېښود ، د پوځه پوځه نه وروسته وای :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چې لا وړوکی وم .

- داسې بریښي چې تاسې په یوې هنري کورنۍ کې زېږیدلی یاست .

- هوکی هنرمات په میراث رارسیدلی زما پلار طبله اوتره مې آرمونیه فزوله .

هغوي نه یواځې زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلي دي . تره مې هنري ډله لرله . زه لس کاله دمخه په ډله کې مې او دمخه په ډله کې په اصطلاح

ښه ((پوځ)) شوم . او وروسته مې په نورو ډلو کې همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کې د محمد عمر په مرسته مې له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چې د د پسرلي

مجلس ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځې سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نو ما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمې څخه بهر ته تللو .

- تاسې ولې په دومره عجله بخان بهرته جلال آباد ته رسولو ؟

- موږ په جلال آباد او خواوښا سیمو کې ډیر محبوبیت درلود . لږه لږه سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پښتو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کې

دوه شپې ساز فزول کیده . بعضی وخت به یو واده لاختم نه و چې د بېل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کې خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاس د دې وضعیت په وړاندې ستاسې میړمن عکس العمل نه ښود .

پاڼې په (۱۳) څخه کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ ونيې
 خدايز واسمانی بيخلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگومه د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لويي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمين . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پيرو خوږيدلم يو عمل بيامی تر نظر سره شه
 مينی دروازي شه له بنگلو رنگينه سوره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلين
 باقی بريال

گلونه لور زمانونه

خو شيبی د انتظار اوزده گلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خيالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنـدي
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پويي په سر روڼانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شيبه وه

سرومنگولو د بيلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مينی د تاوده بستر د پا سه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه وه
 په سينه جی بی گلپانی رنگينه شوی
 ولوليزه بی د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شي

د اوریل بی زانگیدل تاوکړي ولونه
 اوسکایي نخپیده په اننگوکی
 تول بی فوز شومه د مينی انگا زوت
 د وړی نیچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرغلنيو اندامو پی
 زیاتیدونکی د پانی هوس گرسی وه

له وړینمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاورو
 لکه پینه په خولوکی لورسه پویه
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدی د عوانی مسته جذب ه وه
 اوله گرمو او سيلو پی بنگاریدله
 تلوسه بی بارونکی ولولسه وه

د شیبو هغه بهیر برلسی و و
 جی د مستی فونې وسپړل گلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کيف

پهین این پېر من انسانه مېرمن
 نسانه از بلاي گوننه ويوانه مېرمن
 او مېرمن :
 که در شام و شب تاريک
 سپاه لاش خوار د پو
 جهان را قبضه مېدارد
 و هر که شب برون آيد
 برويش حمله می آرد
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گوی تو؟
 چه بند آری؟
 مگر این مؤذنت بپرسد
 پتیا راست مېرمن!

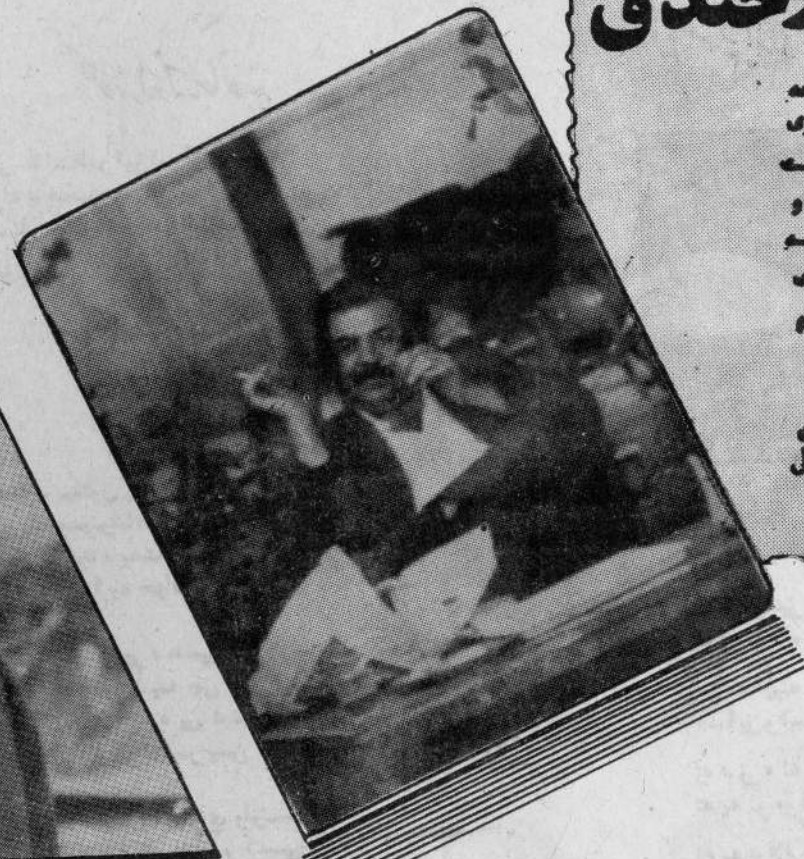
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوز

پرستو آمد و پوي رسيدت آرد
 بهار . رهگذرت را شگونه باران کرد
 بشارت گل سوزي خجسته باد . جوگفت :
 که مېرمن ز سفير نازنين صحران کرد
 به راه آمدت . گل نقش پای تو پرورد
 که فصل وصل خدا همچو گل باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی که در گدست از تو نرسد
 به گیسوان بریشان باد خاطرم . بنگر
 به سينه گاه بود نقش باد بند بر
 هنوز تازه بود آفتاب مهران کرد
 مرا به گوی آفتاب مهران کرد
 که گشت سينه ام از آه بينواي سرد
 بيا بيا که توی شاه فرد د پوانم !
 مودت که توی در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالسمیع حامد

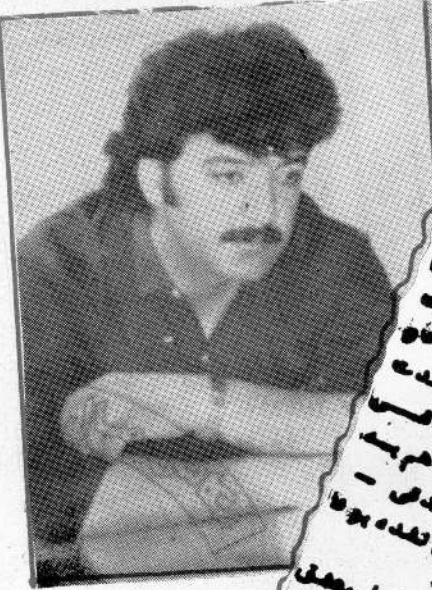
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
پس از آمدن در پیوردست و پاچه فسفاو
به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه
فماطر بهر با دنا بایسکل را به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
فسوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت .



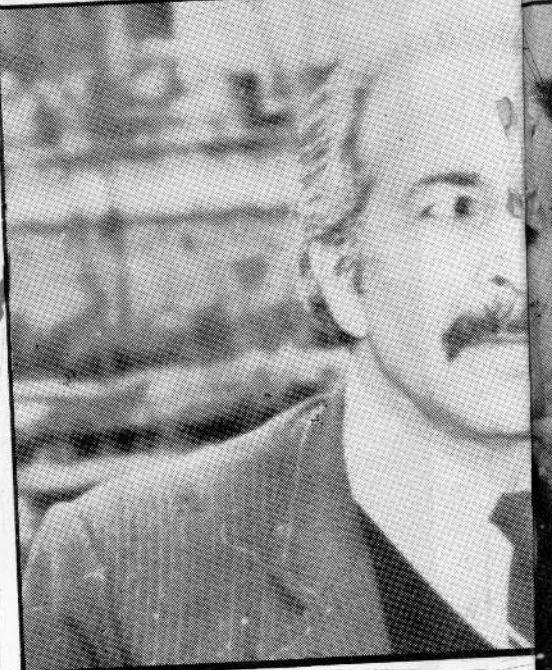
مهمانان روزی که آبر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در لاله گوی

نعمت آرش هنر پیشه فلم های انداخته
با همه بهشتان او که در فلم سینمایی
حساسه عشق با ساره نقش بسیار
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
توجه کثرت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
بازی مغرب نامزدی نمکند . مدتی
درازی از نامزدی جانی سوری شده بود
که به زودی ازدواج کردند .
واقعاً در زمانی که در فرجام انداخته
فلم سینمایی همه با به حیرت آورنده
مانندت نقش بازی کردی از طرف فرانسوی
های بعدی سینمایی از طرف فرانسوی
نعمت آرش بزرگ نماد و بر کار هنر
را به اندوه بزرگ نماد و بر کار هنر
سنگ خط بخلا کمانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلبین و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک
در زمره منی تمهید پنهان شده بود
ظهوردا گاهی این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بودیم
در آن نقش داشت اما مداند که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
پسکت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سماه و چرکین .
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
خارجه می که با زنده گی افغانی میگذارد
بود و پشک همراش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایستاد
را د یو تلویزیون را میبویم تا از حادثه
زنده گی هنری خود برای خواننده گلن شد
مجله فیه که . تا این که او را فارغ خط
منزل اول تعمیر تلویزیون با ترست و محال
دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
تقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل پرسوز عروس به منزل آورد

سید و مهتاب که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل پرسوز بهشتانند در
حادثه که در این روزها خساره بسزگی
اقتصادی را به خاطر هوس و آرزوین تهر
لد او شد . آوردن عروسی به خانه بود
که مبلغ یکصد هزار افغانی از دوستان
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام
و صرف کلان عروس چندی منما یانته که
شیرین گل باطنش از آنکه هاو با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه
دارد تا عروسی واقعه چون در خفسر می
که سال های سال به امید عروسی با او
مجلس سپهریان و سا زنده زنده گی مشترک
باشند .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

PHOTOGRAPH - RAKESH SHREYITA

Outfit Courtesy: Raacolbhai Adasaji

Sonu Wallia
Photograph - Mukesh Panchal

زنگنه و آشنوک

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
 براشراست - بنک میگوید : من از آن -
 دایرکتور هانیستم که هنرمند را آزاد بگذارم
 و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
 تا صحنه های حساس را بازی نماید . برای
 ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
 همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
 نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش ...
 او به جواب سوالی گفت :

« درین روزها مصروف ساختن فلمس
 استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
 از صحنه های این فلم هیروین ، از زیننه
 بپند - و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
 مراسم آشوک امرت را مخفی کرده ، بالابیم
 ناز میفرشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
 صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
 شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
 که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد ، -
 تشخیص اینکه چه کسی از زیننه می افتد ،
 مشکل است . اما من نمیتوانم فلم خود را به
 دستور گرفته هیروین هاتخمیردم هم ...))
 برم بهاری به شکایت هایش از سری -
 دیوی ادامه داد . ولی من همینکه نام
 آشوک را از زینانه شنیدم ، صرف در همین
 مورد فکر میکردم و اصلاً دیگر نفهمیدم که او
 چی میگوید . حرفش را بریده پرسیدم چی
 گفتید ؟ شما آشوک امرت ... او کیست ؟
 برم خنده ای کرد و گفت . کدام راز در
 جهان تا اخیر رازمانده ؟ آنهم اسرار
 یک هیروین ؟ از مد هیوالا تا نرگس ،
 از هیامالینس تا نیتوسنگه و از رینارای و -
 موسس تا سری دیوی .
 از سال ها به اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
 فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
 پیار کیا تو درناکیا)) وقتی عاشق شدی
 دیگر هراس برای چی ...))

بقیه در صفحه ۹۴



است . برادر من آشوک امرت را که هنرمند
 تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
 دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
 برایش جواب مثبت داده است .
 سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
 خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
 سری دیوی و آشوک را ببینم . من بیسه
 چشمان خود دیدم که ...
 وقتی دوباره به هند برگشتم ، خواستم
 مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
 دقیق بگیرم . اما قبل ازینکه من کوچکترین
 حرفی بزنم ، سری دیوی داد و فریاد بیسه
 راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
 محشری را برپا کرده بود . همینکه مراد مید
 صدایم کرد : ((امریش) امریش) بیسه
 لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
 آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشیشه شناخته شده
 هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بیسه
 فرمان مادر)) یاد میشد و پیغم سوگند
 یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
 گردن می نهم ، این روزها سوگندش را به
 یاد فراموشی داده است .
 من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
 تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
 آنجلس به امریکا رفته بودم . آنجا
 مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
 بهیاری معرفی نمود ، از من پرسید :
 هیروین درجه اول هند چطور است ؟ گفتم :
 هدف شما ؟ در پاسخ گفت : من دوست
 برادرم یعنی سری دیوی را می پرسم . و -
 وقتی درباره برادرش پرسیدم گفت :
 راستی ؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
 سری دیوی این موضوع را بنحان کرده

نگینا دستار غذاهای دریایی

ترجمه: کیان



✦ غذای دلخواه ،
- محصولات دریایی جنینیت که به آن
دلخواب می‌گویند ، اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمی‌گویم ،
می‌توانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ صریحاً دلخواه :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بپورم را دردم می‌اندازم .
✦ رستوران دلخواه :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ موتردلخواه :
- موتری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
می‌نمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ
میکنم

✦ رنگ های دلخواه :
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر می‌پسندم .
✦ لباس دلخواه :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دانم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گداری های غیر
مسئولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آور است . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی . آر . امرکشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کهنه
سنجی دت از همان کودکی به نظرم یک
موجود پرابلماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود . اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسا عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند ه گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزا بت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه - مید هید که از اینجا به دوستم تیلفون کم تا آن در رس د قیض را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس تبدیل شده بود و از - بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریمت دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد ه معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چراغهاي پيشروي موتور كوچكش بود كه در -
تاريكي مي درخشيد و ديواره وارقمشي از -
اطرافش را روشن ميكرد .

ناگهان درد يگري باز شد و مرد ي كه او
هم لباس عجيب پوشيده بود نمايان
شد . مرد در حدود چهل سال پدياشه .
موي شقيقه هاش را با پيچين صورتش ميرسيد ،
امارش نداشت . وي كرتي سبز ابرشمن
عجيب پوشيده بود و يك پارچه بد و زگرده -
نش بسته بود و با هاش لافرمي نمود اليزاب -
بت فكر كرد كه شايد به يك معاناي لباسهاي
تفني آمده است . معاناي اي كه مردم در آن
لباسهاي شوخي آميزي پوشند .

آقاي ايتان پرسيد :
- لوسي قصبه از چه قرار است ؟ اينطور
معلوم ميشود كه ميسرسي . چرا از خانم
خواهش نكردي كه از اين باد سرد بد اخل
پهايند .

لوسي جوابي نداد و ديده به يكسو
رفت .

آقاي ايتان گفت :
- خانم ، آيا دلتان ميخواهد با خانم
آشنا شويد ؟

اينرا گفته با تعظيمي اليزابت رايه اتا قسي
كه چند لحظه پيش ترك کرده بود رهنمايي
كرد . اليزابت به عقب مرد روان شده و
بكشور را در كنج اتاق گذاشت ولي احساس
ميكرد كه در عصر وزمانه ، ديگري قدم گذاشته
است . در اين اتاق مانند اتا قهاي صد
سال قبل اثاثيه گذاشته شده بود ميز ،
چوكي ها ، برده ها و همه چيز قسمي
معلوم ميشد كه از روي تماويل بعضي كتاب
هاي قصبه هاي قديمي كاپي شده باشد .
خانمي بالاي يك چوكي كلان نزد يك آتش
نشسته بود و قدري ضعيف و مريض معلوم
ميشد . وقتيكه آنها داخل اتاق شدند
زن مذكور با چند كلمه بي با آنها سلام و عليكي
كرد . لباس تيره رنگ و درازش را هاش را -
مي پوشانيد . ولي يك چيز سبك ابرشمن
به دور شانه هاش انداخته و كلاه كوچك
قشنگي به سر گذاشته بود وي سمي ميكرد كه
رويش را از حرارت آتش دور نگاهدارد .

آقاي ايتان چوكي اي به اليزابت تعارف
كرد . اليزابت وقتيكه نشست در لباس
كوتاهش كه عبارت بود از كرتي سبز روشن
و كفش هاي وزنين احساس ناراحتي كرد .
وي اين لباس را سبب با رخصتي آخري
هفته درده پوشيده بود .

اين اتاق به عصر ملكه ويكتوريا متعلق بود
و وجود اليزابت در اين اتاق چيز غير عادي
نمود مثل اينكه مسافري از هتاب آمده
باشد . اين مردم عجيب ني هابودند ؟
آيا آنها رام عجيب و غريب رابازي ميكردند ؟

ياد يوانه شده بودند ؟

خانم ايتان به اليزابت خيره شده
بود . معلوم ميشد كه از آن چه مي بينيد
خوشش نيامد ، بود و حقيقتاً تقريباً از او ترسيد
بود . موهاي مسافر كوتاه تجبي شده بود و
به شكل عجيب آرايش شده بود بسيار
با بي احتياطي آن كرتي سبز (بعد چشم
هايش را پيچان زانو ها و باهاي اليزابت را -
پايندند . باها (با هيچ پوششي ، هيچ
چيز كه آنها را پنهان كند) زن با ترميم
كوتاهي از چوكي اش افتاد ، مثل اينكه
ضعف كرده باشد .

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت :
- عزيزم (ترميم اين خانم جوان خانه
دوستش را جستجو ميكند و به كمك ما ضرورت
دارد .

بعد آ به طرف اليزابت برگشت :

- ماشش سال قبل از اين به خاطر صحت
زنم از لندن به اينجا آمدم و در اين مدت
ندرتاً معمان داشته ام اجازه بد هيچ
كه براي تان يك گيلاس مشروب بياورم .
اليزابت از او تشكر كرد و در حاليكه
(به سلامتي شما) ميگفت آرانوشيد .

خانم ايتان چشم هاش را بست و آقاي
ايتان سكوت را شكسته گفت :

- اميد وارم از اينكه از خود تعجب نشان
دادم مارا ببخشيد . ورود شما و طرز حرف
زدن تان بسيار از چيزي كه ما ميدي انيم تفاوت
دارد .

اين مردم نه تنها ظاهرشان مانند
مردم عصر ويكتوريا بود ، بلكه رفتارشان
نيز به مردم عصر ويكتوريا شباهت داشت
قسميكه كسي فكر ميكرد كه واقعا در عصر
ملكه ويكتوريا زنده مي ميكردند .

- اليزابت پرسيد :

اليزابت پرسيد :

- آيا د رهمين حوالي كدام كلبه گلابي
رنگ ديگر نيز وجود دارد ؟ من امروز چاشتم
از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه
عصر نمي توانستم حركت كم و حلا هشت بجه
است من بايد به دوستم تيلفون كم و پورسم
كه كلبه اش كجاست و براي من بگويم كه در راه
است .

آقاي ايتان نيز مانند زيش ترسيد ، بود :

- آيا درست شنيدم ام شما گفتيد كه
از لندن آمده ايد . فاصله زياد تر از صد
ميل ، از پنج بجه عصر ، صد ميل در كوتاهتر
از سه ساعت .

- بلي ، من تا خير كرده ام زيرا موتمن
به سرعت حركت كرده نمي تواند .
آقاي ايتان با چهره رنگ برسيده و
دست هاي ليزان برده هاي سنگين را -
پس كرد و به بيرون نگرست . در اطاق سكوت
برقرار شده بود .

اليزابت احساس نا آرامي ميكرد .
- آيا سكوت كشيده ميتوانم ؟

اينرا گفته سكوتی را از قضي اش برداشت
و با لايترش آنرا نشاند . خانم ايتان از -
وحشت زياد شروع كرد به چيچ زدن . آقاي
ايتان نيز از منظره وسيكه نقليه فيراسپ و
عجيب با چراغ هاي روشن ترسيد و برون
چراغهاي روشنتر از هر چيزيكه او در تمام
عمرش در روي زمين ديده بود ، او حالا
آدمي راميد يده كه در رازيك قطعه
چوب سفيد كوتاه به حلقه فرو برده و -
وايسوا ز دهن ريشي خود خارج ميكند اين
آدم واقعا از كدام دنياي نا شناخته
خارجي آمده بود (

مرد بازويش را بد و زيش حلقه كرد تا
او را از شرم مسافري بگانه حفظ كند و فرياد
زد :

- برو (برو) توجه هستي (از كجا
آمده اي) بخاطر خدا ، برو (و مارا آرام
بگذار)

ظلمت اليزابت را فرا گرفت و از اين بيشتر
چيزي نفهميد .

- وقتيكه تاريكي و ظلمت حوشد ، اليزابت
بت خود را در خارج در كلبه ايستاده
يافت مثل اينكه هيچ چيزي فيرعادي -
اتفاق نيافتاده باشد . برنده گنگه نوزمي
سرو و باد در فضاي آرام مرزها ها
نجاو ميكرد .

دروازه باز شد و او در دستش بليندا را
در حاليكه دستانش را براي در آفوش كشيده ن
خوش آمدگوني او باز كرد و بود ديد .
- او عزيزم داخل بيا ، آيا انتظار
كشده اي ؟ من وقتيكه شنيدم تودر -
ميزني حمام ميكردم و همانقدر زود كه
ميتوانستم خود رايه پائين رسا لدم .
بليندا در حاليكه بصورت اليزابت به سمي
نگرست پرسيد :

- چه گپ است ؟ طوري معلوم ميشود
كه روح ديده باشي ! اينجا بيستازد يك
آتش بنشين .

- من فكر ميكم كه سه روح ديده ام .
اليزابت در حاليكه دستهايش را بلند يك
آتش ميگرفت گفت :

- او بليندا ، فكر كرده نمي توانم كه
برمن چه گذشت . من چند لحظه قبل
در همين اطاق بودم . وقتيكه مردم ،
بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارامه ماخزو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایبسط مساعد واي او د ناسیدي خپهري می پر مخ به خوږي مابه لا پوري نی فزلی هیواد والوته وړاندې کړي واي خوږی د اخی افعال وویمن نوزره می ماته نیس مثلا د درو وروموترونه به نه ویاوهنر به می هم د هنر په خوږنه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یوازی د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پورش کاله کښي می هنرمند می ولی تراوسه می گډه په شاده نه د لته اوسپاهلته ، همداروږه می د لته کډه وکړه . خدای خبری می دې کورکی به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړي . زما دې یوه خپه وي خوږی د ایی وي . زه پکی خوږی یم .

تاسی به خپل ژوند کی څه هیله لري ؟

هغه هیله چی ټول افغانان یمی لري . فوارم په هیواد کی سوله او ارامی راشی . چی د سولی ترسپوري لاسی د هرڅوک خپل ژوند او روزگار په بنه شا پر مخ پوسی . فوارم اولاد می نیسک او صالح لوي نی اولور تحصیل ولري خوتولنی ته بنه خدمت وکړي . هیله یم هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکل شی . او همدارنگه امید واره یم کله چی د کال هنرمند ټاکل کښي انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فوخته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شی . نه داچی د کابل پناهه ته می نیولی اوچک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوږی می د دې پوښتی به اوږد وسره می سمد بشی په موسکای وویل :

گوره د دې پوښتی په خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شی تاته پیسینه خصوصې ټول وایم چی نوشته پیسینه کړي . په هیواد کی می استاد اولور ایوب او په باند نیوهنرمند انوکي می د فلام علی سندرې چی د فزلی شاهنشاه دې پوري خوږی می .

تاسی خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موفواري چی تاسی فونسی د هنرمند شی ؟

زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد می وروکی دې مشر زوي می د پارلس کلن دې چی د موسیقی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چی د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشویا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

ستاسی سندرته د اینکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچی ژوندی واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه ترمر پیس وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړ یم .

ستاسی ټولی سندرې لکه لوی پیس ، چارینی ، پکلی ، سروکی او داستا کمپوز لري او تاسی پکی پری ترگوتسو کړي . تاسی په دې هکله څه وایاستاد که څوک د فزلی په ماهیت پوهیږي نو واقعا فزلی پری خونده وړاږه زره پوري ټول دې . او باید زیاته کړم د بنه فزلی وړاندې کول هماغسی ریاضه

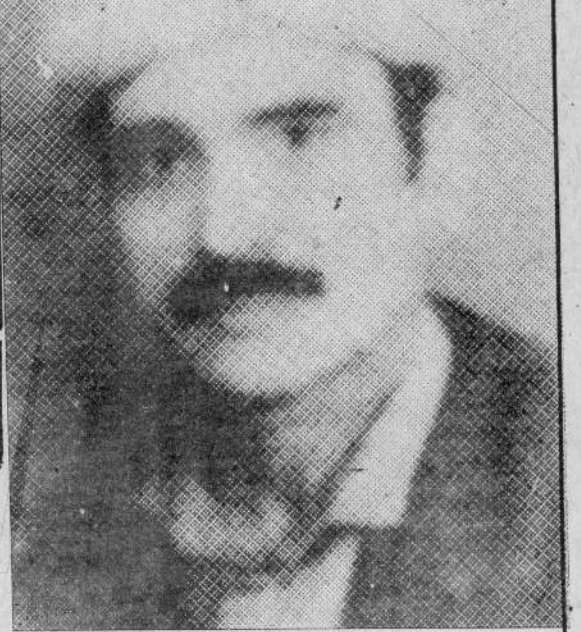
په موسیقی

نو استاد به ونه ول او پبول را کړل . خوچی می راباندې درسته زده کړل . خو مره سندرې به راد پواتلونیسو کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایی : تر دې سو پوري به راد پواولسی یا د وولس سندرې په تلویزیون کی لرم . ستا فلی له سندر و سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسی د ویره کی سندرې په تلویزیون کی لیسنگه کړي دي ؟

زما زړه هم فواري چی زیاتی سندرې ثبت اولیسنگه کړم . ولی موز ته څوک اوږي . او اخی وخت می لا سندرته ژارې . په هیواد کی څومره ارزښت ورته قایل شول ؟ کله چی مر شوه قبر بحای می نه پیدا کیده ماله خپل جیسه پیس وړکړي او د قبر بحای می ورته را ونیوه . زما او د هغه اړیکې د شاگردی او استادې نه وتلیس وي هغه زموز د کورنی دفترې حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما د خلوتیښته زړه روپو خیرا می وریسی وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد می د هغه سره څه وکړل فیروزه دې چی د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته می صرف لس زره روپی د قبر په سر را کړي . استاد د درد اخله دې . میرمن می چی کله د پو کلو کولونه ستومان می نوچنگه را سره کوي او وایی ته له چانه کم پیس برون هنرمند شول د کور او ژوند خاوند دې . تاته په د ویره وخت کی یوکور د وینه رسید پر زړه د دهنر پر زړه .

نعمت الله

ما په لارکی د موسیقی



هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحررم

اقتصادی مرسته راسره وشی اخره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوساست د اند پواالانو سره هم فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم . هنر زما د ژوند مقصد دې . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چی تر مرگه به ژوندی وي . اخره فلو خوماشوه د بولی په سر په اسانی نه دې زده کړي چی داسی په اسانه به ورسره خدای پامانی کسب مایدي لارکی پروهل خوږلی .

خدای دې خیرکړي د لطف مویه حق کی د اوږد ونکوله خواشوي کسه د کورنی له طرفه .

استاد اول میر پریکونشی کاوه چی به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چی څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کی دخو ساعتوله پاره کاوه او که به می فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشریږي . زه دا عادت نه لرم چی زاري او نواتی وکړم چی خیردې زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوړیا پد قدری وشی . که د زاري بنه رامنځ ته شی نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي . همداروږه می خلور سندرې په راد پوکسی ثبت کړي چی شعری استاد حمزه او بنه کمپوز هم لري ولی نه می نشروي . استاد اول میر چی جهانی شعرت لري . سندرې می په بهرکی خلک به مینه میده

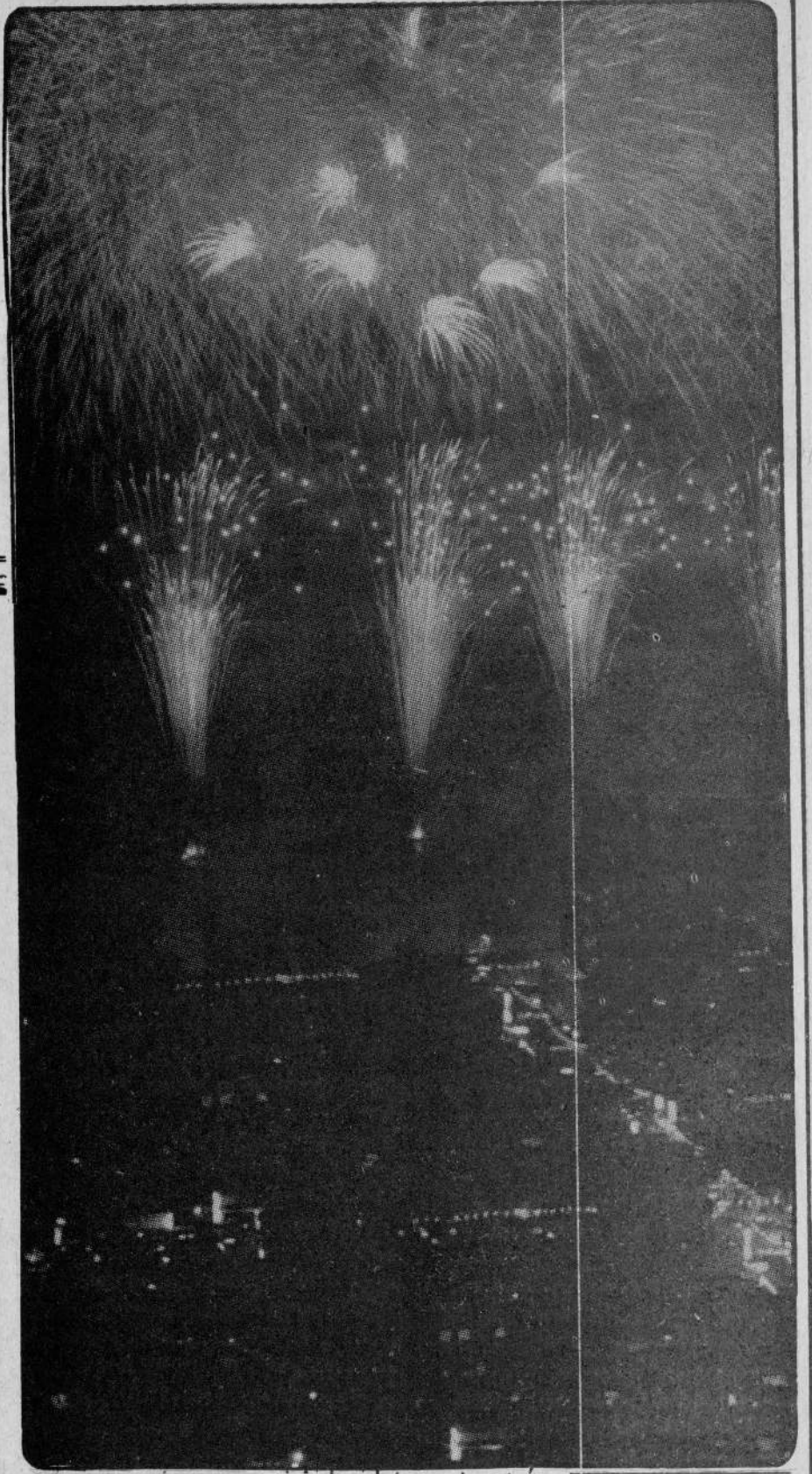
لرونکی سندر فواري نعمت الله دې چی په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه می بیخوده کوي . کله چی له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم په لومړي سرکی می فکر وکړ چی گوندی بحای می فلت کړی لکه په کوچه کی گڼونه پراته وو خو تته پری نا ست اوچای می خنسی . په لومړی کوچه تر نظره تیره کړه هلته په یوې گونیس کی یومیز او د کالو گڼد لوماشین چی تر څنگ می نعمت الله ناست و زما پام هعاته وراوه او داسی مویه خبر وویل وکړ :

ماجیته وه چی ولی می ونکر ای شو تاسی په راد پویاد موسیقی په ریاست کی وویمن خواوس پوه شوم . لکه چی پیس گڼد لوی پیس او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکی تاسی بحان ته راپولی او هنر ته مود ویره پام نشته .

تاسی بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادی . اوکله کله د بیگاری به وخت کی رامنځ خوله یو پلوه

د پښتی تنگه ټکور خوږ ژمیسی سندر فواري او بنه فزلی بول سندر فواري به لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼدلو د ادکان په لور ره می شوم . که څه هم چی د دې سندر فواري سندرې په تلویزیون کی کمی لیدل کښي خو بیا هم له سندر و سره می چی په ښکلی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر او بنه کمپوز سره همغاري دې . د پرخلک اشنادی او خوند تری اخلی . د چا خبره موسیقی دده په ختبه کی اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه می دخپل زړه په تل کی موسیقی ته بحای وړکړي دې . د پلا د وولس کالو چی له موسیقی سره مینی دې ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردی زنگون ولگوي . دیوکال په ترڅ کی استاد دده په استعداد باندې پوره باور ترسره لاسه کړ او دې می راد پوته وویژاند . هوکی . د پښتو د اکثره اوسابقه

سپه پوری تواریخ



شبه ولی توره وی . یا شبیه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتنی دی . او داچی عوواب بی مشکل برینسی نوله دی امله بی دپاراد کسی (د تولود عقید وینجا - لفه عقیده) نجم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتنه وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی لسه لمر لوید و وروسته آسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گویمان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتنه وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار لن بو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په زغرده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بیه نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوسره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال آسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشپی گرمیدوله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) . داسه ده چی بوینتنی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بیه خرگندونه هم نه ده . تاسی یوینگیل به فکر کی وینیس : به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یثتوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گرمیدونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په آسمان کی داگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگتو چی دسه تمامید ونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی آسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامید ونکی نری کی باید د آسمان زموینز د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی آسمان د منگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا یوه ریتوسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتنه رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینج پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکسر لومنی بیونکی و .

هغه دیوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی دلس زوروخه زیات د لیدلو و ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس لسه هغه بحایه چی هغوی د پیری . اومونز نه زدی دی . د نه تمامید ونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامید و - نکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گرمید چی د آسمان د گمید ی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامید ونکی شمسی نظام کی د ستورونه د آسمان چی به نه تمامید ونکیسی جهان کی د تل یاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خوب پیرز - اسحق نیوتن د نه تمامید ونکی شمسی نظام یو انحصور د هغه وخت به علمی تولونکی ویر اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیرز هغه باراد کس بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو پوه چی د هالی د لگر لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روبال سوسایتی) خخه ویر اندی یا حتی بخبله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کار کاوه - خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو و نه ده .

نیمسوتن چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اویید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونیز ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو و نه وی نومونز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوی لوی دلی له خوا د پیره روینتایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تکلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی معوان ستوری بیژند ونکیسی (جان فلیپ لومیس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د ویر انگوبه کتولو پوری ابر لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوبه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل ویر اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونیز نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری و وینو - دغه فزیکوبه که خه هم د وسره فت گام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کس مسالی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید و نه صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از موتر فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن - سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار - کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو تراز پاریس در اتلان تیک توفا ن با شده ، شور می خورد .

مارکبوا

- مارکبواي موزمبېقي که در جلوب
 افريقا زياد به چشم ميخورد ، از جمله
 خطرناکترين مارهاي اين قاره است
 اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
 خورد کرد از دهاه خود از طرف
 سوراخ دندان هاي خوش زهرا -
 پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
 را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
 اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
 ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
 درد شديد حتى کور شدن ، انسان
 ميگردد . بايد ياد آورشم که اين
 مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع
 از خوش پاش ميدهد .



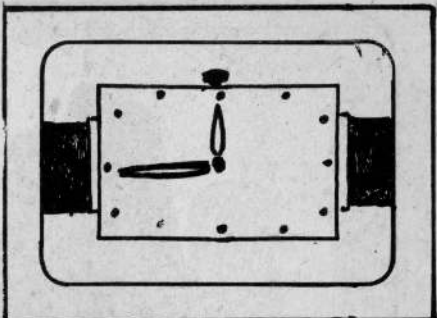
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها -
 از بين به بعد در گادي هاي سر -
 شده ، نه بل در زير چتري خود را
 بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
 را ساخته که هشتصد م سر يك کوگرد
 است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
 سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا -
 توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
 نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوص -
 صمانند سا مان آلات قطع که که
 از الماس ساخته شده و موجي به
 نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
 او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
 به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
 در حکم توانايي براي اين اشياي -
 نفس و ظريف بود که قطعات خولي
 ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
 سهاد رستي تمهيدات آب پازي
 را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
 کند و حتی فهرمان آبپازي شوروي هم
 شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
 را ساخته است که در رأس يك پروانه
 مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
 جابه جا کرده است . ده سال
 تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
 قطعات داخل ساعت را از ۰.۰۰۰ تا ۰.۰۰۰
 مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
 از فولاد ساخته شده و به عقده -
 مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
 بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

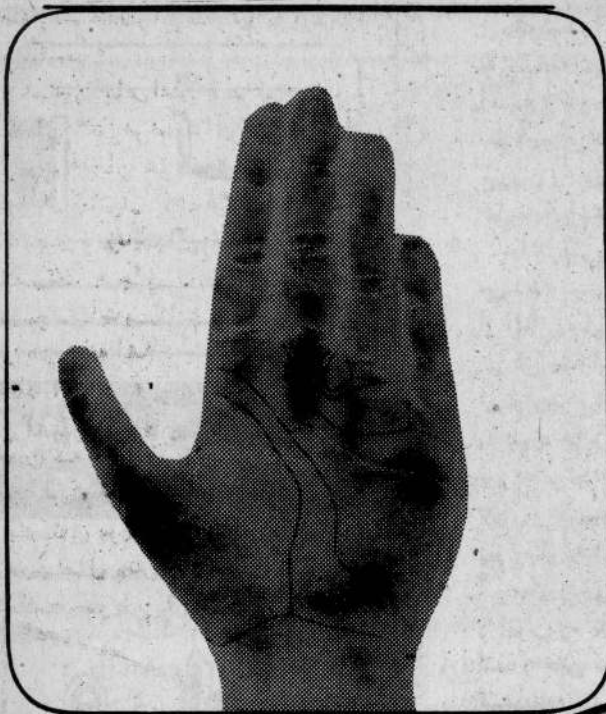
و از آنجا

پيدايش چتري

- قرار معلوم چتري اولين بار در
 چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
 از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش
 باران . براي اولين بار چتري پيد
 انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيد
 کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
 هواي باراني در لندن با چتري به
 کوجه برآمد و مردم را متوجه خود
 ساخت . اين عمل وي از خود ،
 طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
 دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهاي کوتاه و خوابهاي دراز

- تحقيقات چندين ساله روان -
 شناسان سويسي نشان داده است
 که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
 است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
 اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
 زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
 افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد اساسی

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بپوشیدگی های آن به جهت مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پستان کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلده انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نیهای پستان انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نیهای ملو از خطوط برجسته و ظریف همان را بینی بر تشخیص حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کارشناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : گانه ، حلقه ، همچان و مکمل . البته تمام انواع پس الیمنی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف آفساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که بخش و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین گروپ های منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل همچان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپایی اشکال گسان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل گسان به طور قابل ملاحظه می - افزایش مییابد و همچنان از غرب - سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سرانجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها ملاحظه نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 یک مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . یک
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طویتنال
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد
 حالا دانستنشان به اشکال کف
 دست بهساران را رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " و سایر
 شکری " Psoriatics " و سایر
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کوه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طویته است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا غتکه که این شکل اغیاره ها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمد العظیم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد سفید
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیقه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حبشه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر یک حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط یک تلویح غیر کوبی
 طبیعت نیست و دانستنشان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آینه مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بهسارهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " رو به رو
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچسک نمیداند چرا چنین یک
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes "
 یک مرض ارثیست یعنی " Mongolism "
 وجود میداشته باشد " بهساران منگو-
 لزم را اطفال نوتولی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق بسه
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالو " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از یک ملهارد گونه مختلف باشد
 هرچه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت یک فرد از روی
 بقیه در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

چگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . چگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

چگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من چگو یز نام دایم

چگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی چگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . چگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرون

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه چگو یز از جی دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما چگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت چگو یز چسباند ولبا —

لبی را

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و یونارد

کلیتین آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیتین با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز باهام میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیتین را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیتین با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیتین را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیتین را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نسیره ...
 برایتان لا صبر بهاروم .

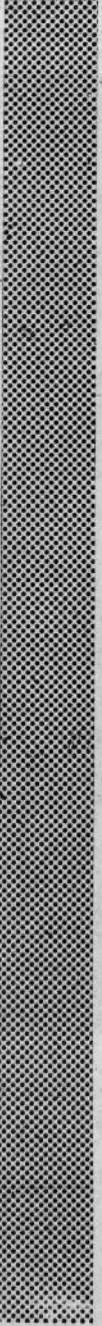
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت نفسی به راحتی کشیدند . کلیتین به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .
 کلیتین گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز باهای خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد درهایی که مدتی زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به حصول شما به من دسترسی یا به - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیتین . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیشگامید و دیگر ابداء در مورد چنین تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش درنگها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیتین .
 - آره ه اکنون من میخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هموا-
 يتان ازدواج کم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند
 مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم
 کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را -
 بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیتین
 صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیتین . سلامت با امید .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیتین و پدرش هنوز به -
 خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه -
 حلس حرکت کرد . با آن که سوار کم خوابیده بود ه غیبه
 را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیباید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به -
 یاد ما جرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک -
 خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با
 اوست و ابداء رهاش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک
 کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیرو روشن بود هنگامیکه
 چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز
 از کوچه تارک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه
 در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت
 پدرانه نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان
 بریکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

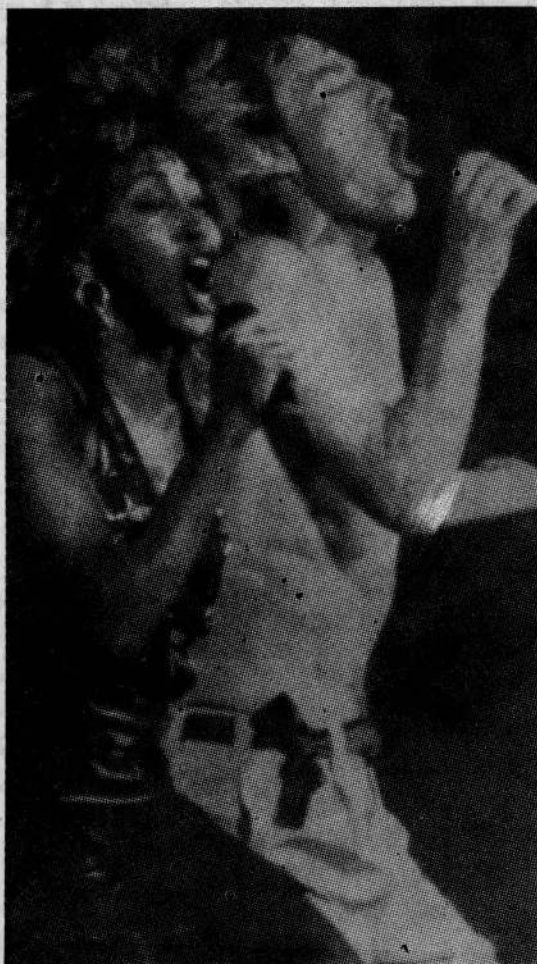
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده وگفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری
 رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوکوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و روی
 جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و
 هند فرس به دست بهاروم . کاکای ما همیشه میگفت که یک
 انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختی را در دست
 به خوس میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد وگفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کپستوف ویا در جزیره
 ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغول
 شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق درمیدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق وازته دل نمیرقصد... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو بانمایش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات واداهای چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکو یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتی با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش با تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باچه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و امریکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودی از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :
 س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟
 ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندان زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ؛ سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :
 س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟
 ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و فرار د ر منزل مصروف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :
 س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعلی کجایند همی دارند ؟
 ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، و فعلا یکی در شرق دیگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده همی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجلاسروش از شهر مزار شریف :
 س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را د بار لبسنگ مینمایند .
 ج : به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده همی داشته باشند ؛
 عبدالصیومی و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :
 س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟
 ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنرمندی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنراصل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و بازم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد . - سا زمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی در این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهند ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد . این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نیر ۰۰۰ بتلون های غنجد ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...

در این بدیده هاچی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لکن باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیزیت یاد رهوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و مچ فرهنگی قا در خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها در برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند در فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :

در ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید دارای - پایه های اجتماعی باشد .

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلاگر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ دیگران میتواند در وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر توانمند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خود همی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزد ور صفت و مطیع امیر

کلیسای سحر

سحر و جادو

سحر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کننده نوریه صبا

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است . شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود . يك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم . و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

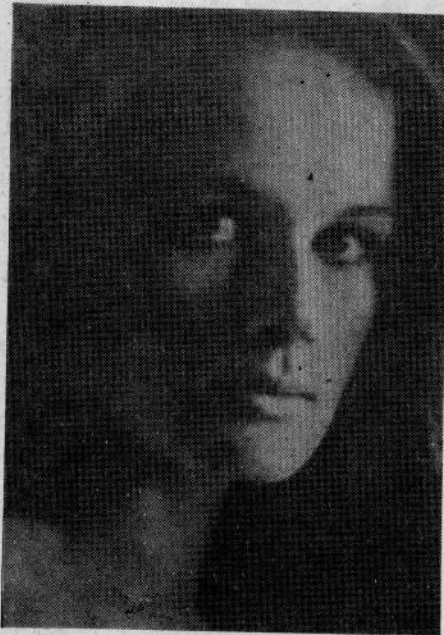
رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم : مبارک باشد . سرانجام ه خانوا . ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . . لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند . من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود . موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زهر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد . نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها بیکیه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید . . . : يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتنش در دست و ناگفتنش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

پنجره مایستادم به آسان تیره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هـ
 نگونه که نرگس جذاب من برای مـ
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آینه
 خویش میرفتیم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آینه ماد رخیال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هر روز که میگذشت و نرگس را
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروزه کمتر از فردا
 نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشدم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح میرسانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه مـ
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هسانواده ما آمده بود .
 نرگس غذا های لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود . من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتمد ، ماه ها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود . هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همه
 شان در روز های رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود . شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شب ها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هاسی
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت مگر کس
 لافتر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگرگو نهایی
 در نرگس پدیده آمد ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد من عصب
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای ابسی
 و یاسنی نقش میساخته ، گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مظهرهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و نفس
 میدیدم بهمدار میجوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید ، من زوجه به
 خواب میرفتم و نیدانستم تاچی وقت
 شب بهمدار میماند ، اما خواب
 داشت یانه ...

در آن روزها با دختری به نام
 " سیمین " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم ، وقتی با او
 لطفانه ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستانتان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

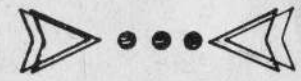
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو بر گشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برون و گرچه نرگس هیچگاه سی
 مسامع آزادی من نگفت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتار میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشته که فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفته
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگفت
 و در پایان هر صحبتش فیهی -
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بپرس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلیت به سر
 طفلیت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در راه گفت با نرگس از او -
 میخواستم .
 برایم اخطار داد که یا با
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم و تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفته توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوا را رفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه
 پدرم رفتم . پدرم نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در آشنا
 می که به دستان خودم به شاکشتم
 و به طرف شفاخانه رفتم .
 شفاخانه را در آن روز دیدم .
 پام ایستاده سوخت . سرو صورتش
 در بیان از زنده گی پوئیده شده بود
 و از هر چیز فهمیدم که یک چشم
 را از دست داده ام و صورتش کمره
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپرس -
 م .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالش بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود .
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشت
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هایش بگویم ؟ آیا میتوان
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم و این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زشت
 مشرهم دیدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جای برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناهق بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگردید و به خانه
 نمی آمد .
 نرگس ترین زن جهان بودی و -
 به دامان یک شیطان پناه
 من مومون بگذار پیش پای
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدی فتن بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یاد من آید و واقعا زن فهمیده -
 بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریه ستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز مومون . با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند -
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم .



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

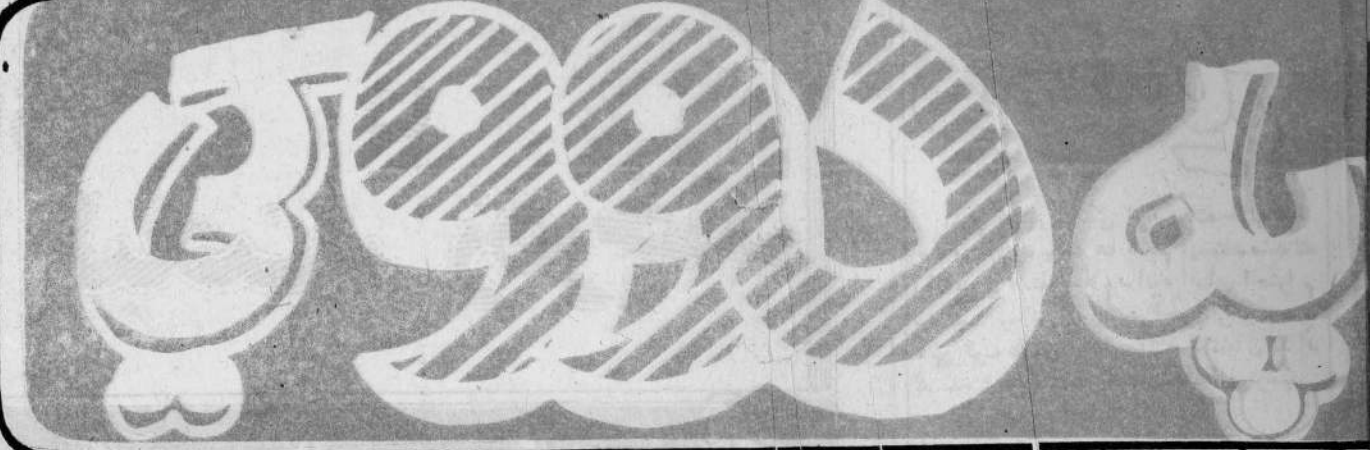


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .
د دالان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې چوڼه مینشایی له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په دالان کې یې یو گام واخیست . په دالان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي وپاوه همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .
د ه همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولی یې پروچولی وو د وړا کوږد ی .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات راوړیدل او د فضا او عصیانیت معای یې ونیسو . لاس یې دوره په قفل کېښود . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا ایستلو دا وید وید - پاره .
هیڅ ش یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چیه دوره تر شایی بحان دوه قات نیولی وي اوکله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غیږ کې یې بحان وروږ نیولی وي . دې چې له هر کوچنی اواز نه هم پارید ه خپله سایی وید پوله اود قفل

د سنگری وړخ راوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې ایله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ودریدنه پار بر - یالی شو اوکله یې چه د ایلزي ارامه سا ایستل چه د ورته فز نیولی وه واورید ه . ده سره د احساس را پیدا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شي کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړي او خپلی کوښی ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوښی کنیس گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پوري کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کې یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکښی پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لید یې جرات نه هم باید پاره شو یی نه و ی .
کوم احساس چې د ده ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کسې د سوزید و احساس را پیدا شو . داسی احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یو احتیوت په حال کې نه وه لیدل . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید ه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پوري هم له خپل عمل نه ښمېانه نه و . کله به یې بدن تود اوکله به سرد شو . ایلزه د ده د اجابو پیرال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره ده ونه شو ی کولای چې وړاندې لار ش . په اندامونو

لر زه راگه شوه . د هغې د سا ایستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ټپید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست اولسرم شیان یې تر لاسه شوه چې پیر خوکی باندې پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې موه به گوتی پوه شو باندې ولگیدي او د پیر تر پورته شوې تا به وپلی چې په یو د پیر مقدس معای باندې لگیدل یې وې .
د واره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولی وه او هغه شونډې یې جوړ د ایلزي د شونډو د پاره ترې وې یو بریل باندې اېښی وې . وو ورو د بسترې خواته وروږدې شو . دا عمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسید . ونه درید ه . ښکته ه . په بستر یې سترگی خښ کړي . اوس یې چې سترگی له تیاري سره آشنا شوي و یې هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کړا لکو تپو باندې یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج د اړه طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوي وه چه د پیر وینان پهنولې ونه یې کېایسول .
د هغې نصابې او ونوتی سترگی خوب پتی کړي وې . د موم په شان پانه یې د وړښمین جمال په شان پري راخواره وه . نوس اوسري شونډې یې لږ فوندي سره بېرته وې . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .
یو کوچنی اواز لکه لاس یې برسپینه باندې پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پریخپلو شونډو ښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د معدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اندامونو یې وو ورو ایزه رافله . و خوسیده اوسترگی یې رالوتی کړي .
د پیر راوړینه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دې شونډې یې لږ زید اشوي .
د پیر شیبی له پاره یې سببه او انې پار نجلې ته وړید اشو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیري او د هغه خواته یې ورو اړ وکړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدل یې وه خولانس او سه پوري هم پاره شوي نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نود پوي محرکه قوي توتیا شولاندې په بستر باندې د هغې تر شنگ کېښیاست او د هغې لاس یې خپلو تپو شونډو ته وروږته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوی نی شه د ه اوما - ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه))
هغې کوم عکس العمل وروته ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبی د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې وروته شوې کړي . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شونډې له موسکا پکې شوي هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسی اعتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شوی ؟



هغې وویل : ((جیفرې . خوته باسد نه وي رافلی . ستامور . . .)) د هغه په سترگو کې یې اعتایی او جسطبه له وراپه علید ه .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې مونږ کوږد ه - کړي او واده به هم وکړ و . ته په ما پوري اړه لري . اوزه
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او - نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایی بنده بنده کیند له اود جیفرې لوی او ترې شونډې د هغې پریخوله باندې کېښیښودل شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پریلوڅو اوز وپاندې د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه خه کوي بحان یې د هغې ترخنگ غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ټینگه و نیوله او تر هغې پوري یې دانینگه نیولی وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې دنیمای کوزورتیا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ټپخز سره وویل : -
((ایلزي - زما گرانې اوه . زما گرانې - زما گرانې))
د جیفرې د لویې مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وې . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او ترخنگ یې کرار پریوتله . اخرداد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې ټپرتنه وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل اود هغه د فزې تنده یې ماته کړ ه . جیفرې د دې ترخنگ پروت و اود ای ښکلوله .
هغه وویل : ((ایلزي . ته خپه نه یې))
هغې لږ د اعتراضه توگه اوه وایسته ادا ه لسه

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت بابت قهر هتلر شده از او پرسيد :
 چرا اداي احترام نكردي ؟
 نفر مذكور باخونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
 ارسالی : عابده رابع بكاش

تحليلی

از يك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابی در وقت داشتن
 چیست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شدیدی باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شديد تر شد و گفت :
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
 ارسالی : زوليانا نصيري

ببخشيد زير خنده

با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود
 اي امر اگر نخورد ي نان و نمك
 مگر شام بود خرج پناهام نبود
 والله زير يسي است نگاهام نبود
 باوصف همه بختگی ام خام شدم
 هر چند شريك رشوتم بود رئيس
 اي كرتي كهنه ام فدای تو شوم
 تا سال دگر اگر بمانی به برم
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوي امريکايي با
هسران خود به اکتشافات جنگل هاي
افريقا رفته بودند . شب هنگام گوريسل
بزرگي آمد و خانم يکي از آن ها را زد و
وپرد . بقيه آمدند به چادر او شروع
کردند به دلداري و تسلاي او و
جهانگرد بي زن گريه کان باخود زمزمه
میکرد .
اي سستی جانم - اي سستی جانم
تا حايي که يادم مي آيد مطالعه کرده ام
اين نژاد مخصوص گورييل ، زن هاي راکه
ميدزدند فردا صبح زنده و سلامت
بس مي آورند .

به گزینش بلقیس هوتکی

طرح ادبی

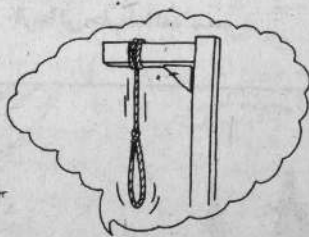
عزيزم ، به ياد تو اشك از چشمانم
سرازير ميشود زيرا درد دوري تو كه
د واي تمام درد هاي من و مرهم همه
زخم هاي من بودي آرام مي ده
باشيد بن نام تو وجودم به لوزه درسياد
زيرا به ياد آن روزها ميانتم كه من و تو از هم
جد اي ندانستم . اگر يك روز ترانسي
نديم چند سال بيترمي شدم . اما انوسوس
و صد انوسوس كه تقدير ، ترا ز من جدا کرده
است و تا به جد اكرده است .
آه ، عزيز من
اي گوشه .

نوشته : نيلاب حكيم

- علت آن كه ماهيها عاشق نميشوند
اين است كه پسران شكست ، وسيله بي
براي خود كشي ندارند .

- نميدانم آدم هاي دوروقتي در آيينه
ننگه ميكند ، كه ام روي خود را مي بينند

ارسالي : بلقيس ازاده



تركيب هلري رسي :
به نظر يك متخصص ، رقصهاي مدرن
تركيبيست از رقصهاي سنتي افريقا و
حركات يك خانم سايز ۴۶ كه ميخواهد
بيوهن سايز ۴۰ را برتن كند .

درساعت دري

بنافلي جنت گل خان كه مضمون دري
را درس مي داد براي شاگردانش وظيفه
داد كه براي فردا هر كس چند جمله
ياد بگيرد و در صنف براي ديگران بگويد .
در اين ميان كرم الله كه خود را لايق
لايق مي تراشيد تصميم گرفت كه كلمه هاي
زياد ياد بگيرد .

به همين تصميم از مكتب بيرون شد و
در راه پشت كلمه ها سرگردان بود . و
بيچه را ياد كه با هم جنگ مي كردند . يكي
براي ديگري مي گفت بروكه مي زنت .
كرم الله ياد گرفت كه : بروكه مي زنت .
پيشتر رفت ديده كه دو بيچه قصه فلم را مي
كند يكي مي گفت :

اين را از د رمندياد گرفته ام .

كرم الله اين جمله را هم بخاطر سيرد .
كس ديگر كه پيشرفت يك زن و شوهر
به موتر بالا مي شنيدند مرد براي زيش گفت :

بفرماييد حق اوليت از خانم هاست .

كرم الله اين جمله را ياد گرفته فردا به
صنف حاضر شيد .

معلم بعد از آن كه جمله هاي شاگردان
د ديگر را پرسيد نزد كرم الله آمد و گفت :

بگو كرم توجه ياد گرفت ؟

كرم الله گفت :

بروكه مي زنت .

معلم خشمگين شده گفت :

احق ، اين همه ها را از كجا ياد گرفت ؟

كرم الله جواب داد :

از د رمندياد گرفته ام .

معلم كه اعصابش خيلي خراب شده بود .

گفت :

پيش شو گوشه كه برم اداره .

كرم الله گفت :

بفرماييد ، حق اوليت از خانم

هاست .



برده باری ما

فهرست قبرگردان سرویس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زن سپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جو گویند بهم
 باری بیما به موتر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نسازد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگوفه
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی باپانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره توادوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود. پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند. دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد، دامی نهاد و به
 ترتیب یک عدد زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد.
 در بین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود. کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود. وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نیت به
 کبک رسید، کبک با میجز و بالاحاج درخوا-

ست کرد: آقا لطفاً مرا آزاد کنید. به
 پای شکسته من رحم کنید. به علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده بی آزارم
 که همیشه به او امر بد رو داد خود گوش
 داده ام. بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرق دارد. بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید. دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت: شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همرا
 همین دست دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام.

ارسالی حفیظ الله سحر



ترجمه : حمید خراسانی
مخاییل وشم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از سیون

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های
جدید خود طاعت نکرده اند
از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری
و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن
ها را متوجه سازم
همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسسه
دنیا این هنر با گذاشته ام و تجارت با این
هرسه را آغاز کرده ام
با چنین تصویر آنها سه روزه از من در -
مورد های خاصی که در مورد این با آن -
هنرمند پرسشها می افتد می پرسند
در این مورد روزی با یکی از دوستانم
در یک قهوه خانه درددل کردم . او هم
دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده
بود که او هم عقده دل خود را کسود
گفت :
بقیه در صفحه (۱۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخت
ایند ؟
او را فهماندم که نه بهر مغرورم
و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستور
رانت چس که حتی دکان یا غرفه هم
ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی
و اتاق خواب را هم برایش نشان دادم
تا متعقن شود ه که از رستوران مغرور
ش بهر ه کتاب و چپس چس که حتی از -
و سایل و موبل رستوران هم حرفی در
میان نمی آید
مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد
انضار نامه های برای تصفیه مالیات
بر داختم ناغده در یافت داشتم
باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات
رستورانتی که اصلا نداختم میپرداختم
یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه
بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی
عادی هستم ه که هیچگونه رستورانت
یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمی آید
سر انجام مامورین را قانع ساختم . اصلا
نقاشه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت
بدهم . وقتی رستورانت محله بسته میشد
زنگ دروازه آپارتمان مرا میفردند
به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب
با چشم گریبان هذر و زاری میکردند
مدتی با ففردن دندان روی دندان
خشم خود را فرو میخوردم ه اما سر انجام
حاصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه
هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا
مشکل نبود . حالا قشمر نام در کشور ما
موجود است . نام شهر ها جاده ها
پناها هم ساسات و هرا آن چه را که
فکر کرده میتوانی ه قشمر میدهند
من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری
اد براد رکه هرد و از غوانهای معروف
بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاختم .

وقتی اندام درست و پست شکل مرا
پهنید ه اصلا . خیال هم کرده نخوا -
هدت توانست ه که چس قدر آدم خوب
شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین
غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را
به فرزند ی بدهم . وقتی آن ها را در
کتار بلاک یافتم ه بیچاره های صاحب
گر سنه و سرگر دان بودند . وقتی گریه
ها راه خانه آوردم ه اوله شکم شان
را سهر ساختم و سپس سراهای شان
را غستم و خوب پاک کردم
یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " -
نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ
و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را مید -
ریدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخرا -
شیدند و یا هم پرده کی پنجه های خود
را روی چرم کوچ از مایش میکردند
ظالها ضرورت می افتاد تا بلند صدا
بزنم :

بهر (. . .) کباب (. . .)
میدا بود که دیوارهای آپارتمان های
مکروبین چس قدر ناز کند و از روی این
دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و
از احوال خانه همسایه آگاه بود . . .
یک روز همسایه چپ بانگه حمله گرانسه
و صدای توطیه گرانه ربه من کرده گفت :
- تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
در غیر آن کی از معاش دولت به نان و
نوا و به مال و مکتت رسیده میتوانی ؟
با تعجب به سوش نگرستم ه اما او
چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و
در ب را بست
چند روز بعد ه زنگ دروازه بلند شد
مامور اداره مالیات بود
- خبر داده اند که رستورانت بهر ه کباب
و چپس باز کرده اید . آیا جواز نامسه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خو تللو
وځنډل خون يروز د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
ترتيب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد به
بوجي کې بچاي برعکاي کړل. کله يې
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله. نوزما به زړه کې راتير شول: -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نورو تقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي.
هنگه چې تقليب ن سبا د ژوند د ټولو
چا رواجي به لاسي کې لري.

- * د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته
- * له ولي څخه بوجي راگيسته کړه او به يې
- * د بڼي لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
- * پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په همکښه
- * وڅخولي. کله يې چې د بوجي
- * خلاصه کړه. نو لومړي يې ورته
- * راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
- * دغه دنگ همون دي
- * بچاي له بوجي
- * هغه کارت راوويست چې به اتر ټولگي کې
- * يې دده د برحالي شاهدي ورکوله.
- * خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسي يې
- * خواستعلامونه او نورو ډول ډول کارتونه
- * هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
- * وړ نه وو. هنگه چې دده قد او قواره يو
- * خوارلي کله هنگ ته نه بلکې يو دوه
- * ويشت کلن همون ته پاتې کيده. نيز دي
- * چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



خان او که بل څوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو. نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يې اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې څوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري حمله په لور غز ووايي
چې: داسې دچادي. که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل اويا ورغلي گټه اخستل يې روا
کوي.
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به
څه شي په لاره کې وموند او هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه. نوموړي
په موندلي شي په بيه لاسي کې ونيو او
بيا به مو ورو له مخه سره دري حمله
وييل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غز پد لوسترو کتل او شي به مو به
جيب کې اچاوه.
د اد ماشوموالي د نا پوهي.
نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه
پاڼي په (٦٨) څنگه.

د سیخ له خولی خورل

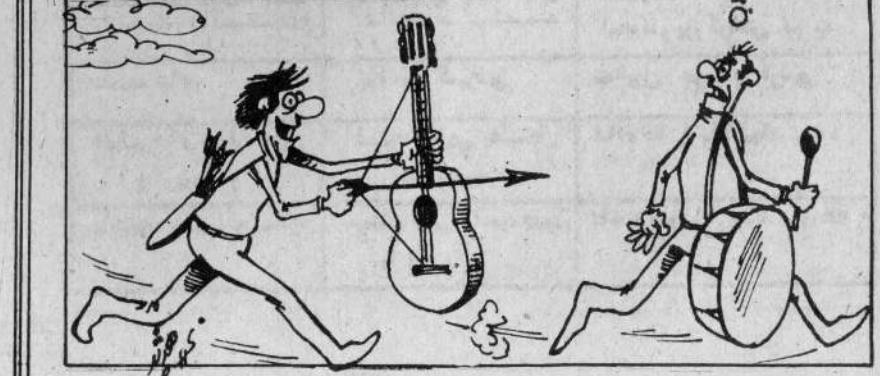
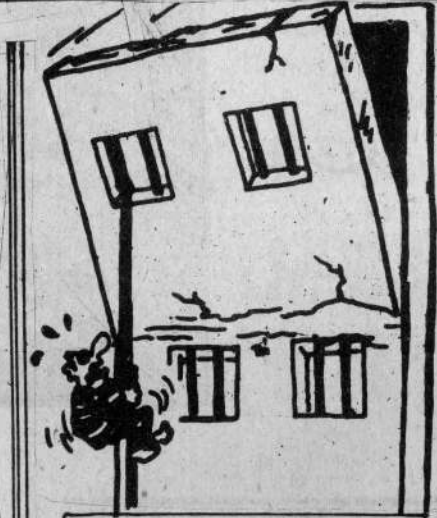
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نورته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو
 - که نور روزگار مو ترڅی دی
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی
 د زوی به لځای سیخ راشین شوی و
 بلکه چې د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی وم . خو دا لعل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :
 یاره جاندا ده (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له . خواوس می د سیخ له خولی نه خوري . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوراک به مانا ترنه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دی پوښتی سره لږ
 * موښکی شواووسی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی
 * خور له . نوزه به کپونی مغازه کسی
 * ما مورم . خواوس می ته هر ویلی چې
 * تقاعد می کړی دی او به کورناست
 * پم
 * اوبیای د خبرونه لری به دی -
 * وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ
 * له خولی خور له .
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری د پوهید و سوداوی . لوهر لعل
 * چې له کپونی مغازې څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی پوښتل هغه له نظره
 * تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی
 * له شکه به د جاندا د سیخ له
 * خولی خور ل درته به ثبوت ورسیږی

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان اوسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اړی مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو ده چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی که د عقل له ارادې وروسی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی څنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د څیرنی خپل ځای

د اشپز برس او انرد بنجاره هنی ته څیرورکوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانې په تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هنیسی وریمی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

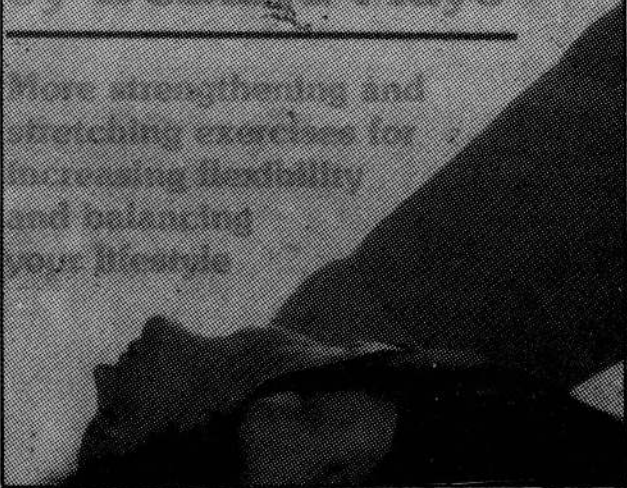
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجربه‌ساز

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کنی و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت داره
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لژی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنق (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگ ها را بالا میگذه
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
 تمرینات یوگا در حفظ عضله های
 محکم و در خور انحنا کمک خواهد
 کرد و در نکه این که عضله ها در کجا
 موقعیت دارند و چس میکنند و در
 اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا
 را باری خواهد رساند . جدول ذیل
 عطا را با موقعیت و وظیفه عده عضلا -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار
 میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
 این جدول منحصت بفرست سردستی
 و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه یسی
 به شکل زوج های مخالف قرار
 دارند . گچه این شکل عطا
 مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنه

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن
ها را خم میکنه در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهند . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجزای
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهاید ریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میشاند . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای مییابد .

کاربوهاید ریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهاید ریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی . از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود .
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید .
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو-
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی ، خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

بقیه در شماره آینده

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میوهانده	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر بیسی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و ورسی	جناحین قسمه طوی پشت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را طو جریان حرکات کشی کرده کله میکند
عضله های سه ری	ساق	بازو ها را راه جریان حرکات فشاری بسط میدهد

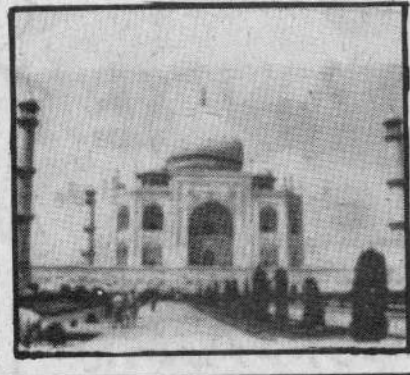
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج پاستور
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
پاستور تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش پستور
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
خفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله مغول
ها طی هفده سال از هم پاشید و
حاکمیتی که اکثر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تقاضات آن تاریخ هند را
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکثر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن مانند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت -
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دهللی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
در تعلیمی درس به چی نوع ورزش -
علاقه مندی و اشتغال دارید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما سال افزون بر قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

میخواهم پیروم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمربند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

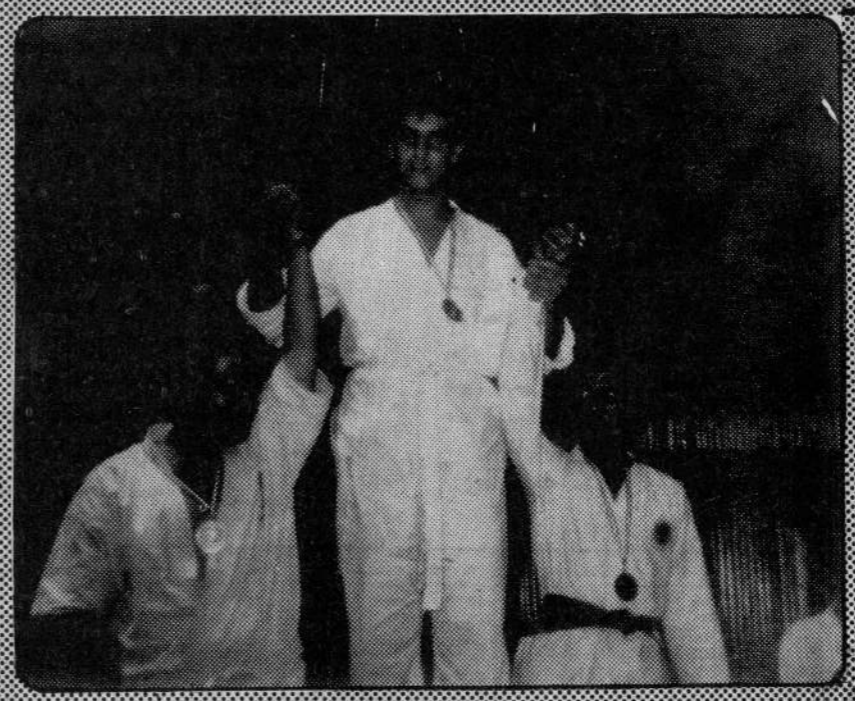
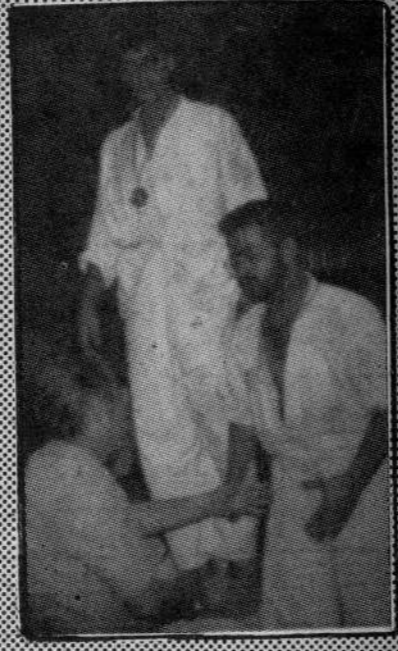
در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهی آورد؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم ولی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمربند
خود دفاع جدی نمایم.

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های برای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمربند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق -
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعداد بیشتری دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته مکاتب شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات مکاتب شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمربند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمربند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.

هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چيري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به پوره چټکتیا کم شي نو د لید لود سیمې یاساحی محدودیت به پیرزیات وي او به دي توگه به د شمسی توریوالی ثابت شي . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به ډاگه کړه به دي کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقی رساله د شمسی نظام به باب بشپړه کړه چې فته تکی یی دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي یوازي او یوازي داسی دیوالونه چی د زرگونو روښانو جسمونو د یوهای کید وپه حال کې یوشان د معلومیزې جوړ شوي دي))

د اولبرس په پارادکس کې داسی رافلی دي : ((که چيري د ستورو سلسله نه خلاصید ونکی ده داسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسيزي . دابه د هغه نوره خپس وي چی له گالاکسی (کهکشنان) څخه راهی . محکه به دي سطح کې به داسی نقطه نه وي چی ستوري په بکی نه وي . به همدې بنسټ داخبره دکولسو ده چی په داسی شرایطوکی د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازیسی

مکن میتود چی د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کی لیدل کیزی . دادي . چی داسمان نه ښکاره کید ونکی یانه لیدل کید ونکی سطح باید په ډیر لیري واټن کی تصورکړو . داهغه واټن دي چی د هغی په ایزدوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلای)) . د دغی خبري څخه د اولبرس هونیای ري به ډاگه کیزی خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي اوخپلی خبري ته داسی دوام ورکوي : ((داسی څوک به بیدانه شي چی په زغرده د دارنگه څرگند واورکړیولونکی حقایقو څخه منکرشی . زه به ډیره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکی دلیل کومه نخښه دمان سره نه لروڅو په دي مو باور راښی چی ایاداسی شي امکان لسي))

راهی چی د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پیژند نو په زناکی وخیچ و . لومړي یی د انرژي له پلوه مطالعه کوو . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کی داسی یوشی دي چی به یوه سانتي متر مکعب کی د هایدروجن د اتم دکلوي وزن . سره مساوي دي . دانشتایین البرت له وخت څخه راوروسته مودکتلی . انرژي د موازی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چی د ټول شمسی نظام ماده د راد یاسیون یا نور خپړولو وړتیا لري . (محکه چی دکتلی . انرژي د موازی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . به داسی حالاتوکسی محاسبو ښودلی ده چی دا نور خبرونه به چارپیره پورنگه اویو برابروي اود تود و څی درجه به یی دکلوین ۲۰ درجی یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجی وي) . او په سم ډول دومره اندازه تود وڅخه د ستورو د سطحی د تود وڅی سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه دومره تود وڅه د (۶۰۰۰) کلون د رجو په شاوخواکی ده اویا په بل ډول د ا تود وڅه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغی اندازه څخه ډیره ده چی امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وعلیزي . به همدې ډول په شپه کی داسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود ا موضوع مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو به باب کم شواهد نه راشیسی ولی هغوي چی بخوا وړاندي شوي دي فلفط دي .

اوس که مونږ دمان دنیوتی شمسی نظام په سیمه کی چی نه تمامید ونکی خوشاکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظ چی پوهیز ونوره یوه حدی سره (به خلا کی په یوه ثانیه کی دري سوه زره کیلومتره) خپریزي . هغه وړانگی چی باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چی ستوري لیري وي . باید ډیري کمی شي . به شمسی نظام کی د مادي د مخصوص وزن په پوهید وسره داسی عقیده څرگند ولا ی شو .

به نهنه دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام . من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دوام روزانه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ۵ کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت . بعد از کوشن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

ند و پس . او به هوج چويز فکر نمی کند . و در زنده گی تنها به خودش اتکال دارد و بالای خودش حساب میکند . ان چه در بین فلم برام خود شایند است این است که من رول هر کول را که ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است وقتی همچنگد پرورزش پیش قطعی نیست . دایر کتر فلم به چارد فلیشر در زمان آماده گی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

آقای عضلات...

پهغه از صفحه (۲۲)

مردان مسلح مو فغانه همچنگد کوئې در هر دو فلم مانند یک حیوان همچنگد ه زیرا او حرف دفاع و رهائش را از هر در می میداد .

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوان باور کردن نیست. قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

وقتیکه بلیندا این سخن را می شنید ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوش از دستش بیفتد.

آیا آن که در این اطلاع میدهد؟

من مطمئن هستم وقتیکه داخل ماسدی بکشد و در دستش بگیرد و در آنجا ایستد.

الیزابت گفت: من نمی دانم چه می شود.

او چه دید؟ این همه وقت که در آنجا و ترسناک هستند من یکسره با او بودم و بخاطر میاورم که انرا در همین کسج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برای چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم ...

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی برای گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صدها قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش روز پیش از آنروز ایتان ها از لندن به ... آمدند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می کردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد. پنج روز بعد آنها تمام ایتانها را کشته و جسد دیگری در ... کردند. خان ایتان بعد از آن خواب زد و در خواب دیدن آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

او چه دید؟ تمام ایتانها ...

خوب، من اینطور گفتم ...

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسید. او یک کتری سرخ روشن خرید و در آنجا یکسره بسیار کوتاه بود که بشکل ... زانوایش می رسید. موهاش کوتاه ترچی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشته استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک که وسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود، به حالت فراموشی و آنرا از ذهن ویلی خود خارج میکرد ایتان ها قیظ داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن نمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.

الیزابت ... بلی. انها ترادید میروند!

(۸۰) خ نام

خان او که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ. قاضی او باخبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول وگوره. دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فوروماموردی یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارزوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو یاندی د پوه و په نسو د جا لاسونه ترشاوتری. نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو په رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری په وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید. د فوروماموردی مامور چی همان هیتکه ورته بدوی خور نه برنیس بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیونو خاوند شو. خوسه بیای کی صداقت اوایانداری کی هنج چاته هم غاره نه زدی. سکه چی له قانون شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی.

ها را با قبول خطر موقتاً اجرا میکنند.

فلم اخیراً " فاروگر " است که با گروهی از افراد هریه مبارزه يك قاضل ناسری میسر دازد و برای از بین بردن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران میگفت:

ارتولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین " تهره " سینما هست. شاید او يك " بان و س " دیگر برای سینمای امریکا باشد.

او با " کن شریور " برادر زاده - رئیس جمهور سابق امریکا (کنسلی) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه میکند.

که فراموش کرده است که سینما بطور عام يك تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند.

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگفت:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانده يك پلنگه با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح يك کمر بند ساه کونگه فو است. و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک تر رسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم " طاقت و توانایی " فلم های کوبانده و قرار داد " معرف شوارزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه يك و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گوید:

" من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو يك و کيل مدافع داریم و ظالما در يك سالون در لوس انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم داریم تا مشترکاً فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر مصرف گزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو - کسی ستلونی مصرف شده است در بر نخواهد داشت. میباید او اینهاست

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشی های امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گردیدم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دردی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و سجاایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 (انسانهای مصلح شده) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها (کنشها
 میشوند) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایب نمیدانند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاهن بهوده از چشمانی اشک
 سرازیر میگردد، باری د رانشیز
 خانه منزل دستاتم را میشیز
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و یا با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار
 را برقرار) ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوی—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی—
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر))
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معنی روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نا منظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی" مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بست شده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است و کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، باید
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد یا نه.
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف" که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت و سرو
 رویش آراسته و بروتها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر یا —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید؟
 یک درصد؟ بلی!

گفتم : نفسی یعنی کبد تر
 شده ام .
 در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند و ولی
 انحطاط روحی همین دیر پزیشن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و نفی باقی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .
 داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل داپید
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحتمند هستید " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت داپید انسان
 نباید. چنین باشد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم. هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم و ولی خدا را می
 بختم گر چه ظالماً مسوخست
 میزنان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتری پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا پد
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند باید
 و ارس و مواظبت میکردم در
 حالیکه کتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر حوصی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و یا حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صاحب رهایی یابم و همین
 لحظاتی در رفته فامیلم جدا ند —
 بهیتم : آنچه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکلیف های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: " وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردارم که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقدماتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه تهیه ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانترین کمک به مرغان جنگه زده است " بقیه در صفحه (۱۰۱)

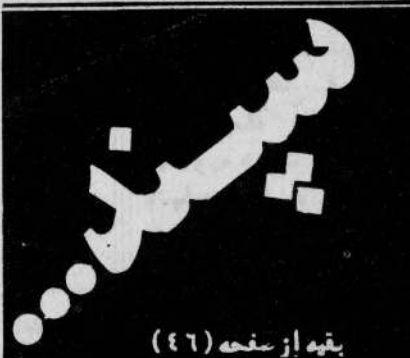
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

د خاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر. داوچی د ا د روزه. د بنکی بنابیری دخیلی او خاطره انگیزه انجور داچوگاتا اوزمان نیمگری خود زنی مینی دادرگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری لونی اوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس. خونومی که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخو ورخو خیلو هغو وعده خایونوته ورغلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل، خو هغه می نوره ونشو لیدلی. خو حله بی هم د ترور کورته ورغلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه. اودا نشان بنابیری دا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت. تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم.

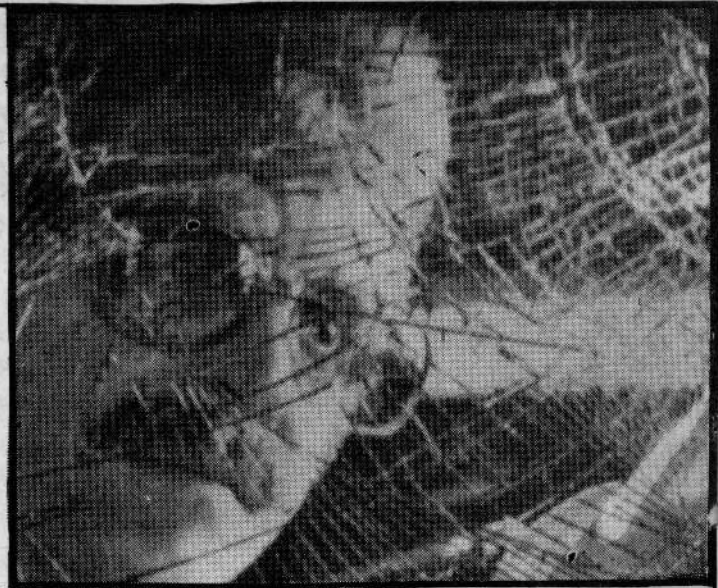
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورسی را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایی. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ گاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتلویزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلویزیون چی گفتنی های دارید. - باتا، مفک مسولان موسیقی را در یو و تلویزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلویزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تا زمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازیمه های آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع پیریشن تدایو نشود شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود تدایو اساسی چنین

د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و منظور قاعدتاً از جمله پنج تن چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشوند ویزت دامکتران روانی یک تکمیر هم تدایو چنین پیریشن است گاهی در مواردی بیشتر پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد - عناصر کیمیایی به نام (امین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رسته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در چنین پیریشن مقدار (امین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تری ملیک اتی دیرشن) و اویه های بنی موثر اند اکثر دامکتران جهان این داروها رامیشناسند ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده و به تدایو ثانی پرداخته ووقتی احساس میکند که به پیریشن (انحطاط روانی) دچار استید نخست از همه به دامکتر خانوادگی خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ که از کم نوع پیریشن شما را تشخیص میدهد دامکتر پیریشن نوع دوم بود شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد دامکتر متخصص این رشته بفرستد

پوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم دامکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم - حیران ماندم در غیر آن شاید خود را به گام مرگ میسپردم - دامکتر رویه من کرده گفت : - من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد دامکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم - به کمک ضرورت ندارم . . . سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند بستری کردند - لکنین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود لحظه بی بعد (دامکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت سررویش آراسته وپروتهایش منظم بودند - مقایسه با دامکتر بیشتر مهر بانتر بود کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید : - از حساب ده جقدر بهتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی ! گفتم : - منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت : - نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند برای چند هفته درام میکند ولسی انحطاط روحی همیند پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر دام میکند تدایو اصلی هرد و نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات کیمیای در مورد مغز انسان سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ولی دامکتر از من ویا سخنانی خوب نشنید حتی در باره تلاش دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردیدند -

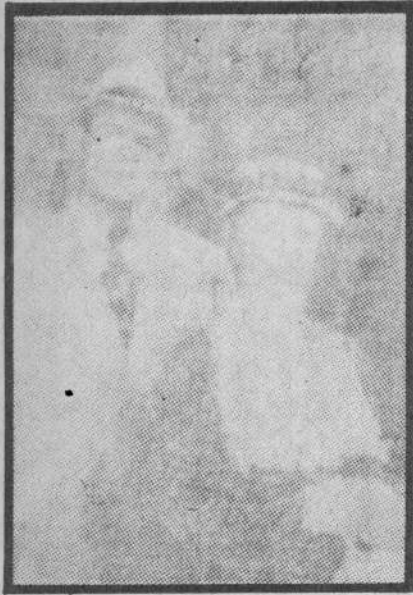
امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصمیر) فراسید : شب مرگ شوهرم بسرا ی تماشای فلمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند لذا با آن ها شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتیم یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم نوشیدیم وهم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم صرف کردم این بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و به هوش آمدم و متوجه شدم که در شفاخانه در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت وقتی به اطراف خود نظر انداختم دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چندین (سوزن بیچگاری) در نقاط مختلف وجود فرورفته است - کوشیدیم ریسانها و رتسه ها را با زکم ویا بکم در همین لحظه د کوکور معالجم نزدیک نشد و یاچشمهانی که مرا محکم میکرد تقاضا کرد چنین کاری نباید انجام بدهم و به من توضیح داد که چی گونه شوهرم سر و سر دومی ام از

در وجود به چشم نخورد و نه من بان علاقه داشتم دامکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او درباره این که تعدادی از انسانها به خاطر عقیمانی طبیبت میمیرند صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فامیلیم متوجه گردیدم از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم با شوهر و پسر زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و درباره معجزه طبیبت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از دامکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون و نه از صدای موتر میترسیدم و نه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه به پیریشن دچار بودند توصیه میکردم که دامکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند

سخنی چند درباره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند بیماری که تدایو - اساسی و مسلکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از دامکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - دامکتر که در این رشته معلومات زیاد دارد - از وی میسرسم :
- نشانه های د پیریشن کدام ها اند ؟
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد چنین علامد در د پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد - مثلاً سبک وشی از وظیفه و نسی امید ی از بیدار کردن کارگر ویا

تغییر مید هیو : تغییر روزم فذای در صحبت عادت کرکتور در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ولی غالباً عقیده بر این است که پیریشن از هیچ کدام جانی آید یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرا به وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات و سیمی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن بسه وجود آمده با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت دامکتر به من گفت :
بیا بید با هم (سفر کیمیایی) کنیم میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟
بعد از کمز زیاد پاسخ دادم :
- بلی !
نسخه یی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم اختلاف تصویر بعد از چند هفته د پیریشن من (کم) شد و (بسه خود) آمد اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست و دامکتر از خوشی (در لباسش نمیگجید) وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کوسروس مکمل دارو) شوهرم رادیدم نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجود آشکار بود

اولین بار بود که اشتها ی خوب شد و غذا خواستم به مرفکان متوجه شدم که در خارج اتاق لانسه داشتند از فریب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم درجا لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات که در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه اسکارهایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقبالی که کنانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد "هم مثل بهترین" - زنده ی فلمهای "کالی پولس" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوچ - تر ساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به - تاندی "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - مورگان فریمن "و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آستانه یی ۵۳ سالگی ناست - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی فلسفی هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنجره بیره خوبوله . یوسفی
میله والوزما شاکردی وکره اوزده بیسی
کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
بنجو نیت کزی دی . یوسفی می زیانر
وکیچی بی یوسفی یوسفی نغاره چی زیانر
میله وال لری هم به ران یوکی نیت کرم .
د یوگال مندورامندوله یوسفی مولوشوم
چی د نیت اجازه بی واخلی . دوه پار-
چی می نیت کزی چی د موسیقی د
ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
وکیله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی
نشره شوه اوچی یوسفی نیت کرم چی وایی
له نشری وایی تک نوازی سره خوشه
علاقه نه لری .

خرنگه چی هنر تاسی به به میراث
د رسیدلی آما ستایه لارستاسی کور
اولاد گام ایسی ؟
- د ری زامی اوخلولورگالی لری . چون
زه د موسیقی خنجه بنه نره له لری نوس
اولادته می وایی چی هینکله د موسیقی
شوق ونه کزی اود موسیقی آلتوسه
چی به کورکی موجود دی یوزدی هم
له شوی .

تاسی د خنجلی هنری خنجله یوسفی
که وایی خوبونه شو .

یوسفی به لنگره اکی موسیقی یوسفی
لوساز کولوسوسکی یوسفی یوسفی
خنجه خوند به وکزی چی یوسفی نیت
ولار شوانر د ساز کولی یوسفی واخلی
راشو . به هندی یوسفی کی یوسفی نیت
خنجه چی د یوسفی یوسفی و د یوسفی
رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
چی نیت کرم به رسید ویا بازار د یوسفی
د یوسفی یوسفی به کاسوکا یوسفی . هغه
نفر وویل زه دوه کوئی لری نوبدی بازار
کی میلمانه اوجلسی نیت کزی سباه به
محلل جرم کرم . سهاروخ دنه له بدتوه
وه اوهیخ آنگاه د میلمانه وه همد اوجه
وه چی یوسفی بی راکری اوبره د سازه
یوسفی رانلسو .

تاسی ترنولو لری آرزوخه شی ده ؟
- زه د خنجل وین له ، د یوسفی یوسفی
چی زه به میدا کی به خاند رانلسه
طیلی فرم اود دی راه به کولوسکی
لاست او فروله رانلاندی کوی یوسفی
اخلی .

زبانر کی چی یوسفی د یوسفی یوسفی
بنکی دی دغه زما د اشناکشی د یوسفی
خدا به یوسفی چی آرامی شی . سافرا
یوسفی به خنجل وطن شی . چی یوسفی
لنگره اکی ، شنه باغیله ، میراث یوسفی
او یوسفی اوجلسونه اوجلسی اوجلسی .
- تاسی د میلی د فرسوه کی یوسفی
میله .

تاسی د یوسفی یوسفی یوسفی
به کولوسکی یوسفی یوسفی ؟
- به آرومیله ، نغاره ، بنجواو ریساپ
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کرمه .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی یوسفی سره
بنجو ولیده . خونه می شوه هغه راتنه
به یوسفی یوسفی زده کرمه اوجلسی یوسفی
به رانلسو د یوسفی یوسفی یوسفی .

تاسی د یوسفی یوسفی یوسفی
به کولوسکی یوسفی یوسفی ؟
- به آرومیله ، نغاره ، بنجواو ریساپ
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کرمه .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی یوسفی سره
بنجو ولیده . خونه می شوه هغه راتنه
به یوسفی یوسفی زده کرمه اوجلسی یوسفی
به رانلسو د یوسفی یوسفی یوسفی .

تاسی د یوسفی یوسفی یوسفی
به کولوسکی یوسفی یوسفی ؟
- به آرومیله ، نغاره ، بنجواو ریساپ
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کرمه .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی یوسفی سره
بنجو ولیده . خونه می شوه هغه راتنه
به یوسفی یوسفی زده کرمه اوجلسی یوسفی
به رانلسو د یوسفی یوسفی یوسفی .

چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

- ستاسی د دی یوسفی سره می د یوسفی
خبره رابه یاد شوه هغه به وویل : زه به
هنرمه زده کرمه خنجه چی زور یوسفی به
کورکی یوسفی یوسفی یوسفی . د یوسفی یوسفی
هنگه می باید یوسفی چی هغه یوسفی
واده کی زه طیلی و هلوته بنجو کرم نو-
اوس به هغه خه وایی . خبره د یوسفی
ده کله چی موراده و اوله ((ویا)) سره
د خنجره یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
می وویل ترخو چی به خنجه طبله و یوسفی
وهی نای یوسفی یوسفی . او یوسفی توگه
بی به خنجلی واده کی رانلاندی طبله
فروله .

- د طبلی سره جوخته ستاسی نوم د یوسفی
پر سردی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
خه کی دی ؟

- ماد هماغه اول نه چی د طبلی فروله
یوسفی کول کونیم یوسفی کزی چی سده او
اساسی طبله زده کرم . س یوسفی یوسفی
چی توه می رازده کزی ، به یوسفی یوسفی
می هم زده کرمه کزی او استاد هانسم
سره می هم گار کزی اوهندی تال سره
هم بلد به لری . زما طبله به علمی توگه
زده ده . زه طبله به خنجره وهم لسه
به کورتو . اود طبلی آواز باید دوسره
اوجت دی چی د یوسفی یوسفی یوسفی
یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی . باید خنجره کرم
چی د یوسفی اودری موسیقی له پاره د
طبلی یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی .
یوسفی طبله بحانته جلا تالونه لری لکه
د تکیوتال ، تیغره ، تیواسی ، شا
د (تالی تال) بلبله ، شادول اوجلسی
یوسفی . همداعلم دی چی یوسفی یوسفی
فر ویک یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
فر ویک یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی .

- تاسی د یوسفی یوسفی یوسفی
به کولوسکی یوسفی یوسفی ؟
- به آرومیله ، نغاره ، بنجواو ریساپ
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کرمه .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی یوسفی سره
بنجو ولیده . خونه می شوه هغه راتنه
به یوسفی یوسفی زده کرمه اوجلسی یوسفی
به رانلسو د یوسفی یوسفی یوسفی .

جوایز این رده رسید خنجره نام دانی
یل دی لوکیس (هنرمه ۳۲ ساله
پر یوسفی را اعلام کرد . دانی یوسفی-
دی لوکیس این افتخار رابه د لافلمازی
د رنقش هار و نقاشی طلوع ایرلندی -
" کیمستی براون " د رنقش " پای چپ -
من " کسب کرد .

" دانی یوسفی لوکیس " یوسفی یوسفی
یافت جا یوسفی یوسفی یوسفی :

" من و سایر اعضای طبله یوسفی
از یک عامل کسب نهرو کردیم و از یوسفی-
آوری تلاش هائیس که کیمستی براون براه
تا این خوراک فکری و نوشتن و تر موسیقی
بهترین اشعار و نقاشی هابرای جامعه
اش انجام داد .

گفتنی است که " کیمستی براون " به
د لول فلج بودن اکثر اعضای بدنش تمام
کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
من " به کارگر دانی " جیم یوسفی -
ایرلندی " د دی لوکیس " کاراکتر
او رابه ممکن هکته انگیز احیا نموده -
است . دیگر کاندیدای عده ی اسکار
بهترین هنرمه یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
گان فرین " بود که در فلم " رانندگی
برای خانم د یوسفی " نقش راننده ی سفید
هیوست خانم د یوسفی رابه عده د یوسفی
هم در مهارش نهایی آرا ، ماتند " فلم
کریز " مغلوب " دانی یوسفی لوکیس
شد .

و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
همین یک جا یزه بستنده نکرد چرا که
خانم " برنه افریکر " هنرمه یوسفی ایرلندی
که در نقش مادر " کیمستی براون " دار
این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنرمه-
یوسفی زن نقش دوم را یوسفی اسکار -
بهترین هنرمه یوسفی یوسفی یوسفی یوسفی
" دیزل و امینگتن " رسید که در فلم
" افتخار " نقش یکی از سرکرده هائی
سها هیوست یک گروهان در کرمه در جنگ
های داخلی امریکا " بین ایالت های
همالی و جنوبی این کشور در کرمه
نمود هم " رابه عده دارد . " افتخار "
بنجو هاسمجا یوسفی اسکار به خود اخصا چی
داد تا یوسفی از " رانندگی برای خانم
د یوسفی " پر افتخارترین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کسان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوب از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندان)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، تهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غظار بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسا موتر سایلک علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی هاو زل ها عشق میوزیم. * سرگرمی دلخواه: تماشای فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پایک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال دریاست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیادتری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکباخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویاهای سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچیکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بند پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس د دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کمانهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محمد ایجاد کند. امر میدهد که به لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگه تازش را ببند خواهند کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود. در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ته لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتمانی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در بر سرش های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعہ، اسطخیلبه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کد کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در موقعیتی که گل محمد خود را یافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لدا با اشتاب خود را طرف کد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنهان شده در کد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...
گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دوستان فامیل مهتاب است و برای دل داری و هدیه ردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی وقتی رویه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!
اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟
سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.
- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کد و از شما هم خوش میگذرد. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همس او را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.
خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا مستند - در منزل فیض محمد.
وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوس بول بعد از کد و میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام نیروهای اطفاییه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هابسته شده کمپنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبپاز زنده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد از کشند.
امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفاییه موفق نشد. جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشن مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.
کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول های زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

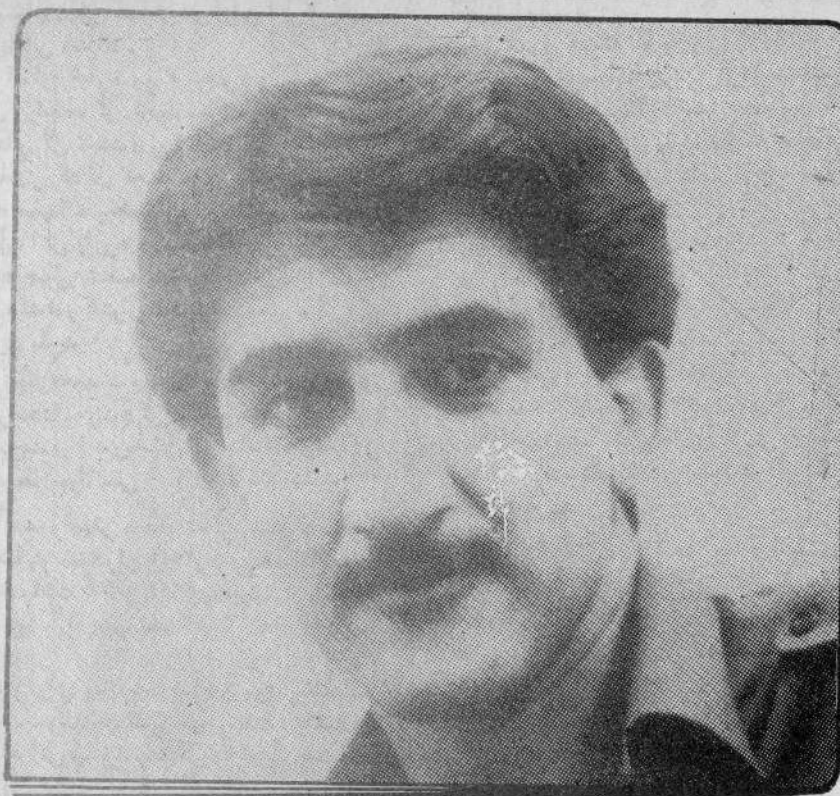
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً -
ختی از تیاتر ندانند . می توانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سرنوشت تیاتر ما را امروز به رکود رفته رو
ساخته است .

• آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوز)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدای یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و باز هم همان گم تپلی خود را تکرار
میکنیم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثنای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوز و همچنان رؤیای کس
بخواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکنند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گم تپلی هادرک



درخشش ...

بقیه از صفحه (۲۲)

میکرد که جقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در فستیوال ها کاندید بکنم
و میگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبارتی ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .
سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمیدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

دارید ؟
- اکنون جریان کار های میتودیک
ما ادامه دارد . ۳۰ برنامه افزون بر دو
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سرنوشت
اند .
• چرا ؟
- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فرکوش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته . شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد . حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند :

— انفلاسیون ! انفلاسیون ! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی ؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب .
 و گاهی نهاد پسر را میخوانند . میپرسند :
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد ؟

— چمن طور وجود ندارد . اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است . حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند . هر طرف که بنگرند
 خوا بکاری های مرا میتوانی ببینند .
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت :

— راست میگوید . انفلاسیون روزی
 روز رشد میکند . ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است ! از بیست و پنج سال
 به پنجاه تا صد ساله مستحق درجه اول
 قرار دارد . استحقاق دارم . اما (سکو)
 ندانم !

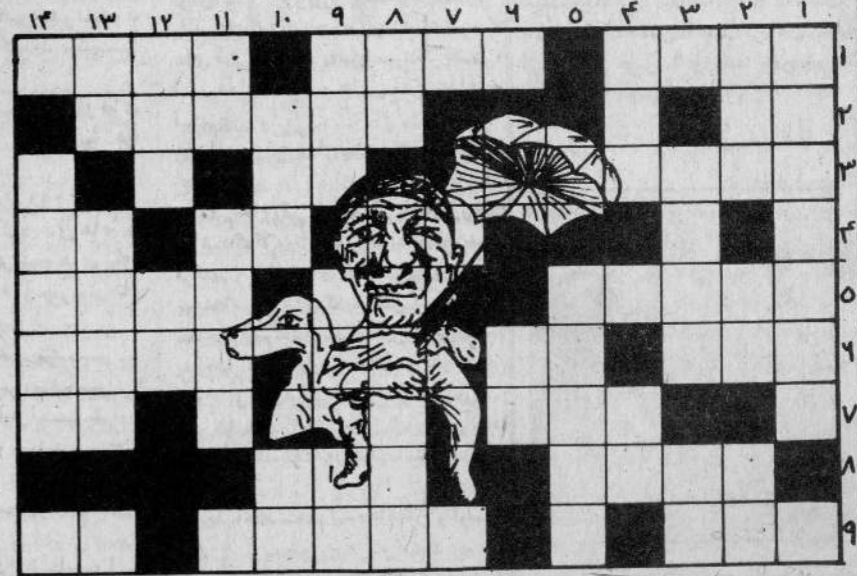
* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه ؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیک کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدغه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند . اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند .
 به نیروی آنان ایمان دارم .
 * کارهای آینده : ثان چیست .
 — یک پیوسته حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید . یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام (دکه) یک نمایش جدی میباشد
 همچنان یک پیوسته کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود .
 کوشش میکنم که این پیوسته را تا به
 قربان آماده نمایم . . . برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت .
 * اندکی از خود صحبت کنید ؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم .
 مجرد استم بی خانه .
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم ؟
 — بل مجرد بودن بی سرپناه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت .
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 نه بر طبق دلسوزی از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما هاک شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یده شته نیاز به
 دلسوزی و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد .

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکل است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر .
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند ؟
 — چلد شاگرد مستعد داشتیم که
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 نوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار ، امان عثمانی ، حبیب
 مخمور ، وحید منان و دیگران موفقند .
 درین اواخر یک کورس فن اکثوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد .
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت . بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد ، استعداد های خوبی وجود
 داشت ، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت . من توانستم یک گروه را از
 آنجا جذب کنم .
 * شما در کجاست و تمرین میکنید ؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم .
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است ؟
 — متاسفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابر وجود دارد . متاسفانه
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد .
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد .
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند . تئاتر از مردم دور شده .
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد ، بی روح و خشک است .
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوزی که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود . تئاتر
 کادر اساسی ندارد . اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده . توجه
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست .

سازمان

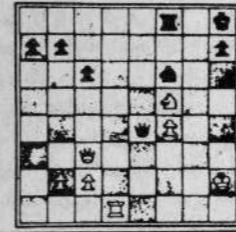
جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰

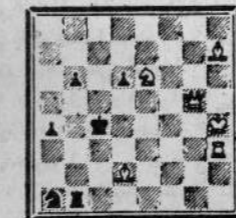


شطرنج

بعد شروع و در ۳ حرکت سیاه را مات می کند



بعد شروع و در ۲ حرکت مات می کند



صبر جدول شماره نه هفت

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ج
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

جدول

برای شاگردان سطح متوسط

۱۰-۷

افقی

- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
- ۲- نوشیده میشود - دریاغ
- ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
- ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
- ۵- با آن خود را می شویم
- ۶- بار می بزد
- ۸- توسط آن راه میرویم
- ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

عمود

- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
- ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
- ۳- خوردنی که در مراسم ختم قرآن شریف پخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
- ۷- ضد بیداری
- ۸- خوردنی که در مراسم ختم قرآن شریف پخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
- ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم . شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و - پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد . از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد . در آنجا خود - افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



آینده خود بتوانند هموطنان را کمک کنند . کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگه بکاهد و برای صلح کار کند . چنانچه کارش درین زمینه سبب شد که درجهان شناخته شود . اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هاتری دو نانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت . در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد . در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود . و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و غیره پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل دهد .

فال عشق

متولدین ماه حمل :

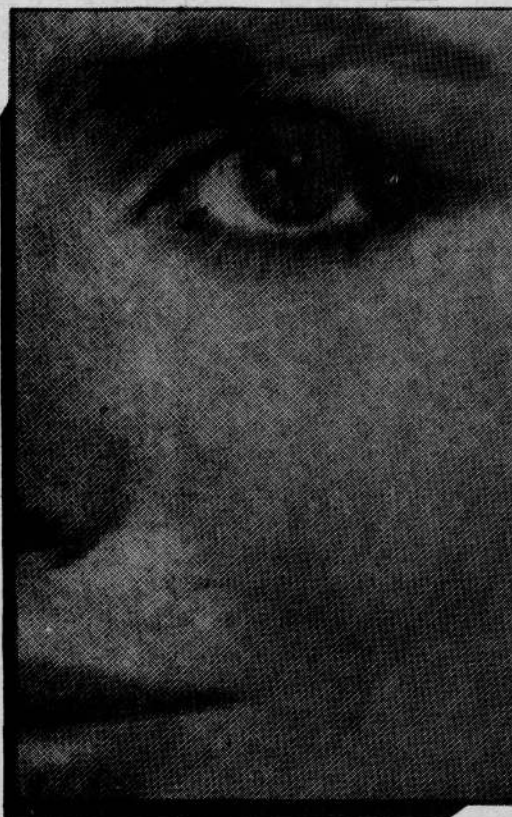
همه چیز برای دوست داشتن نیست در روزد مکی
برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود:
شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره
مثل شعری می بیهید به زودی دنیای تنهای شما
را صدای کسی پر می سازد • سعی کنید مهر-
بانتر باشید • درد تان رابه طبییی بگوئید که
قادر به علاج آن باشد • برده باری تان شما را
عزیز و گرامی نگهمدارد • توجه کنید که در سکوت
و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد •
منتظر باشید کسی به سوی شما میاید •

متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکیهایی را
خیلی زیبا تجربه می کنید
نامه می به شما میرسد که
برایتان کلمات پر محبت خواهد
داشت • دیداری در همین
هفته برایتان اتفاق میافتد
در زنده گی شما اهمیت زیاد
خواهد داشت •

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش
داشته باشد • سعی کنید
مناسبات تانرا با دوستان عزیز
خراب نسازید • پراکنده کسی
در زنده گی تان مزاحمت هایی
را بوجود میاورد که بعد ها
حتی خود تان نیز از چاره -
سازی آن عاجز خواهید ماند •



متولدین ماه ثور :

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیر-
ین ساخته اید •
مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد
توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی
دارید • آنرا بهتر و عمیق تر بیابید •

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها
بعد دورک می کنید • حسرت روز ها و خاطره های
رفته را نخورید • بگذارید زنده گی در هر روز
طلوع تازه داشته باشد • شما روز های بارانی را
دوست دارید • اما روز های عاشقانه همیشه بعد
از باران آغاز میشود •

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی
را داشته باشد • خو شباوری تانرا کم
سازید • و نسبت به زنده گی و عشق خود
جدی باشید • رویاهای شیرین طرف
را هم در نظر بگوئید •

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان
در دنیا است بهتر است از یادان بگذرید و
در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی
یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر
آنرا به بهوده گی بگذرانید مصیبت همیشه
نمی ماند •

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف
های که موجب ایجاد نا-
راحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما
میگردد کار ثواب نخواهد بود • هر آغاز
خوب را انجام خوب بدید • خاموشی
برای شما زیبایی خاصی دارد •

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی
تقسیم کنید • هنوز در دنیا ی
ما کسان زیادی هستند که -
میتوانند در غم شما شریک شوند
از بد بختی اندوه فقط اراده و
تصمیم قاطع شما را نجات داده
میتواند •

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از
زنده گی است که دل شما
میخواهد همیشه غمناک و سو-
گوار زنده گی کنید اما در زنده گی
کی چیز های زیبا و شاد زیاد
است که شما به راحتی میتوانید
آنها را داشته باشید نگذارید
همیشه مغلوب باشید تجربه -
کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد
بود کند و عشق واقعی و نخستین
راه ندارد • اما میتواند با -
صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه
نگهدارد • بحث در باره و فیما
مفید نیست • بهتر است که در
عهد خود ثابت قدم باشید •

متولدین ماه قوس :

عصبانیت شما موجب میگردد
تا هیچکس نسبت به شما مهر-
بان نباشد • در ماه جاری کسی
با شما ملاقات خواهد داشت
دقت کنید که زیر بار حرف ها
و نظریات منفی کسی شانه خم
نمایید • شما با اندیشه های
خود زنده گی کنید •

کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پتی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که حتماً
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدایی خوب، قیمت مناسب
 کیفیت را فراموش نکنید

بویا هر هائی که تازه رسیده
 خرید نمایید
 بهترین کیفیت
 قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**